Why We Fight

A Third Reich Translation

National Socialist Order

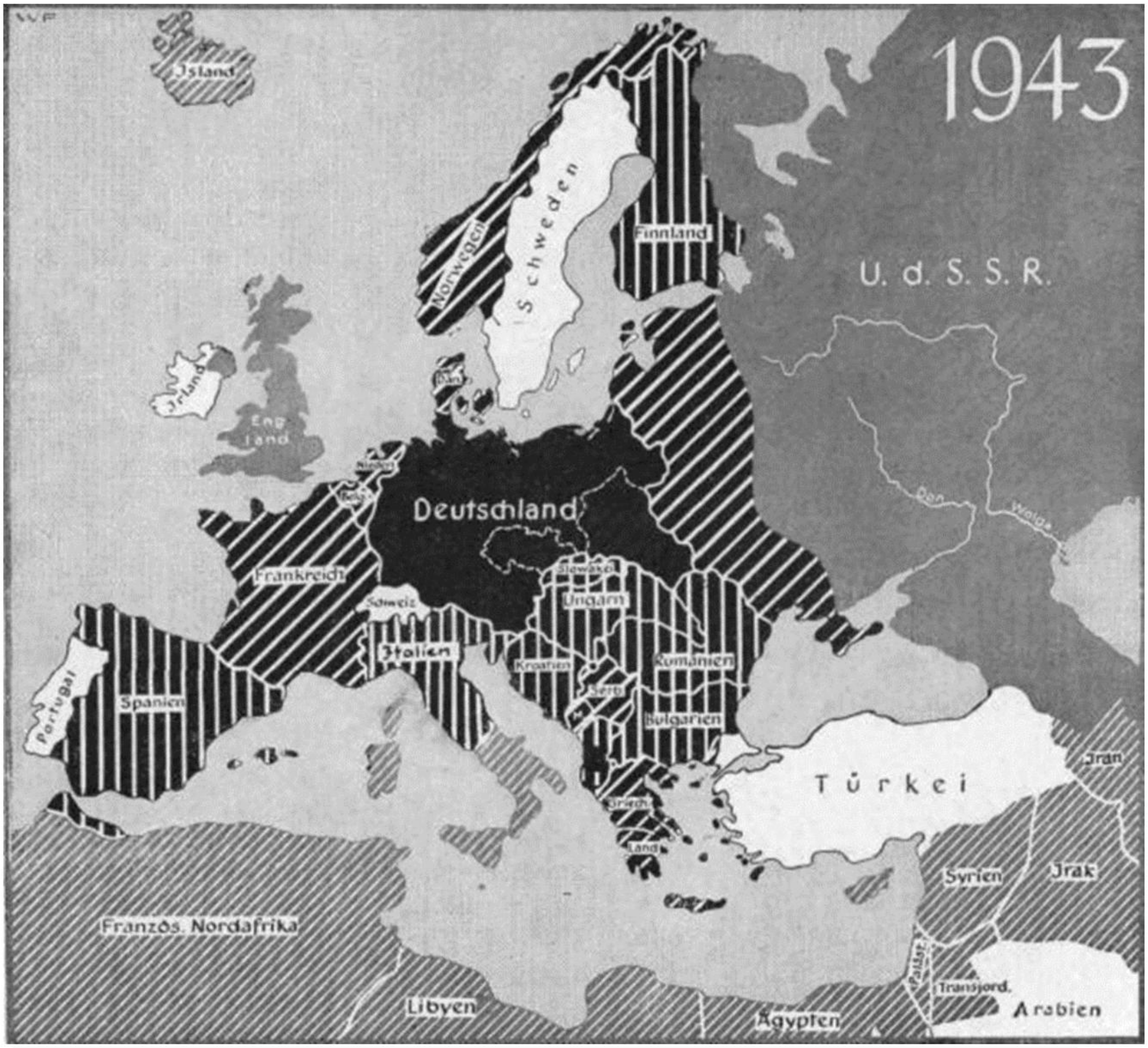
ما چی هستیم

مبارزه برای؟

نوشته شده توسط: دفتر پرسنل ورماخت

National Socialist Order

مترجم: Wyald NSO



رایش که برای نجات اروپا و جهان مبارزه می کند

فرماندهی فوهر:

به مناسبت به عهده گرفتن فرماندهی مستقیم ارتش، من بیان کردم که یکی از مسائل تعیین کننده در مورد سرنوشت مردم آلمان، ایجاد توافق بی قید و شرط بین رهبری ایالت و افسران ارتش است، نه تنها در همه زمینه های موجودیت نظامی، بلکه بالاتر از همه از نظر ایدئولوژیک.

این جنگ بسیار تلخ و بی‌رحمانه به راه افتاده است زیرا نشان‌دهنده مبارزه سرنوشت‌ساز بین دو جهان‌بینی کاملاً متضاد است. مردم آلمان امروز برای آزادی وجود، شیوه زندگی و زندگی خود مبارزه می کنند

فضا

سال پنجم جنگ ما و دشمنانمان را در اوج تسلیحات نظامی می بیند. اما عامل تعیین کننده برای موفقیت همیشه شخص، سرباز، مبارز است. هر کس بتواند خالص ترین اراده، شجاع ترین ایمان و متعصبانه ترین اراده را در مبارزه بیندازد، در نهایت پیروز خواهد شد.

بنابراین سرباز و به ویژه افسر نه تنها حامل سلاح ملت است، بلکه حامل اراده سیاسی مردم خود نیز هست.

افسری که نمی تواند از نظر سیاسی آموزش دهد و نیروهای خود را رهبری کند، در این مبارزه به همان اندازه افسری که در آموزش یا رهبری تاکتیکی سربازانش شکست می خورد، در این مبارزه ناتوان است. اگر کسی بخواهد نیروی رزمی ذهنی ارتش را فقط بر اطاعت کورکورانه بنا کند، اما نه بر عزم مبارزه با «از کجا» و «برای چه»، باید با ارزش‌ترین نیروها از بین برود.

کتاب «برای چه می‌جنگیم» در نظر گرفته شده است که راهنمای افسر برای جهت‌گیری ایدئولوژیک و ابزار فکری برای تعلیم و تربیت سیاسی سربازانش باشد.

افسر همچنین باید در زمینه ایدئولوژی پیشگام باشد و بتواند سربازان خود را متقاعد کند و خود را غیرقابل تحمل کند.

مبارزان برای بزرگ ما

رایش آلمانی به معنای جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی ما.

بنابراین دستور می‌دهم ایده‌های ایدئولوژیک موجود در این کتاب به طور قانع‌کننده و قاطع در دروس برنامه‌ریزی شده به سرباز منتقل شود. این آموزش سیاسی به همان اندازه برای جنگ حیاتی است که آموزش روی سلاح.

فرماندهان ترتیبی می‌دهند که این دستورالعمل سیاسی در آموزش و همچنین در میدان عمل کند.

فرماندهان کل بر اجرای دستور من نظارت دارند.

-آدولف هیتلر ، هشتم

ژانویه 1944

ایده رایش

تحقیقات تاریخی سه نیروی اصلی را در میان نیروهایی که در گذشته به اصطلاح غرب را شکل داده اند شناسایی کرده است: دوران باستان، مسیحیت و آلمانیسم. در موازنه کردن این قدرت ها، دو قدرت اول معمولاً به عنوان فرم سازهای واقعی نام می برند، به ویژه در مورد ایده امپراتوری: این که روم باستان ایده سلطنت جهانی را کنار گذاشته بود و مسیحیت از پایه های فرهنگی واقعی دست کشیده بود. غرب، در حالی که آلمانیسم از قدرت نظامی و ظرف این افکار دست کشیده بود. این انسان گرایانه -از نظر فرقه ای

نگاه مشروط به تاریخ البته بر چندین لحظه صحیح تأکید کرده است، اما این واقعیت را نادیده گرفته است که جوهر هر فرهنگ یا تشکیل دولتی را هرگز نمی توان در اختیار مردمی از بیرون قرار داد، بلکه فقط می تواند توسط آنها از درون شکل بگیرد یا نه.

به همین دلیل است که ژرمنیک و سپس آلمانی به عنوان قدرت تکوینی واقعی در نظر ما ظاهر می شوند، بقیه به عنوان یک محیط تاریخی و معنوی در حال تغییر که با توجه به شرایط موقعیت تاریخی توسط این نیرو ذوب شده است. بنابراین ما متقاعد شده‌ایم که جوهر ایده امپراتوری حاوی یک ماده ژرمنی است، که با ظهور یک دوک آلمانی و یک پادشاه آلمانی، محتوای اصلی امپراتوری قبلاً داده شده بود، فقط این ایده امپراتوری شکل‌گیر باید به آن رسیدگی شود. با سنت و محیط زیست قوی بنابراین چنین شد که دفاع از ایده امپراتوری در طول تاریخ خود مجبور به تغییر شکلی شد. تئودوریک کبیر، که برای اولین بار یک امپراتوری جهانی آلمانی را در ذهن داشت، پیش از خود یک بیزانس از هم پاشیده و همچنین سنت قدرتمند روم باستان، ساختمان های بزرگ و یک تجربه سیاسی و اداری بزرگ را دید. بنابراین، هنگام تشکیل امپراتوری خود، با اتکا به دوران باستان، رهبری ایالت را به دست گرفت و

امنیت نظامی در حالی که امور اداری را به رومیان واگذار کرد. مسیحیت در زمان تأسیس آن کمتر برجسته بود و مبارزه بین آریایی‌های ژرمنیک و کاتولیک‌های رومی تحت سلطه سیاسی تئودوریک صورت گرفت.

شارلمانی کلیسایی قوی پیدا کرد، مسیحیت تا حد زیادی به یک پایه معنوی خاص در شکل کاتولیک تبدیل شده بود، و بنابراین امپراتوری جهانی فرانکونی با مسیحیت آن زمان ترکیب شد. هر دو طرف، عنصر آلمانی فرانک، و عنصر رهبانی مسیحی در کنار یکدیگر شروع به تثبیت کردند و یک مبارزه جهانی-تاریخی آغاز شد.

اتو کبیر با تجهیز اسقف ها به دارایی و تبدیل آنها به اربابان سکولار گامی تعیین کننده برداشت. به این ترتیب اسقف ها به مقامات امپراتوری تبدیل شدند و در زمان حیات اتو بزرگ جانب امپراتور را در برابر پاپ گرفتند. با این حال، این پیشرفت لزوماً باعث تقویت ماهیت روحانی شد، زیرا نه تنها نماینده یک نیروی فکری قوی بود، بلکه می‌توانست بعداً در انتخاب امپراتورها به طور مستقیم به قدرت سکولار تکیه کند. هر دو جهان گرایی، امپراتوری به لطف خدا و ادعای قدرت پاپ، به طور پیوسته افزایش یافتند و در زمان امپراتور فردریش دوم، هوهن اشتاوفن، در بزرگترین مقیاس و در تلخ ترین مناقشات با هم درگیر شدند. قیصر خود را حامی امپراتوری می‌دانست و همانطور که در کاربرد زبانی در آن زمان نامیده می‌شد، تنها خدا مسئول بود، در حالی که پاپ تقریباً ادعای حقوق فئودالی بر این امپراتور داشت. در زمان هابسبورگ، قدرت ایده جهانی پاپ افزایش یافت، اما آخرین تلاش برای چنین سلطنت جهانی مشخص در زمان چارلز پنجم به دلیل عدم امکان درونی شکست خورد: آغاز بیداری آگاهانه فرهنگ های ملی اروپایی.

سپس لوتر وحدت پیشاپیش انفجاری جهان غرب در آن زمان را در هم می شکند. علوم طبیعی مدام در حال شکستن جهان بینی قدیمی هستند. اومانیسم، رنسانس اروپا را دوباره از منابع دفن شده غنی کرد و روح باستانی را بیدار کرد، اما در عین حال باعث بیداری ملی عمیق اروپایی ها شد. (هوتن آرمینیوس را جشن می گیرد.) خشم لیبرال قرون وسطی را تکان داد و بازی نیروهای مختلف سنت و امیدهای آینده قرن 18و 19را تعیین کرد. در آن زمان آلمان از نظر سیاسی روی زمین بود. جهان بین آنگلوساکسون‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها تقسیم شد، و زمانی که رویای رایش آلمان دوباره شروع شد، بدون هیچ کمک خارجی، بر اساس پروس در جنگ‌های آزادی 1813و در زمان بیسمارک به یک واقعیت سیاسی تبدیل شد، بیولوژیکی آن مردم تازه تقویت شده، در همه مرزها تنگ شده و به دلیل تنگی فضا دچار برخی پدیده های محیطی بورژوایی شده است. اما

رایش دوم -و این تراژدی آن بود -بدون جهان بینی قوی و آموزشی زندگی کرد و از خود دفاع کرد. متنوع ترین جهان بینی ها که متقابل متقابل بودند، برای هر یک جنگیدند و آلمان از نظر روحی در برابر هجوم نیروهای مالی عالی و فرانسه و بریتانیا در سال 1914متحد نشد.

بازتاب از طریق آدولف هیتلر و مبارزات جنبش ناسیونال سوسیالیست صورت می گیرد. بار دیگر، جهان بینی در حال تسخیر امپراتوری است، سنت های قدیمی را از خود می لرزاند و اکنون ایده امپراتوری را نه با سلسله ها و فرقه ها، بلکه با جوهر زندگی به طور کلی همسو می کند: با نژاد و ملیت.

جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی که بر اساس این پایه ها و بالاترین ارزش های افتخار و وظیفه آنها شکل گرفته بود، در همه زمینه ها با قدرت های قدیمی مبارزه می کرد. و از آنجا که آنها نه مالی بالا را به رسمیت می شناسند، نه بلشویسم، نه سفته بازی و نه سرمایه داری دولتی کمونیستی وحشیانه، راهپیمایی علیه رایش دوباره برگزار شده است. اما هرگز در طول تاریخ از رایش آلمان به اندازه امروز آگاهانه دفاع نشده است، هرگز تمام قبایل ملت آلمان در برابر دشمن بایستند، هرگز از یک جهان بینی قوی تر از پرچم جدید دفاع نشده است. امپراتوری، و هرگز این پرچم در مبارزات زمانه با دستی سخت تر از امروز توسط پیشوا حمل نشده است. اما با این واقعیت، جنبش ناسیونال سوسیالیست نیز خدمتگزار امپراتوری آلمان شد

ایده

در آینده، این حرکت با توجه به قدرت و تعهد به ایده امپراتوری سنجیده خواهد شد. این بینش به معنای عمیق ترین تعهد برای هر ناسیونال سوسیالیست، برای هر سرباز در ورماخت آلمان است، که امروز به این ایده امپراتوری 2000ساله و جهان بینی برخاسته از عصر ما خدمت می کند و با هم از آن در برابر دشمنان رایش ابدی دفاع می کند.



ما از سال 1918 برای این مبارزه کرده‌ایم، برای این، جنبش خستگی ناپذیر تمام قربانیان خود را گرفت، به همین دلیل ورماخت آلمان با مبارزه تاریخی خود می‌جنگد: برای ایده امپراتوری آلمان به معنای مجموعه ملی و یک مأموریت اروپایی. ما می دانیم که مأموریت رایش امروز بسیار فراتر از مرزهای آلمان در منطقه استقرار آلمان است، که رایش آلمان بار دیگر حامی اخلاق اروپایی و به طور کلی آزادی قاره اروپا شده است. آگاهی از حفظ خود و مأموریت اروپایی قوی‌ترین تضمین اراده برای تعهد کامل است و تضمین پیروزی نهایی بر قدرت‌های ویرانگر خارج از کشور و مسکو است.

-

آلفرد

روزنبرگ

Machine Translated by Google



دشمن ما

جواهرات

1.اهداف چیست؟ یهودیت؟

یهودیان هزاران نفر برای حکومت بر جهان تلاش کرده اند
سال

هدف سیاسی آنها یک کشور جهانی بین المللی است که در آن می خواهند همه مردم را بدون توجه به منش قومی و نژادی آنها متحد کرده و پایداری کنند.

خیلی کم شناخته شده است که یهودیت، تا آنجایی که می‌توانیم آن را ریشه‌یابی کنیم، همیشه برنامه‌هایی برای تسلط بر جهان داشته است و امروزه بیش از هر زمان دیگری چنین اهدافی را دنبال می‌کند. روشها در دوران باستان همان روشهای امروزی بود: تجزیه سیاسی و ایدئولوژیک

میزبان مردم و در نتیجه نابودی شیوه درست زندگی آنها.

یهودیان به این ترتیب سعی می کردند مردم را مطیع سازند. تا

اکنون آنها همواره موفق شده اند تا در میان مردمان پیشرو کره زمین به جز ژاپن، به گونه ای نفوذ کنند که به طور نامحسوسی از جهت اراده خود برای خدمت به هدف خود یعنی سلطه بر جهان استفاده کنند. درست است که یهودیان به‌عنوان انگل تلقی می‌شدند و حتی گاهی به دلیل نفوذ اقتصادی‌شان مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. خطر سیاسی و ایدئولوژیک یهودی به عنوان حامل جهان فردگرایانه- ماتریالیستی

ایده هایی که همیشه باید مرگ هر نظم ملی زندگی باشد، به رسمیت شناخته نشد. بنابراین برای یهودیان، مخصوصاً در دو قرن اخیر، گرفتن هرچه بیشتر مردم غرب آسان بود.

آلمان تا زمان به دست گرفتن قدرت نمونه بارز این بود که چگونه شصت میلیون نفر از نظر سیاسی و ایدئولوژیک توسط تعدادی یهودی تحت سلطه قرار گرفتند و سرانجام بر آن حکومت کردند.

«جامعه ملل ژنو» چیزی جز نتیجه حفاری یهودیان و اولین تلاش مدرن برای ایجاد یک کشور جهانی به رهبری یهودیان نبود. اگر آدولف هیتلر نمی آمد، یهودیت در تحقق ایده جمهوری جهانی موفق می شد.

تنها مردم بزرگ از نوع نوردیک-ژرمنایی که برای اولین بار در تاریخ غرب با موفقیت اهداف جهانی یهودیت را خنثی کردند، ما مردم ناسیونال سوسیالیست آلمان در زمان آدولف هیتلر هستیم!

پیشوا یهودیان را دشمن اصلی هر ملتی معرفی کرد.

امروز ما اولین مردم ژرمنی هستیم که خود را از یهودیت رها کرده‌ایم، بلکه آخرین سنگر ژرمن‌ها در برابر یهودیان جهان هستیم.

به همین دلیل است که یهودیت به شدت از ما متنفر است! و به همین دلیل است که سنگ تمام نمی گذارد تا ما را کاملاً نابود کند!

.2چگونه می توان آن را توضیح داد یهودیت سلطه جهانی را دنبال می کند با چنین پشتکار و سرسختی؟

مبتنی بر اندیشه دینی و شخصیت یهودی است که از آن شکل گرفته است.

تلاش برای تسلط بر جهان توسط قوانین مذهبی در عهد عتیق تجویز شده است.

مبتنی بر اندیشه دینی و شخصیت یهودی است که از آن شکل گرفته است.

تلاش برای تسلط بر جهان توسط قوانین مذهبی در عهد عتیق تجویز شده است.

سفر تثنیه :(7:16)

«اما همه مردمی که یهوه خدایت به تو تسلیم می‌کند، بدون اینکه به آنها ترحم‌آمیز نگاه کنند، نابود خواهند شد، و خدایان آنها را نپرستید، زیرا این برای شما دام خواهد بود.»

سفر تثنیه :(7:24)

«یَهُوَه، خدای تو، پادشاهان ایشان را به قدرت تو خواهد داد تا نام ایشان را از زیر آسمان بیرون بیاوری. تا زمانی که آنها را از بین نبرید، هیچ کس در مقابل شما نخواهد ایستاد.
"

.5کتاب موسی :(I :28)

«اگر صدای خداوند، خدای خود را اطاعت کنی و تمام احکام او را که امروز به تو امر می‌کنم انجام دهی، خداوند تو را بالاتر از تمامی قوم‌های زمین قرار خواهد داد.» عیسی ,60:11 ,60:10)

60:12):

«و بیگانگان دیوارهای تو را می سازند و پادشاهانشان خدمت خود را به تو تقدیم می کنند. . . زیرا قوم و پادشاهی که به شما (یهودی) خدمت نمی‌کنند نابود می‌شوند و سرزمین‌هایشان کاملاً نابود می‌شود.

تلمود: " ویران شده

«من (یهود) تو (یهودیان) را زاده قوم می‌کنم، تو را در میان مردم برگزیده می‌کنم، تو را بر مردم پادشاه می‌کنم».

(براکوت (6 a.

جملاتی که در اینجا نقل می شود روحیه یهودی واقعی را دمیده است. آنها به دو چیز هدایت می شوند: انتخاب یهودیان توسط خدایشان یهوه و حاکمیت یهود. یهودیان از همان آغاز یهودیت تا امروز با این روحیه تربیت شدند. هیچ قومی در روی زمین وجود ندارد که مانند یهودیان در چنین جملات اغراق آمیزی ابراز اعتماد به نفس کرده باشد، اگرچه یهودیان از نظر قدرت و تعداد و استعداد خلاق از همه ملت ها پایین ترند و به معنای ما نماینده مردم نیستند.

با یهودیان، یک جامعه نژادی و مذهبی وارد تاریخ جهان شده است که از همان ابتدا سیاست جهانی را دنبال می کرد.

زمان برای حکومت بر جهان

3.چرا یهودی برای هزاران نفر ادعای خود را کرده است؟ سالها؟

از زمان های بسیار قدیم، یهودیت قوانین مذهبی و سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی را به طور قاطع ترسیم کرده است، که یهودیان مذهبی در تربیت خود از طریق والدین و کشیشی همیشه به شدت ملزم به رعایت آنها بوده اند.

دین او تنها به عنوان پایه قانونی عقیده سیاسی و شیوه زندگی او عمل می کند. یهودیان چیزی از ارزش های بالاتر تعالیم انبیای اسرائیل باستان را حفظ نکرده اند.

زیرا دین موزاییک در واقع چیزی بیش از یک آموزه برای حفظ نژاد یهود نیست. .("Mein Kampf" (Ad. Hitler,

یک لایت موتیف از عهد عتیق بارها و بارها ظاهر می شود و تا به امروز بر آن اعمال می شود:

آموزه «قوم برگزیده خدا»، در مورد تسلط بر همه مردم «به نام خدا»، از «وابستگی خدا».

این اعتقاد به دعوت، یهودیت را چنان خودآگاه و هدفمند کرده است که از زمان پذیرش آن ادعای سلطه بر جهان را داشته است. علاوه بر این، قوانین دینی او هر غریبه ای را به عنوان نژادی متفاوت، موجودی غیرانسانی، حیوانی نشان می دهد. دستوری که یهودی آگاهانه آن را رعایت کرد. تلمود و شولچان-آروخ همچنین به او نکاتی را در مورد چگونگی استفاده از بقیه جهان به نفع خود، بهره برداری از آن و در نهایت حکومت کردن به او می دهند. ("

تفسیر قوانین دینی در تلمود به قدری ماهرانه است که نوعاً یهودی و پالایش شده است که در بسیاری از موقعیت ها می توان قضاوت و در عین حال متناقض ترین تضاد آن را تفسیر کرد. در این زمینه، قابل توجه است که یهودیت برای مدت طولانی به شدت با ترجمه تلمود مخالف بود و محققانی که در تلاش برای انجام این کار بودند، در معرض خطر کنار گذاشته شدن بودند. عهد عتیق، تورات، تلمود، و شولچان-آروخ از نظر تاریخ عقاید توافق کامل دارند. یک ساختار اساسی متافیزیکی پیوسته مذهبی، سیاسی و ایدئولوژی را به هم پیوند می دهد که هزاران سال اثر خود را بر چهره یهودیان بر جای گذاشته است.

هسته و حامل تمام دنیای عقاید او بود

کشیشی، جامعه خاخام. آنها نماینده مرکزی بودند که همه اندیشه های سیاسی و ایدئولوژیک از آن سرچشمه می گرفت، اما همچنین سازمانی را نمایندگی می کردند که دنیای ایده های او را به آینده منتقل می کرد. کشیشان امروز طبقه بالای حاکم باقی مانده است.

عهد عتیق را بخوانید، به ویژه کتاب های موسی، کتاب عزرا و نحمیا. فرد متوجه خواهد شد که یهودیان کدام قوانین واضح زندگی و خون را دریافت کرده اند. تعیین کننده قوانین بود

و اقدامات کشیش عزرا:

- او یهودیت را به یک قانون متعهد کرد که بر اساس آن ازدواج با بیگانگان خونی به شدت ممنوع بود و تعطیلی کامل «جامعه» تازه تأسیس توسط همه مردم تصریح شده بود.

- من تقریبا هر روز مردم را سست کرده ام، کار انجام شده است

در مورد مطالعه تاریخ اسرائیلی-یهودی و قوانین دین، به این معنی که او آگاهی تاریخی و قوانین زندگی را در یهودیت تثبیت کرد. اقدامی که هنوز هم تأثیر شدیدی بر یهودیت مذهبی امروز دارد. او همچنین دلیل تجهیز بعدی کنیسه ها (خانه های جمعی) را بیان کرد.

قوانین و اقدامات عزرا تأثیر گسترده ای بر یهودیت برای همه آینده داشته است. آنها باعث شدند که یهودیان همه مردم دیگر را تحقیر کنند و خود به نژاد خود بسیار افتخار کنند.

دانش عمیق دین و کتابهای تاریخی آنها که در آن قوانین و تاریخ یهودیت که به معنای آن تصحیح شده است، از نظر روانی فوق العاده ماهرانه بیان شده است و یهودیان به عنوان «قوم خدا» ساخته شده اند. آنها احساس می کنند کاملاً برتر از بقیه بشریت هستند. خود ایده قوم برگزیده خدا بودن همیشه باید به یهودیت انگیزه زیادی می داد. در هر صورت، شکل ایمان مذهبی و سیاسی مندرج در شریعت موسی، در کل عهد عتیق، و بعداً در تلمود و شولچان-آروخ به اندازه کافی قوی بود.

اجازه دادن به یهودیت برای مقاومت در برابر تمام جهان برای هزاران سال، تا آن را تقریبا فنا ناپذیر کند.

می دانیم که اعتقاد به دعوت به سلطه بر جهان عمیقاً در یهودیان ریشه دوانده است و قوانین زندگی و دین تا به امروز توسط مؤمنان به دقت رعایت می شود. اما نکته اساسی این است که او به دلیل اعتقاد به دعوت، همیشه و همه جا با عقاید خود حمله می کرد تا وعده خدایش یعنی یهوه را به واقعیت تبدیل کند. اما او همیشه این کار را به عنوان استاد دروغ و مبدل انجام می داد. "زبان او برای پنهان کردن افکار واقعی او استفاده می شود" (آدولف هیتلر).

هنگامی که بنی اسرائیل از تبعید بازگشتند و برخی از آنها

آنها که بلافاصله به دیاسپورا مهاجرت کردند، از هر نوع اقدام جنگی ناتوان بودند. شهوت آنها برای قدرت و تسلط بر جهان از نظر روحی به ایده بزرگ داوری نهایی کیهانی در مورد بشریت غیریهودی -از طریق خداوند و به امید مسیحا تبدیل شد، که بر اساس آن خداوند بهشتی را روی زمین برای یهودیان با همه ایجاد خواهد کرد. لذت‌های مادی، که آنها برای همیشه در آن زندگی می‌کنند، اما مردمان دیگر

باید برده آنها باشد نفرت وحشیانه از هر چیز غیریهودی که بعداً در میدراش و

قدمت تلمود نیز از همین جاست. این نفرت پیوند بزرگ همه یهودیان، در هر کجای جهان بود، بود، و مهم‌تر از همه، او بود که پیوسته ابزاری را در نسل‌های یهودی توسعه داد که روزی به وعده‌های یهوه عمل خواهند کرد. یهودیت در تربیت جوانان خود بارها و بارها با تندترین انحصارطلبی و نابردباری پیش رفت و آگاهی نژادی را در برابر جهانیان ثبت کرد.

واقعا بی رقیب

زندگی مذهبی یهودیان هنوز شامل پذیرش تاریخ یهود، تورات و تلمود، و در نتیجه اعتقاد سیاسی آنها به خانه والدین، مدرسه و کنیسه است و حتی کوچکترین اقدام را بر این اساس هماهنگ می کنند.

به طور خلاصه می توان گفت:

کاست خاخام یهودی با عقاید مذهبی، سیاسی و غیره خود، پیش نیازهای یک ملت کوچک چند میلیونی را ایجاد کرد تا بتواند با موفقیت به کل جهان حمله کند و آن را نابود کند، به طوری که بتواند نه تنها موجودیت خود را حفظ کند، بلکه آن را افزایش دهد. .

که در سراسر جهان پراکنده شده بود، یک جامعه متعصب باقی ماند
از ایده های ناشناخته، سرزندگی هرگز شکسته نشده است. عزم چشمگیر یهودیت با سیستم آموزشی آن تبیین می شود، که علاوه بر آگاهی تاریخی قوی، در جهت گیری ایدئولوژیک سیاسی مبتنی بر دین و با اهداف قدرت جهانی بیان می شود.

در این زمینه، مقایسه ای با وضعیت کشور ما تا به دست گرفتن قدرت به ذهن متبادر می شود: ما فراموش کردیم تاریخ آلمانی را با نیروهای متحرک و پشتیبان آن عمیقاً در جوانان خود لنگر بیاندازیم و آن را به نقطه مرکزی آموزش تقریباً در جهان تبدیل کنیم. درس های روزانه تاریخ

4.با چه وسیله ای و روش هایی که یهودیان سعی می کنند کنترل مردم را به دست آورند؟

- او با کمک اندیشه های سیاسی خود مردم را از نظر روحی کنترل می کند. به عنوان عضوی از "مردم برگزیده" که حتی دینی را در بشریت الهام بخشید، یافتن جایگاهی در بین همه مردم برای او دشوار نبود.

او با شیفته اندیشه های سیاسی خود (لیبرالیسم با شعار آزادی، برابری، برادری و برادری بشریت؛ مارکسیسم [بلشویسم] با شعار: از طریق انقلاب جهانی به پرولتاریای بی طبقه، مردم میزبان خود را از اساس زندگی ملی خود برمی دارد. دولت جهانی). یهودی حامل دنیای اندیشه های فردگرایانه- ماتریالیستی است!

- او به سمت‌های کلیدی اقتصادی دست می‌یابد و به دنبال تصاحب اقتصاد جهانی است. کنترل تولید و مصرف تمام دنیا در دست او باشد تا همه مردم به او وابسته باشند.

- موقعیت سرمایه داری قوی و برتری اقتصادی او به او امکان سلطه سیاسی و کنترل مردم میزبان را می دهد.

- او با تسلط بر مطبوعات، رادیو، سینما، تئاتر و ادبیات و همه نهادهای فرهنگی، هر دو ملیت را از بین می برد و پیش نیازهای معنوی را برای اهداف بین المللی خود آماده می کند.

- سازمان های مبارز او احزاب سیاسی هستند، به ویژه فراماسونری، که او، استتار و نادیده گرفته شده، بیشترین تأثیر ممکن را بر رویدادهای سیاسی دارد.

.5چرا یهودیان با ما می جنگند؟

زیرا آلمان آدولف هیتلر نمی خواهد خود را تحت نظم جهانی یهودی قرار دهد.



آلمان ناسیونال سوسیالیست سد راه تلاش یهودیت برای تسلط بر جهان است. این کشور با استثمار یهودیان از مردم اروپا مخالفت کرد و بدین وسیله سلطه یهودیان در اروپا را درهم شکست.

به همین دلیل است که یهودیت ما را با نفرت مرگبار مورد آزار و اذیت قرار داده و مبارزه تا زندگی یا مرگ را بر ما اعلام کرده است.

یهودی قطب مخالف انسان نوردیک است، دشمن اصلی هر مردم آزاد به طور کلی.

یهودی با اصل رهبری منظم و ارزش آفرین ژرمنیسم با اصل قدرت تجاری مخالفت می کند.

بلشویسم و لیبرالیسم انگلیس در
دموکراسی های ساکسون، جهان بینی یهودی ماتریالیسم و
فردگرایی در تضاد با خلاق و سازنده است
جهان بینی ناسیونال سوسیالیسم با اهداف ایده آلیستی آن.

این جنگ -که در عمق نهایی خود دیده می شود -مبارزه جهانی یهودیان علیه رهایی بشریت آریایی از اسارت روحی و پدری آلجودا است، در حالی که در کنار آلمان برای مبارزه برای آزادی و حفظ بشریت در برابر همه تلاش ها قرار دارد. در سلطه جهانی یهود به این ترتیب، باید در بنیادی نهایی خود به وضوح در آگاهی تاریخی ما ظاهر شود، و نه تنها به عنوان برخورد جنگی دو جهان که در انحصار کامل با یکدیگر مخالف هستند، بلکه به عنوان جنگ نهایی یک مبارزه بی زمان که در آن یکی از جهان های Aتصمیم بین سلطه جهانی یهودیان که هزاران سال در تلاش بوده و زندگی خلاق نژاد آریایی در حال و آینده لازم است. "(رودولف

اردن، "از معنای این جنگ.")



اروپا در میدان نیروی قدرت های مختلف جهانی امپریالیستی ایستاده است: انگلستان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی. خطراتی مانند قبل آن را تهدید می کند، اگر دوباره از خود بپرسیم که این تلاش امپریالیستی برای تسلط بر جهان بر چه اساسی استوار است، آنگاه در همه جا خواهیم یافت (همان نیروی محرکه: یهودیت، که زیر نقاب انگلستان پیوریتانیست-لیبرالیستی، از! آمریکای دمکراتیک-لیبرال یا زیر نقاب شادی جهانی بلشویکی می خواهد به وعده های عهد عتیق خود جامه عمل بپوشاند.

در مبارزه ما، مهم نیست که استالین رفقای خود روزولت و چرچیل را به واگن سیاست بلشویکی خود بست یا روزولت و چرچیل اتحاد جماهیر شوروی را وارد میدان کردند.

در خدمت تلاش های یهودی-پلوتوکراتیک آنها. برای ما تنها یک تصمیم وجود دارد: مبارزه با بلشویسم و مبارزه با پلوتوکراسی ها. پیروزی ما بر هر دو به معنای نابودی یهود و همراه با آن رضایت مردم و تأمین نظم نوین جهانی است.

.6فراماسونری چیست و ابزار کیست؟

فراماسونری یک اتحاد بین المللی با یک رهبری عالی مخفی است که تلاش برای اهداف عالی انسانی را به جهان خارج نشان می دهد. اما در واقعیت، این یک دستور مخفی است که با کمک یهودیان بر سیاست جهانی تأثیر قاطعانه ای می گذارد.

فراماسونری به عنوان یک سازمان قابل مشاهده از انجمن قرون وسطایی سنگ تراشان و کلبه های کارگران آنها ظهور کرد.

اعضا خود را برادر می نامیدند، در هنگام پذیرش مراسم ساده ای را انجام می دادند و خود را متعهد به شیوه اخلاقی زندگی می کردند. برای اینکه بتوانند همدیگر را در دوردست بشناسند وقتی دائماً سرگردان بودند، ویژگی‌های پنهانی داشتند: نشانه‌ها، دستگیره‌ها، کلمات و چند پرسش و پاسخ. این سنگ تراشی کارخانه قدیمی نه تنها در آلمان، بلکه در انگلستان و اسکاتلند نیز رونق گرفت.

بر اساس نمادها و آداب و رسوم سنگ تراشی کارخانه، اتحادیه ای در لندن در سال 1717 به نشانه تلاش های آزادانه ای که در آن زمان وجود داشت تشکیل شد که «هنر ساختن در زوایای قائم برای کمال خود و کل بشریت» هدف تلاش هایش بود و خود را اتحادیه «فراماسون ها» نامید.

طبق قطعنامه متأخر قانون اساسی، اتحادیه فراماسون ها برادری عاری از همه موانع جداکننده رتبه، طبقه، ملیت، رنگ و نژاد، دیدگاه های مذهبی و سیاسی است.

یکی برای آزادی، برابری و برادری همه انسانها، یعنی برای برادری عمومی بشریت جنگید.

ضدیت با عدم تساهل مذهبی و روشنگری فلسفی برای فراماسونری مطلوب بود و بنابراین

ایده ماسونی برادری نوع بشر بارور شد

زمین

بلافاصله پس از تأسیس، لژهای ماسونی تقریباً در همه کشورهای جهان ظهور کردند: مادرید 1728، فیلادلفیا 1730، پاریس 1732، هامبورگ 1737.

یهودیت به زودی فراماسونری را به عنوان ابزاری عالی برای تعقیب اهداف قدرت جهانی خود شناخت. دکترین ماسونی آزادی نامحدود فرد در نظر یهودی به عنوان قدرت مناسبی جلوه می کرد که می توانست ادعاهای او را مبنی بر تسلط بر جهان ترویج دهد. دکترین لژ برابری و برادری امید او را برای برابری با مردم میزبان تقویت کرد، اما همچنین برای اینکه او همیشه برای هرج و مرج نژادی عمومی و در نتیجه سردرگمی سلطه بر جهان خود تلاش می کرد. در اواسط قرن هجدهم، یهودیان از طریق فراماسونری به دنبال شکستن اسارت ملی و قومی در جهان غیریهودی، شکستن اقتدار مذهبی و دولتی و متلاشی کردن مردم در شیوه زندگی خود بودند. زیرا یهودی وارد جعبه ها شد و در نهایت به طور کامل بر آنها مسلط شد. اول و مهمتر از همه، این لژهای رومی بود که در زیر

نفوذ یهودیت، اندیشه سیاسی را در پیش‌زمینه قرار داد و خود را حاملان سیاست فعال ساخت.

ایده هایی که بشر را شاد و جاه طلبی اجتماعی می کرد در نهایت به این واقعیت منجر شد که اخلاق خوب اعضای طبقات بالاتر عضویت در لژ ماسونی بود. بنابراین، فراماسونری به زودی تقریباً همه مردان برجسته در سیاست و تجارت، پادشاهان و شاهزادگان را متحد کرد. یهود ساز بهتری پیدا نکرد.

بر اساس تعداد درجات، فراماسونری به دو دسته جوهانی و ماسونری درجه عالی تقسیم می شود. همه لژهای دنیا دارای سه درجه یوهانی هستند: شاگرد، کاردان، استاد، رئیس سنگ تراشی یوهانیس درجه عالی سنگ تراشی است که تا درجه 33 می رود. نمایندگی لژهای درجه بالا "شورای عالی" در هر کشور است. این نمایندگی‌های لژهای درجه بالا همه کشورها دوباره از نقطه‌ای که در دست یهودیان است به صورت مرکزی مدیریت می‌شوند. دستور صرفا یهودی بنایی بریت در ارتباط با مرکز فوق سری بسیار نزدیک است.

ارتباط بین لژ یوهانیس و شورای عالی بسیار نزدیک شده است زیرا اعضای رده های بالا نیز به لژهای یوهانیس تعلق دارند. در اینجا، که به عنوان آجرکاری درجه بالا شناخته نشده اند، مناصب پیشرو را در اختیار دارند و "برادران" پایه های پایین را به شیوه خود رهبری می کنند، بدون اینکه آنها سرنخی از آن داشته باشند. یک سازمان تصفیه شده و منحصر به فرد که از آنها حمایت می کند با 60-70٪ یهودیان که در درجات عالی نمایندگی دارند، هدایت فراماسونری را مطابق میل آنها ممکن می سازد!

رسم (آیین) فراماسونری تحت تأثیر یهودیت توسعه یافت و امروزه تقریباً کاملاً یهودی است.

فراماسونری در فعالیت های آیینی خود معبد جهانی آینده سلیمان را می سازد، حتی استاد بزرگ خود را "نایب سلیمان" می نامد و تقریباً هر چیزی را که با

معبد کتاب مقدس سلیمان به عنوان یک نماد. رمزهای عبور، علائم شناسایی، نمادها و بخش اصلی مراسم، افسانه هیرام، کاملاً از یهودیت سرچشمه می گیرد. بنابراین فراماسونری را می توان یک نهاد کاملاً یهودی نامید.

فراماسونری جهانی همیشه به مردم تاکید می کند که از هرگونه فعالیت سیاسی پرهیز می کند و فقط اهداف اخلاقی را دنبال می کند.
از زمان تأسیس لژها، به ندرت جنبشی سیاسی وجود داشته است که فراماسون ها در آن نیروی محرک و دستگاه اجرایی نباشند.
"

از قوانین اساسی برای لژ این حق و در واقع وظیفه برخاسته است که انقلاب ها را ترویج کند یا خود آنها را تحریک کند، اگر با اهداف دولت جهانی مطابقت داشته باشد. رشوه، توطئه و ترور ابزار دستیابی به این هدف بوده و هستند.

یکی از فراماسون‌های برجسته، Quartier la Tente، در دومین کنگره بین‌المللی فراماسونری در پاریس در سال 1900 صریحاً اعتراف کرد که هدف اصلی فراماسونری جهانی این است که دنیا را از لولاهای خود دور کند.

وی ایجاد جمهوری جهانی را هدف نهایی توصیف کرد.

«تقریباً تمام انقلاب‌هایی که از زمان تأسیس لژها، مردم و دولت‌ها را تکان داده‌اند، کار فراماسونری بوده است.
فرانسه اولین کشوری بود که او در آن سرنگونی را کاملاً مطابق میل خود انجام داد: انقلاب 1789. مطمئناً تصادفی نیست که در نیم قرن، از 1740-1790، فراماسون ها دولت فرانسه را با حدود 700 لژ پوشش دادند. که به پایه های ایده انقلابی تبدیل شد. همچنین تصادفی نبود که پیشگامان روشنفکر انقلاب، مونتسکیو، دیدرو، کندورسه، ولتر، میرابو، دانتون و روبسپیر همگی به فراماسونری تعلق داشتند. تصادفی نیست که سیستم ترور خونین

و اعدام زوج سلطنتی در کاخ استاد بزرگ فیلیپ اورلئان تصمیم گرفته شد.
"

مانند تمام انقلاب های بعدی، ذینفع یهودیان بود. این کشور تا حد زیادی طبقه حاکم نوردیک را از طریق انقلاب خونین نابود کرده بود. جای آنها خودش گرفته بود با همدستانش! استان جدیدی را در امپراتوری جهانی خود ساخته بود!

این به معنای موفقیت بزرگی برای یهودیت از نظر ایده ها بود

انقلاب فرانسه، با دکترین برابری هر چیزی که چهره انسانی دارد، به سایر مردم اروپا و در واقع در تمام جهان گسترش یافت و تأثیر ویرانگر خود را در همه جا گذاشت.

فراماسونری آشکارا اعتراف کرد که انقلاب فرانسه «کار» آن بود. 14جولای، روز باستیل، تعطیلات لژ جهانی اعلام شد!

همه انقلاب ها، در آمریکای جنوبی، پرتغال، مجارستان، روسیه، اسپانیا، از جمله آخرین انقلاب اسپانیا، به ویژه شورش ،1918تقریباً منحصراً کار فراماسونری جهانی بود که از یهودیت جهانی الهام گرفته بود.

بزرگترین موفقیت فراماسونری جهانی محاصره آلمان و جنگ جهانی اول بود. یکی از بزرگترین جنگ افروزان فراماسون عالی رتبه پادشاه انگلستان ادوارد هفتم بود. خود روزنامه های ماسونی آمریکایی و انگلیسی بارها و بارها تاکید می کنند که جنگ جهانی جنگ آنها بود که در آن نبرد تعیین کننده برای آرمان های ماسونی

(اهداف جهان یهود) مبارزه شد.

این فراماسونری بود که سال‌ها از طرف یهودیان جنگ نابودی را به راه انداخته بود، ترور وارث تاج و تخت را به راه انداخته بود، به جنگ گسترش عظیمی بخشید و هر تلاشی را برای حل و فصل مسالمت‌آمیز سرکوب کرد. همه دولتمردان مسئول بودند

فراماسون ها! پشت آن یهودی ابدی ایستاده بود و به تمسخر می خندید!

دیکته ننگین ورسای فقط نتیجه مذاکرات بین دولتمردان نیست، بلکه اجرای قطعنامه لژی است که در 30 ژوئن 1917 در پاریس در میانه جنگ به تصویب رسید.

فراماسون های آلمان از طریق سم فلج کننده صلح طلبی، قدرت مردم آلمان را در طول جنگ تضعیف کردند و سهمی تعیین کننده در فروپاشی رایش در نوامبر 1918 داشتند.

فراماسونری در آلمان از طریق نمایندگانش ایبرت، شیدمان، کورت آیزنر، لیبکنشت، راتنو، که فراماسونی درجه یک بود، شورش سال 1918 را برانگیخت و مردم آلمان را به بدبختی عظیم سوق داد. بیش از همه، او با ناسیونال سوسیالیسم مبارزه کرد به لطف آن است که جنبش ناسیونال سوسیالیست با مبارزه خود موقعیت دشواری داشت.

دولت آدولف هیتلر فراماسونری را با علم به اینکه نظم جهانی خطرناک یهودی است در هم شکست.

فراماسونری امروزه بیش از هر زمان دیگری در تمام کشورهای دشمن وجود دارد. این یک سازمان بین المللی است که کاملاً تابع یهودیان جهان است و هدف سیاسی آن تأسیس دولت جهانی است. همه اقامتگاه ها در

جهان به نوعی تحت رهبری مرکزی یهودیان قرار دارد. هیچ لژی را نمی توان از این امر مستثنی کرد!

فراماسونری بسیار خطرناک است زیرا بهترین فرصت را به یهودیان می دهد تا کارهای مخرب خود و اهداف قدرت جهانی خود را استتار کند.

سازندگان مارکسیسم و بلشویسم، مارکس، لنین، تروتسکی،
آنها فراماسون بودند.

امروزه تقریباً همه سران کشورها و اعضای دولت های قدرت های دشمن فراماسون و عمدتاً درجه یک هستند.
فراماسون ها: چرچیل، ادن، پادشاه انگلستان (فراماسون درجه بالا)، روزولت (فراماسون درجه عالی)، و همچنین تمام سران ایالت های جمهوری های آمریکای جنوبی (به جز آرژانتین!)، انسان فقط می تواند سیاست های این کشور را درک کند. اگر شخص بارها و بارها متوجه شود که یهودیت جهانی که توسط فراماسونری نمایندگی می شود، نیروی محرکه آن است، قدرت های دشمن.

شاه و ژنرال خائن ایتالیا فراماسون بودند.

روش های ماسون ها همیشه لغزنده و پر از خون و وحشت بود. مرگ و میر میلیون ها نفری که توسط فراماسونری جهانی از طریق انقلاب ها به قتل رسیدند، بسیار زیاد است. قتل مخالفان سیاسی و شاهزادگان حاکم و برادران خود بسیار است.

دروغگویی یهودیت و «فراماسونری» را نمی توان در هیچ چیز بهتر از این واقعیت نشان داد که اصل دموکراتیک در زیر در لژهای یوهانلیس تبلیغ و اجرا می شود، در حالی که در شورای عالی، اصل استبدادی، بنابراین اصل رهبری، اعمال می شود زیرا رأس فراماسون ها به خوبی می دانند که اصول دموکراتیک به ناچار منجر به زوال می شود!

اطلاعات آماری در فراماسونری جهانی و سازمان های آنها

آلمان: در آلمان، تعداد اعضای وفادار قبل از سال 1933 به طور پیوسته در حال کاهش بود (1928: 80185، 1930: 78423، 1932: 75328). اثرات مبارزه ملی علیه فراماسونری در اینجا به وضوح نمایان می شود.

فرانسه: از سوی دیگر، در فرانسه تعداد اعضا در ابتدا افزایش یافت (1928: 40760 1930: 47100 1932: 49200) و سپس بین سالهای 1932 و 1940 کاهش ناگهانی به 43034 نفر رسید.

انگلستان: در انگلستان، از سوی دیگر، هم در تعداد لژها و هم در تعداد اعضا افزایش دائمی وجود دارد (1928: 270000 1930: 310000 1932: 350000 1940: 400000).

ایالات متحده: در نهایت، بیایید نگاهی به آمریکا بیندازیم که در سال 1932 دارای 3,074,261 عضو لژ بود!

7. لیبرالیسم چیست؟

اجبار روانی که از روم سرچشمه می گرفت، واکنش های خود را نه تنها در اصلاحات، بلکه در یک آزاد

خط روحیه ای از ایده ها که علیه تفکر اغراق آمیز اقتدار کلیسایی شوریدند. را

به ویژه "روشنگری" که در اصل یک جنبش فکری آلمانی-اروپایی از حدود سال 1700بود، بیانگر این دوره جدید بود.

یهودی به شیوه ای بسیار هوشمندانه کنترل این عالم اندیشه را به دست گرفت و آن را به عرصه سیاسی منتقل کرد. لیبرالیسم مدرن ظهور کرد.

در همان زمان، یهودیان نیز از فراماسونری که در انگلستان به نشانه روحیه آزاد به وجود آمد برای اهداف سیاسی خود استفاده کردند. او در قالبی ماهرانه و استتار شده، جنبش لژ را به حامل ایده های سیاسی خود تبدیل کرد.

اولین اثر مشهود کار مخرب لیبرالیسم را پیدا کرد

با کمک فراماسونری در انقلاب فرانسه با کلمات کلیدی: آزادی، برابری، برادری، جوهره آموزش این بود:

بشریت بر اساس این دکترین گمراه کننده که همه انسان ها برابر هستند، فریب برادری و جمهوری جهانی را به عنوان هدفی ارزشمند خورد.

ایده خون و نژاد رد شد. نتیجه تلاقی تدریجی خون مرغوب مردم ما با خون بیگانه بود.

تصور آلمانی از جامعه (اخلاق جامعه) با این ایده که در پیش زمینه همه زندگی باید توجه به خود، فرد وجود داشته باشد (اصل فردگرایانه) در تضاد بود.

ایده آلیسم آلمانی در برابر ماتریالیسم یهودی، یعنی طلا (سرمایه) در مقابل ارزش های شخصیتی قرار داشت.

اصل رهبری و بیعت با پارلمانتاریسم و دموکراسی (حکومت مردمی، توده ها) جایگزین شد. ارزش گذاری بیش از حد مواد از نظر اقتصادی منجر به تشکیل طبقات و از هم پاشیدگی جامعه ملی شد (اعتیاد به سود، خودخواهی، سرمایه داری نامحدود به عنوان پیامد). این شخص پر از شخصیت نبود که از اعتبار بیشتری برخوردار بود، بلکه ثروتمندان، آغاز حکومت پول (پلوتوکراسی) بودند.

بنابراین، ایده های اصلی عبارت بودند از: فردگرایی، ماتریالیسم، انترناسیونالیسم، پارلمان گرایی، سرمایه داری. آنها به معنای تجدید ارزیابی کامل همه ارزش های آلمانی بودند.

آزادی ژرمنی که به عنوان آزادی درونی روح، به عنوان آزادی سیاسی درک می شود، تبدیل به خودپرستی شد، آزادی بی حد و حصر و بی حد و حصر فرد بدون پیوند با

جامعه

در نتیجه اختلافات طبقاتی، برادری اعلام شده به مبارزه همه علیه همه تبدیل شد ("و اگر نمی خواهی برادر من باشی، سرت را می کشم!").

لیبرالیسم مارکسیسم را از نظر معنوی آماده کرد.

در پشت همه چیز، یهودی با تلاش برای کسب قدرت جهانی ایستاده بود.

ماهیت معمولی یهودی افراد خود معتاد، معتاد به طلا و شهوت قدرت به وضوح نمایان شد.

یهودیت تار و پود فراماسونری را در سراسر جهان گسترش داده بود. شخصیت‌های برجسته همه کشورها از سیاست و اقتصاد در اینجا نمایندگی می‌کردند، تا حدی ابزارهای بی‌ذهن و تا حدی ناخودآگاه در دستان جنایتکار یهودیان. بنابراین، برای یهودیان آسان بود که تارهای سیاست را به گونه ای بچرخانند که مردم آلمان که در این راه ایستاده بودند، بیش از پیش در محاصره سیاست خارجی قرار گرفتند و به وضوح در سیاست داخلی تضعیف شدند.

یهودیان تحت نشانه لیبرالیسم، سرانجام در پروس در دوران هاردنبرگ و به زودی در بقیه آلمان، پس از آنکه قبلاً در آمریکا و انگلستان به آن دست یافته بودند، به برابری کامل سیاسی و حقوقی دست یافتند.

همین حقوق برای «اعتراف کنندگان دین موزاییک» اعلام می شود. یهودیان حتی اجازه دارند زمینی به دست آورند و صاحب مقام شوند.

«یهودیان در امور مالی عالی پیروز شدند. مایر امشل یهودی "به عنوان "عامل دادگاه عالی" از تجارت سرباز انتخاب کننده هسن کاسل ثروتی به دست می آورد. پنج پسر او، روچیلدها، ناپلئون و متحدانش را تامین می کنند. روچیلد لندن "از این طریق 20میلیون مارک به دست آورد. گزارش نادرست در مورد نتیجه

واترلو در بورس اوراق بهادار همه ایالت‌ها به وام‌هایی وابسته هستند

روچیلدها بخشش فقط در شرایط سیاسی اتفاق می افتد.

خانه روچیلد به خانه حاکم نامرئی اروپا تبدیل می شود، "(والتر گهل،) هیچ چیز مانع یهودیان نشد. تأثیرگذارترین مکان ها در سیاست، اقتصاد و فرهنگ در انتظار آنها بود. برتری یهودیان آغاز شد. با یهودیان و لیبرالیسم خطرناک‌ترین آفتی که ممکن است گریبانگیر همه مردمان متمدن شود، به راه افتاد: مادی‌گرایی، اعتیاد به زندگی نفسانی و زنانه، رقص بر گرد گوساله طلایی، و فردگرایی، خداپرستی و روی‌گردانی از مفهوم ایده آلیستی از زندگی شروع به از بین بردن نظم سالم زندگی مردم کرد و با زوال آن، هر چه بیشتر پیشرفت کرد، قدرت یهودیت بیشتر شد.

از طریق بورژوازی و فراماسونری، ایده های جهان وطنی، برادری جهانی، آزادی بی بند و بار، و پیگیری بی بند و بار شغل سودمند در گسترده ترین اقشار در آلمان نیز نفوذ می کند. نتیجه عمیق است

از هم پاشیدگی تمام دیدگاه هایی که تاکنون از نظر قومی تعیین شده اند:

کار دیگر به عنوان یک وسیله ارزش آفرین برای جامعه ملی عمل نمی کند، بلکه فقط برای منافع شخصی است. اقتصاد مستقل از مردم و دولت به یک نهاد مستقل تبدیل می شود که هدف آن فقط انباشت طلا است.

استثمار ناجوانمردانه بخش خلاق، از یک سو، طبقه پلوتوکرات یهودی-بورژوازی را که مورد حمایت سرمایه داری بی بند و بار است، و از سوی دیگر، طبقه کارگر فریب خورده را به وجود می آورد. آسیب اجتماعی از قبل موجود به تضادهای آشتی ناپذیر تبدیل می شود و به مبارزه طبقاتی می انجامد. توده های کارگر به آغوش مارکسیسم رانده می شوند. جامعه سرنوشت از هم پاشیده شده است. نیروی ارزشمند ملی در مبارزه برادرکشی مصرف می شود. دهقانان ناپدید می شوند، شهرهای بزرگ در حال رشد هستند (در سال 1910 از هر پنج آلمانی یک نفر در یک شهر بزرگ زندگی می کرد.) تعداد کودکان رو به کاهش بود، مهاجرت خون بیگانگان، به ویژه یهودیان شرقی افزایش یافت. تلاقی نژادی خون نجیب آلمانی به اشکال وحشتناکی به خود می گیرد. ازدواج مختلط با یهودیان طبقات بالا امری عادی است. (در برلین در سال 1926، از 861 ازدواج صرفاً یهودی، 553 ازدواج مختلط منعقد شد! تعداد یهودیان مختلط در آلمان حدود 0 0 0 0 0 5 7 است!)

با کاهش آگاهی نژادی، فولکلور واقعی بیش از پیش ناپدید می شود. در عوض، یهودیت زندگی آلمانی را در همه زمینه ها در اختیار می گیرد. فرهنگ به انحطاط می رسد. دیگر چیزی وجود ندارد که به روش یهودی تغییر شکل نداده باشد. در روحیه یهودی، فرد یک دولت «عقلانی»، زندگی اجتماعی، قانونی و اقتصادی می سازد که باید برای همه کشورها، همه مردم و در همه زمان ها مناسب باشد.

توده مردم آلمان بی هدف و بی ثبات می شود. دایره های بزرگ احساس غربت می کنند. میلیون ها نفر از مردم آلمان به خصوص به آمریکای شمالی مهاجرت می کنند.

حدود 3میلیون نفر در این مدت سرزمین آلمانی خود را ترک کردند

1871و !1914خون گرانبها در جهان گم شده است.

دکترین یهودی لیبرالیسم علت آلمانی ها بود

سقوطی که بیسمارک فقط توانست جلوی آن را بگیرد. لیبرالیسم دنیای اندیشه های سیاسی است که امروزه در انگلستان و آمریکا و همچنین در اکثر کشورهای «بی طرف» موج می زند.

بلشویسم

.8بلشویسم چیست؟

بلشویسم ابزار یهودیت جهانی است که از طریق آن می‌خواهد به وعده عهد عتیق درباره تسلط جهانی بر یهودیان در ارتباط با پلوتوکراسی یهودی-لیبرال و انگلیسی آمریکایی عمل کند.

آرزوهای ملی روسیه که در حال حاضر در روسیه شوروی قابل مشاهده است و انحلال آشکار کمینترن (سومین انترناسیونال کمونیستی) نباید این واقعیت را پنهان کند که یهودیت همچنان نیروی محرکه است.

در روسیه شوروی نیز مانند تقریباً همه کشورها، یهودیان سهم زیادی در زندگی دولتی و اقتصادی دارند. حتی اگر استالین دیکتاتور باشد

روسیه شوروی، یکی از قدرتمندترین حامیان آن، پدرشوهرش، لازاروس موزسون کاگانوویچ یهودی است که بالاترین ادارات حزبی و دولتی را متحد می کند. پس او: نماینده استالین است

در دبیرخانه کل حزب، عضو سیاسی
دفتر و

دفتر سازماندهی، نایب رئیس شورای کمیسرهای خلق، کمیسر مردمی صنایع سنگین و حمل و نقل، عضو شورای عالی شوراها و عضو کمیته دفاع.

کاگانوویچ به برادرانش جولی ماسیسون کاگانوویرتش، میکیائل موزسون کاگانوویچ و آرون موزسون کاگانوویچ پست های مهم دیگری داد.

از 503 عضو دولت (کمیسرهای خلق)، 406 نفر یهودی هستند، تعداد زیادی از ژنرال های شوروی و اکثریت قریب به اتفاق کمیسرهای سیاسی یهودی هستند.

با این عقیده بسیار خطرناک که بلشویسم به سیستم ملی روسیه منتقل شده است، نمی توان با قدرت کافی مقابله کرد. این درست است که بلشویک های یهودی تمایل به تسلط بر جهان دارند

با تمایلات پان اسلاویستی برای گسترش ترکیب شده است. نیروی محرکه ایده ها همچنان مارکسیسم تعیین شده توسط یهودیان است.
زمانی بود که در روسیه شوروی (در آغاز حکومت بلشویک ها) علیه یهودیان می جنگیدند. انگیزه اما سیاسی نبود، بلکه اقتصادی بود. این دوره به زودی با دورانی دنبال شد که یهودیان به بالاترین مناصب دولتی و حزبی راه یافتند و به عنوان حامل شناخته شده ایده بلشویکی تبدیل شدند. با این حال، باید فرض کرد که امروز بلشویسم از امپریالیسم قرن کهن روسیه بزرگ استفاده می کند، که همیشه موجودیت اروپا را تهدید کرده است. ریشه این تلاش برای تسلط بر جهان، که قبلاً در تزاریسم زنده بود، از یک سو در استبداد درونی آسیا نهفته است، که با روح یهودی بلشویسم وارد ارتباط نزدیک شد و اکنون دوباره در وحشیگری بی رحمانه آشکار است. رفتار دولت و جنگ شوروی. از سوی دیگر، باید در مسیحیان مذهبی (ایده رستگاری بشریت برده شده) مردم روسیه جستجو کرد.

خود، که برای تقریبا 500سال .zب. در ایده «روم سوم» (دکترین اسلاووفیلی و ایده پان اسلاویستی) زنده است.

بلشویسم تمام تفاوت های نژادی را انکار می کند، انسان را از جامعه خونی و ریشه های بومی اش حذف می کند و با هدف ایجاد یک دولت جهانی پرولتری بین المللی، او را به یک پرولتاری بین المللی تبدیل می کند. او خواستار نظم اجتماعی انسانی است که با تمام قوانین زندگی در تضاد است و بر اساس حاکمیت طبقه کارگر بین المللی استوار است. در حقیقت، این فقط در خدمت نابودی نظم طبیعی نژادها و مردم و ایجاد سلطه جهانی یهودیان است.

از ارتباط آگاهانه یا اجباری با باستان

مسیحیت از

روح روسی، نیروهای نیهیلیستی-ویرانگر و مذهبی آن (توانایی رنج کشیدن برای یک هدف رویایی)، عشق میهن پرستانه اش به میهن، «چهره دوگانه» عجیب امروز بلشویسم را توضیح می دهد. گرایش های «روس ملی» نباید چهره واقعی مارکسیسم یهودی را پنهان کنند

در ماسک روسی

بلشویسم مبتنی بر دکترین یهودی مارکسیسم است

توسط کارل مارکس یهودی (هیرشل ماردوچای یهودی، از یک خانواده خاخام قدیمی). این بر اساس جهان بینی ماتریالیسم است.

- مارکسیسم یا بلشویسم هر گونه نظم جهانی الهی را انکار می کند. او فقط مادی را می شناسد، چیزی که با حواس پنج گانه قابل درک است. به همین ترتیب، او نیز تمام ارزش های روحی و شخصیتی را رد می کند و انسان را به موجودی بی روح و مادی تبدیل می کند.

- او ایده نژاد و خون و در نتیجه خون را انکار می کند

جامعه مقید مردم است و فقط جامعه پرولتاریای بین المللی بی نژاد را به رسمیت می شناسد. هر نظم ملی زندگی را از بین می برد و بشریت را به هرج و مرج نژادی می کشاند.

- از این منظر، او دولت ولکیش را رد می کند. من دارم
برای دولت جهانی پرولتری تلاش می کند.

- او دانش ما را انکار می کند که تاریخ نشان دهنده تنش بین نژادهای فردی و جهان بینی آنها است

در دکترین خود ادعا می کند که همه فرآیندهای تاریخی اقتصادی هستند
فرآیندها

- او ارزش شخصیتی را انکار می کند و مردم را برده کاری بین المللی می کند. او از این بی اعتنایی، آخرین افزایش کارایی را با وحشیانه ترین ابزارها می طلبد و مردم را به ماشین های کاری بی روح تنزل می دهد.

- مال را انکار می کند و ثمره خلاقیتش را می برد
کار کردن هدف او این است که انسان را به عنوان یک پرولتاری متمایل نشان دهد.

- بنابراین او همچنین دهقانان آزاد را رد می کند و خواهان آن است
پرولتاری مزرعه جمعی از مالکیت خود محروم شد.

- شکل اقتصادی ناشی از رد بازی آزاد نیروهاست. اقتصاد اقتصاد دولتی است، سرمایه سرمایه دولتی است.

- "فرهنگ" آن فقط در تجلیل از فناوری است.

تأثیرات بلشویسم به وضوح عناصر اساسی یهودی را نشان می دهد: بی روحی، غریزه، پستی، بی رحمی، اعتیاد به مادیات، شهوت قدرت، و استبداد.

بلشویسم به غرایز پایین انسان می پردازد. نتیجه او

تأثیر بر بشریت فقط می تواند یک انسان فرعی باشد.

در توضیح مختصری از ویژگی های بلشویسم آمده است: مارکسیسم اصلاً باور متافیزیکی دینی را نمی شناسد و نمی شناسد. «دین برای مردم افیون است» اوست

عبارت پر استفاده بلشویک حتی آن چیزی را که نمایندگان یک جهان بینی ایده آلیست احساس می کنند و می خواهند بیان کنند، وقتی از «روح» و «روح» صحبت می کنند، رد می کند. برای او همه چیز «ماده» یا «عملکرد ماده» است، یعنی برای او فقط چیزی است که ما به کمک حواس پنج گانه خود می توانیم آن را درک کنیم. بنابراین، ما در مارکسیسم از جهان بینی ماتریالیستی نیز صحبت می کنیم. دنیای دینی فقط بازتاب (یعنی تصویر آینه ای) دنیای واقعی است،

"

هر چیزی که با اصطلاح "دین" مشخص می شود برای بلشویک چیزی جز نوعی پدیده بیماری اجتماعی نیست.

بلشویسم بی خدایی را می آموزد.

این آشکارترین انکار وجود عالم الهی است

سفارش دهید. اعتقاد به چنین اعتقادی -کاملاً مستقل از هر فرقه ای -اساس دینی جهان بینی اصیل ما و همچنین مردمان و فرهنگ های اروپایی به طور کلی است. این واقعیت که در بلشویسم کاملاً وجود ندارد، به خودی خود برای شناخت و رد آن به عنوان چیزی بیگانه با طبیعت ما، چیزی که با طبیعت ما مطابقت ندارد، کافی است. اما نباید اشتباه فهمید که واقعیت امروزی بلشویسم روسیه ویژگی‌های بسیاری را نشان می‌دهد که تنها با قدرت مذهبی بدوی و اشتیاق روح روسی قابل توضیح است. تنها با 25سال تبلیغات بلشویکی، اعتقاد قبلی روسها به زندگی پس از مرگ در این دنیا هدفی یافت، امید بهشت زمینی. توده‌های متعصب میلیون‌ها ارتش بلشویک امروز برای این بهشت می‌جنگند، بهشتی که قرار است از طریق رنج‌ها و فداکاری‌های «مردم‌های شوروی» رستگاری بشریت زحمتکش را به ارمغان بیاورد. اکتشافات ظاهراً علمی زیر در بنیاد علمی مارکسیسم نقش دارند: تفاوت‌های موجود را فقط می‌توان در محیط و تربیت، یعنی در «شرایط» جستجو کرد. صحبت از نژادهای بشری جرم محض است زیرا فقط "انسانیت" وجود دارد. ادغام گروه های خاصی از مردم

در میان مردم و دولت ها تنها می توان به شرایط اقتصادی قبلی ردیابی کرد و زمانی که جهان باشد بر آن غلبه خواهد شد

فقط بر اساس اصول مارکسیسم سفارش شده است.

اما این سازماندهی مجدد فقط از طریق پیروزی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی حاصل می شود. با شعار "کارگران جهان متحد شوید!" و در تئوری مبارزه طبقاتی، بلشویسم در تلاش است تا به یک دولت پرولتاریای جهانی تبدیل شود.

علاوه بر این، مارکسیسم مدعی است که همه فرآیندهای تاریخی فقط فرآیندهای اقتصادی هستند. چهره جهان واقعی، همانطور که در طول تاریخ نشان داده شده است، شکل نمی گیرد -آن طور که ما معتقدیم توسط مردان بزرگ و ایده های جهان لرزان، بلکه توسط شرایط اقتصادی شکل می گیرد. تمام تاریخ فقط تاریخ اقتصادی است.

حتی در مورد این نظریه خصمانه، نباید از این واقعیت غافل شد که واقعیت امروز به هیچ وجه با آن مطابقت ندارد. ستایش لنین و حتی بیشتر از فرقه قهرمانی «رهبر بزرگ» استالین، با تبلیغات تصفیه شده از دستاوردهای میهن پرستانه کارگران، سربازان و افسران فردی یا با احیای شخصیت های مهم از گذشته تاریخی متافیزیکی روسیه ترکیب شده است. ویژگی‌ها و بنابراین در تضاد کامل با دکترین ماتریالیسم تاریخی مارکسیست است

دکترین

مالکیت توسط مارکسیسم مردود است. شعار او این است: مال دزدی است.
او انگیزه درونی و نیروی خلاق را نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه از نظر ایدئولوژیک در همه زمینه ها انکار می کند. زیرا او اساساً حق مالکیت هر هنرمند و هر مخترعی را از ثمره استعداد و خلاقیت خود سلب کرد و کشاورز را از نتایج صنعت خود محروم کرد. بنابراین مارکسیسم برای همه موعظه حقارت می‌کند، افسردگی هر شخصیت بزرگ را به پایین‌ترین و بی‌مولدترین و فرودست‌ترین آنها. (آلفرد روزنبرگ.)

ارزش شخصیتی انسان که مورد توجه ویژه ناسیونال سوسیالیسم است، کاملاً نادیده گرفته شده است

بلشویسم انسان به یک اسب کار، برده بین المللی ماشین تبدیل می شود.

بلشویسم به جای دین و جایگاه شخصیت انسان، ماشین را بلند کرد. یک فرقه بی بند و بار از

فن آوری که توسط آمریکا پذیرفته شده است، به فرد اجازه می دهد در یک توده یکنواخت که فقط باید در خدمت بت جدید باشد از بین برود. تبلیغات پیشرفته پیشرفت، توده‌های «مردم شوروی» را در این توهم فرو برده است که دولت شوروی به دلیل صنعتی شدن عظیمش مدرن‌ترین دولت جهان است.

و توسعه عظیم فناوری آن. فناوری قرار است بهشت آینده را به ارمغان بیاورد. دولت شوروی یک دولت موریانه است که در آن انسان فقط باید یک دستور کاری خاص را انجام دهد. «فرهنگ تنها به معنای تکنیک کار «انسان جدید» است.

این جهان بینی و تحقق بی رحمانه آن «دستاوردهای نظام بلشویکی» را توضیح می دهد. شکی نیست که فرقه فناوری منجر به فشار بر نیروی انسانی شده است به گونه ای که تاریخ جهان تاکنون ناشناخته بوده است. هدف برنامه های پنج ساله استالین، که در سال 1929 آغاز شد، صنعتی سازی صرف به معنای «ساخت سوسیالیستی» نبود، بلکه ایجاد یک صنعت عظیم اسلحه سازی بود، صنعتی که روسیه در دوران تزار نداشت. استالین می خواست نه تنها خودکامگی را در زمینه صنایع سنگین و تسلیحات، بلکه برتری مطلق روسیه شوروی را برقرار کند.

آخرین سایه رفاه فردی و سعادت انسانی بی رحمانه فدای این هدف شد. میلیون‌ها نفر به تازگی از کشور به شهرها، به مراکز صنعتی تازه ایجاد شده منتقل شدند، بدون اینکه حتی کوچکترین پیش‌نیازی برای زندگی شایسته‌شان تضمین شود. برده داری باستانی، بدبختی پرولتری در آغاز عصر صنعتی در اروپا، در مقایسه با کار اجباری شرایط بهشتی بود.

که پانزده سال وجود داشت به معنای توسعه صنعت تسلیحات شوروی بود. تمام تولیدات لوازم، اشیایی که ابتدایی ترین نیازهای بشر بودند، به شدت متوقف شد.

جدای از خواسته های ارتش، هر فعالیتی فقط در خدمت توسعه صنعت سنگین و تسلیحات، توسعه تأسیسات عظیم تولیدی جدید در دو سوی اورال، توسعه مجدد منابع طبیعی عظیم روسیه برای قدرتمندترین ماشین آلات تسلیحاتی در تمام دوران بود. .

میلیون‌ها زندانی سیاسی از انواع مختلف در ساخت کانال‌ها و راه‌آهن‌ها، در معادن و جنگل‌ها، در اردوگاه‌های کار جزایی غرق شدند و جان باختند. توده‌های بی‌شمار کارگران «آزاد»، که با انواع و اقسام سیستم‌های تکه‌کاری شلاق خورده‌اند، با غذا و لباس کم زحمت می‌کشند، در خانه‌های بدوی و سوراخ‌هایی در زمین مستقر شده‌اند، در شکار بی‌وقفه و بی‌رحمانه برای آینده‌ای که دوباره به او موعظه می‌شود و دوباره

نباید نادیده گرفت که چنین نظامی بدون نیروی پرشور ایمان روح روسی، بدون امید به «بهشت زحمتکشان» وانمود شده ممکن نخواهد بود. همچنین نباید درک کرد که دستاوردهای انبوه فنی واقعاً به دست آمده و هنوز هم در حال دستیابی هستند، اکنون می دانیم که این سیستم یک صنعت تسلیحاتی ایجاد کرده است، چهره هایی که اکنون تصور نمی شود تانک ها و تفنگ ها، هواپیماها و انواع سلاح های سنگین. می تواند بارها و بارها وارد نبردهای عظیم مادی شود. نابودی دهقانان آزاد و حذف مالکیت دهقانان نیز در خدمت این هدف بود. جمعی شدن از سال 1930 در ابتدا به معنای صنعتی شدن کامل کشور و ساکنان آن بود. قرار بود کل تولید کشاورزی در «شرکت‌های بزرگ مقیاس» دولتی گرد هم بیاید تا به عنوان تولید انبوه تحت کنترل مرکزی و فقط برای صنعت تسلیحات عمل کند. حاکمان کرملین نسبت به این واقعیت که بیش از 10 میلیون دهقان در اثر گرسنگی و تبعید مردند بی تفاوت بودند. آنها نسبت به این واقعیت که در سالهای اول مزرعه جمعی گله های عظیمی از آنها بی تفاوت هستند

گاوها تلف شدند، ماشین‌های کشاورزی بی‌شماری پوسیده شدند، زمین‌های زراعی عظیم به طور کامل نابود شدند و صدها هزار مزرعه کاملاً ویران شدند. آنها نسبت به این واقعیت بی تفاوت هستند که حتی امروز کشاورز سابق، که در مزارع جمعی و سوخوزها انباشته شده است، هنوز یک اسب کار بی روح و بدون احساس شادی انسانی، بدون انگیزه فعالیت داوطلبانه، موجودی موریانه است که در خدمت تولیدات کشاورزی صنعتی است. در شیار کسل کننده

در اینجا نیز نباید این واقعیت را نادیده گرفت که پس از شکست‌های فاجعه‌بار، با استفاده بی‌رحمانه از ماشین‌آلات عظیم و همه منابع علمی، تولید مجموعه‌های عظیم و سوخوزها افزایش یافت. دستاوردهای فنی خاصی داشته اند

همچنین در کشاورزی جمعی به دست آمد. بر روی برخی از کالاهای آزمایشی علمی، حتی اجراهای برتر نیز ثبت شد که بارها و بارها به دستگاه تبلیغاتی تصفیه شده برای آینده و قلب مؤمن توده‌ها امید دوباره و دوباره داد.

این امید به بهشت آینده در ارواح رنج‌دیده میلیون‌ها برده به درستی توسط رهبری یهود محاسبه شد. این رهبری در تمام اقدامات خود همیشه روی جنگ آتی حساب می کرد، جنگی که لنین قبلاً آن را به عنوان «آخرین جنگ امپریالیستی» پیش بینی و تلاش کرده بود. این جنگ قرار بود انقلاب جهانی و در نتیجه گسترش نظام بلشویکی به تمام اروپا و جهان را به همراه داشته باشد. چنین محاسباتی به هیچ وجه باید فهمید که ضررهای عظیمی از

جوهره انسانی و اقتصادی در صنعتی شدن و

جمعی سازی با آرامش پذیرفته شد. فقط بر اساس این، از هدف نهایی انقلابی و امپریالیستی جهان که امروز به وضوح شناخته شده است، باید در مورد دستاوردهای واقعی و ظاهری نظام شوروی نیز قضاوت کرد.

بلشویسم به همان اندازه که هدف نهایی اش چهره واقعی خود را تغییر داده است. تمام ویژگی های "ملی روسیه"، همه ملی اقتصادی، فرهنگی،

یا دستاوردهای نظامی امروز فقط به هنر وحشتناک استتار آن تعلق دارد، به تغییر نقاب.

بلشویسم خطرناک ترین وسیله یهودی برای حکومت بر یک بشریت آشفته در یک کشور جهانی است.

در بلشویسم روسیه، ما می‌توانیم تلاش یهودیت را در قرن بیستم برای تصاحب سلطه بر جهان ببینیم. (آدولف هیتلر.)

از ناظر دقیق شرایط روسیه شوروی در امان نمانده است که علاوه بر ایده مارکسیستی، تأثیرات آموزه های قرن گذشته نیز مؤثر است: ایده های مذهبی برای بهبود جهان داستایوفسکی و تولستوی، آموزش پان اسلاویسم. و نیهیلیسم با این حال، نیروی اصلی همچنان آموزش مارکسیسم است. حمل مارکسیسم به درون مردم سردرگم و گمشده روسیه که قصد دارد این افراد به راحتی قابل کنترل را ابزار اهداف قدرت جهانی خود قرار دهد، جنایت یهودیان است و باقی می ماند.

«بلشویسم آمیزه‌ای از اندیشه‌های یهودی-آسیایی است. یهودیان خطر روسیه بسیار بیشتر است زیرا امروزه با امپریالیسم روسیه به شیوه ای بسیار عجیب ازدواج می کند. یهودی و روس -هر دو فرزندان شرق هستند، هر دو می توانند تجزیه شوند، هر دو حاملان همان اعتقاد مسیحایی هستند که "مردم برگزیده و در نتیجه شاید متحدان طبیعی" هستند. در شوق انقلاب جهانی و تسلط بر جهان، ایده مسیحایی قدیمی روسیه در این روسیه جدید و مدرن شاید قوی تر از همیشه زندگی می کند. "(دکتر آرو)

مشخص است که مردم روسیه در افراط زندگی می کنند، بنابراین آنها ایده بلشویکی را به عنوان یک دکترین نجات با تعصبی تقریباً غیر قابل غلبه پذیرفته اند. او با وجد واقعی تسلیم اجرای آن می شود. همه چیزهایی را که سر راهش قرار می‌گرفت به دریا پرت کرد. روسیه زمانی توسط وایکینگ ها تأسیس شد، عناصر آلمانی هرج و مرج استپ روسیه را کاهش دادند.

و ساکنان را به شکل دولتی و فرهنگ ساز تحت فشار قرار داد.

این نقش خون وایکینگ در حال مرگ بعداً هانسن آلمانی، مهاجران غربی به روسیه را به طور کلی بر عهده گرفت. در زمان پیتر کبیر بالت های آلمانی، در آغاز قرن بیستم نیز مردمان بالتیک به شدت آلمانی شده بودند. اما در زیر طبقه بالای شایسته در روسیه همیشه در خواب فرو رفته بود، اشتیاق برای گسترش بی حد و حصر، اراده پرشور برای زیر پا گذاشتن تمام اشکال زندگی که به عنوان موانع تلقی می شدند. با تمام شوک‌های موجود در زندگی روس‌ها، خون آمیخته با مغولی، حتی با رقیق شدن شدید، به جوش آمد و مردم را به کارهایی برد که خود فرد اغلب آنها را غیرقابل درک می‌دانست. این واژگونی ناگهانی همه نشانه‌های اخلاقی و اجتماعی که دائماً در زندگی روسی و ادبیات روسی تکرار می‌شود (از چادایف گرفته تا داستایفسکی و گورکی)، نشانه‌ای است که جریان‌های خون خصمانه با یکدیگر درگیر هستند و این مبارزه زودتر از یک روز پایان نخواهد یافت. نیروی خون بر دیگری پیروز شده است.

بلشویسم به معنای خشم مغولان در برابر اشکال فرهنگ نوردیک است، میل به استپ است، نفرت عشایر از ریشه های شخصیت است، به معنای تلاش برای دور انداختن اروپا به طور کلی است. نژاد بالتیک شرقی، که دارای هدایای شاعرانه بسیاری است، در دستان رهبری نوردیک یا یهودیان یا ظالمان مغولستان -در صورت اجرای مغولستان -لحنی آرام است. او آواز می خواند و می رقصد، اما همزمان قتل و خشم می کشد. او وفادار است، اما در هنگام ریختن فرم های شل به طور غیرقابل مهاری خائن است. تا زمانی که به شکل های جدید وادار شود، حتی اگر ظالم باشند.

حقیقت دیدگاه تاریخی نژادپرستانه امروزی در شرق آشکار می شود، اما در عین حال ساعت بزرگ خطری که جوهر نژاد نوردیک در آن قرار دارد. (آلفرد روزنبرگ، اسطوره قرن بیستم.)

9.چگونه می دانیم که

بلشویک ها می خواهند فتح کنند

اروپا و جهان

لنین همیشه بر فتح اروپا و جهان پافشاری می‌کند، استالین خود را مجری وام بلشویکی می‌داند. من دارم

بخشی از بلشویسم کتاب ها شعارهای او یک

بارها بر اعتبار آموزه های لنین تأکید می کند. جوهر و هدف بلشویسم امروز همان است که لنین داشت

نوشت:

"هدف ما این است که کنترل جهان را به دست آوریم... شکل دادن به پیروزی بلشویک ها برای همیشه از طریق نابودی کامل دولت های پیشرو سابق، به همان اندازه که در روسیه بود با موانع کمی در اروپا روبرو خواهد شد. حکومت شوروی هیچ کدام را نمی داند

آزادی نه عدالت این قاعده بر سرکوب و نابودی اراده هر فردی استوار است. اما ما استاد هستیم. ظلم به ما سپرده شده است. بی رحمی در نهایت وظیفه ماست. در ایفای این وظیفه، ظلم بی حد و حصر بالاترین شایستگی است، از طریق استبداد تمام عیار -که در خدمت آن است، حتی هر خیانت، هر حرف شکنی، حتی انکار کوچکترین سایه عدالت، بشریت را تا آخرین مرتبه پایین خواهیم آورد. برابری که فقط مردان برای تبدیل شدن به ابزاری آسان و یکنواخت برای قدرت ما مناسب هستند.

"

امروز هیچ کس شک نخواهد کرد که استالین تلاش کرد تا این آموزش را با جزئیات اجرا کند!


Bolschewismus
ohne Maske

10.چگونه استالین پیروز شد؟

مردم اتحاد جماهیر شوروی به خاطر بلشویسم؟

•با ترسیم آینده ای باشکوه برای مردم اتحاد جماهیر شوروی از طریق تبلیغات دروغ.

•با ایجاد نوع بلشویکی انسان از طریق سختگیرانه
روش های آموزشی

به الف). در طول 20سال، استالین می دانست که چگونه مردم اتحاد جماهیر شوروی را برای حمله بلشویک ها به اروپا و جهان آماده کند. در ابتدا، او به طور هرمتیکی را مسدود کرد

اتحاد جماهیر شوروی از بقیه جهان. بلشویکی نبود اجازه داد تا در مورد رشد اقتصادی و فرهنگی آلمان بیاموزد.

او با مهارت، اهداف مخفی خود را پنهان می کرد. او می دانست چگونه نگاه بلشویک را از زمان حال وحشتناک شوروی به آینده ای که تبلیغات آن را با زیباترین رنگ ها ترسیم کرده بود هدایت کند. استالین در بلشویک ها اعتقاد به بهشتی برای کارگران را بیدار کرد که قرار بود ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی محقق شود و بعداً در سراسر جهان توسط مبارزان بلشویک اجرا شود. شخص روس برای چنین افکاری بسیار در دسترس بود. شاعرانی مانند تولستوی و داستایوفسکی قبلاً مأموریت جهانی روسیه و رستگاری اروپا توسط مردم جهان روسیه را ستوده بودند. بلشویسم با دروغی باورنکردنی از نوع مشابهی از مسیحیت استناد کرد و قطعاً این دلیل نهایی نیست که چرا بلشویک‌های جبهه امروز خود را فدای استالین و ایده بلشویکی می‌کنند.

بلشویسم به طرز ماهرانه ای توانسته اشتیاق مردم اتحاد جماهیر شوروی را برانگیزد. «بلشویسم -گفته می شد -ضامن سوسیالیسم واقعی بود، رهایی مردم و طبقات تحت ستم بود، ایجاد بهشت کارگران بود، آزادی و حقوق بشر بود. با تزها، چیزی در مردم روسیه مطرح شد که کلیسای ارتدوکس (کاتولیک یونانی) مدتها قبل از آن پیشی گرفت، ایده ای که باید جهان را نجات دهد (دکترین اسلاووفیل). جای تعجب نیست که اگر این شعارهای فریبنده تأثیر خود را بر بسیاری از ساکنان اتحاد جماهیر شوروی داشته باشد، زمانی که بسیاری بلشویسم را می پرستیدند و آن را بر فراز ویرانه ها می خواستند جهانی را به سوی آینده ای که بسیار تبلیغ می شد دنبال کنند.

به ب). پس از حذف بی رحمانه طبقه حاکم نوردیک، بلشویسم باید تا حد امکان توسط روشنفکران بلشویکی مورد حمایت قرار می گرفت. بلشویسم وظیفه بزرگی در ایجاد این طبقه دید. چون بدون او نمی توانست برنامه اش را شروع کند،

بلشویک ها مدارس متعددی از دانشگاه تا مقطع ابتدایی تأسیس کردند. یهودیان و بلشویک های ثابت شده مدیران و مربیان این مدارس بودند. مدارس از

اتحاد جماهیر شوروی -صرف نظر از نوع آنها -همه تحت یک ایده قرار گرفتند: آنها به عنوان ارگانی برای بلشویزه کردن جمعیت و به عنوان ابزاری برای تحقق کامل بلشویسم عمل کردند.

"بدون کمونیسم، ما به آموزش نیاز نداریم"، این گرایش بی‌عیب آموزش بلشویکی است. بنابراین آموزش و دانش در پرتوی کاملاً جدید ظاهر می شود. «آنها به عنوان ارزش های مطلق شناخته نمی شوند، بلکه فقط اهمیتی که به آنها به عنوان ابزاری برای انتشار افکار بلشویکی داده می شود، دانش به خودی خود اهمیتی ندارد، مهم است که کاملاً وقف بلشویسم باشیم.

موضوع خاصی برای مارکسیسم در دانشگاه ها ایجاد شد.

هر دانش آموزی -هر چه درس می خواند -باید در دوره «لنینیسم» شرکت می کرد. 180سخنرانی و 80ساعت سمینار که یکی از آنها منحصراً به مارکسیسم می پرداخت، هر دوره دانشگاهی را معرفی کرد. بنابراین شما ابتدا بلشویسم را ترم خواندید، سپس حقوق، پزشکی یا موضوعات دیگر. اگر بخواهیم معماهایی را که بلشویسم مطرح می کند، حل کنیم، این باید ما را به فکر فرو برد

ما

آموزش در بلشویسم جایگزین هر فعالیتی در علوم انسانی است. هیچ کس وظیفه تحقیق در مورد حقیقت و معنای زندگی را ندارد. آنها در «سرزمین موعود» اتحاد جماهیر شوروی ادعا می کنند که در بلشویسم نهایت و عالی ترین دانش بشریت را یافته و کشف کرده اند. اتحاد جماهیر شوروی می خواهد با این حقیقت جهان را خوشحال کند.

اینها افکاری است که مغز انسان شوروی را شکل داده است.

مردم از سیستم آموزشی و تربیتی بلشویک ها نوید مزایای بزرگی دادند. زیرا بلشویسم دقیقاً راه مخالف دولت تزاری را طی کرد که آموزش را خطری برای دولت می‌دانست. جوانان با تمام جان خود را به علم انداختند، بلشویسم توانست به طرز ماهرانه ای انگیزه های جوانان را جذب و کنترل کند.

در دراز مدت، ایده بلشویکی به تنهایی میل به ایده های جدید را برآورده نکرد و ادبیات غیر حزبی بیدار شد. با این حال، حاکمان بلشویک به دانشجویان اجازه انجام تحقیقات آکادمیک رایگان را ندادند، اما همچنان به تغذیه «طوفان‌ها و پیشرانان» با علوم سیاسی بلشویکی ادامه دادند. کتاب‌های درسی در همه مدارس با تجلیل از رژیم شوروی و با سخنان نفرت‌آمیز درباره هر چیزی که قبلاً بود، شروع شد، آثار علمی دوباره کار شد، یا بهتر است بگوییم جعل شد. موضوعاتی مانند تاریخ و ادبیات باید مورد پردازش ظالمانه خاصی قرار می گرفتند. گرایش کمونیستی مانند یک نخ قرمز همه علوم را فراگرفته بود.

شما می توانید در اتحاد جماهیر شوروی هر چه می خواهید بخوانید، همیشه و همه جا با ایده های بلشویکی مواجه می شوید. در ماهیت همه چیز است که انسان شوروی به تدریج به میل به تغذیه فکری دیگر روی آورد و بلشویسم را مجبور به ساختن کرد.

امتیازات ابتدا بلشویک مقاومت کرد، سپس تسلیم شد.
آثار ادبیات جهان ظاهر شد، اما البته در «نسخه‌های شوروی»، که همگی به سمت بلشویسم است.

تفسیرها با پشتکار بر این ایده تأکید می کنند که همه نویسندگان برای بلشویسم قهرمان بودند تا فریاد بزنند که بلشویسم از بردگی ظالمانه زمینداران و سرمایه داران رهایی یابد.

کل تاریخ فرهنگی بشر از یونانیان به بعد در آن ظاهر می شود

ادبیات بلشویکی به مثابه تکوین مارکسیسم که سرانجام در روسیه تحقق یافت و از آنجا مارکس، لنین و استالین مردان بزرگ پایان این تحول هستند که رهایی همه مردم از طریق بلشویسم را هدف بزرگ زندگی خود قرار داده اند.

11.چرا بلشویک ها می جنگند؟

با چنین تلخی؟

بدعت بلشویسم چنان در آنها چکش خورده است که با تعصب تزلزل ناپذیر به درستی این ایده معتقدند. به بلشویک ها می گویند روسیه شوروی بهشت بلشویک هاست، اما آلمان جهنم نازی هاست!

یهودی به سختی می توانست ابزاری راضی تر از مرد روسی پیدا کند. رفتار اروپایی-آسیایی او به سختی می تواند بهتر از این به او خدمت کند.
میل به زندگی پر از رنج و فداکاری، بی نیازی و حسن نیت او، اما از سوی دیگر توانایی آسیایی او برای بی رحمانه ترین بی رحمی، باید برای یهودی برای نقشه های سیاهش مفید واقع شده باشد. دکترین «جهان‌شاد» مارکسیسم در هیچ کجا نمی‌توانست سریع‌تر از روح روسی که نجات را ترغیب می‌کرد، به دست بیاورد. و به سختی می توان فردی متعصب تر روی این زمین یافت که هدف پیش بینی شده را با تنگ نظری بدوی و وحشیگری ناجوانمردانه دنبال کند.

سال‌هاست که گذار به آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک در مقیاس بزرگ وجود داشته است. با بیشترین هزینه منابع و پرسنل، سربازان بلشویک از نظر سیاسی آموزش می بینند و در زمینه ایدئولوژی تحصیل می کنند. این یکی از وظایف رسمی هر رهبر نظامی است.

به خصوص اکنون در طول جنگ، آموزش با شدت خاصی انجام می شود.

تا 8درس در هفته در واحدها برای این کار مهم استفاده می شود! لنینیسم، مارکسیسم، و ایده های استالین، به علاوه تاریخ روسیه، مشتاقانه مورد مطالعه قرار می گیرند. هر واحد دارای کارگروه های ویژه و کتابخانه های لازم برای آنهاست. رژیم ها یک

سیستم آموزشی پف کرده ای که به طور فشرده تحت هدایت کمیسیونرها استفاده می شود.

آموزش از نظر روانی بسیار هدفمند است و در نتیجه سرباز را با قدرت تلقین کننده در طلسم ایده ها نگه می دارد. برای این منظور از هر وسیله ای استفاده می شود. یکی (مثلاً نمی‌گوید: دشمن ایستاده است»، بلکه می‌گوید: «فاشیست ایستاده است» یا: «با این مسلسل فاشیست باید مبارزه کرد. شکست ناپذیری ارتش سرخ در هر سربازی تلقیح شده است. اعتماد به نفس سرباز بلشویک به ویژه در کنار نظم و انضباط در نهایت بالا رفته است.

تز "مردم مسلح برای دفاع از میهن" نیت واقعی بلشویسم را پنهان می کند.

علاوه بر این، آموزش در دیالکتیک میهن پرستانه با روح بلشویسم امپریالیستی انجام می شود.

انگیزه توسعه طلبی پان اسلاوی، آگاهی میسیونری مردم روسیه برای استعمار، برای گرفتن زمین، هوشمندانه مورد بهره برداری قرار می گیرد.

قابل توجه است که 80-70درصد افسران بلشویک از حزب کمونیست هستند.

نفرت علیه ناسیونال سوسیالیسم به حداکثر رسیده است.

دکترین آن به عنوان یک سیستم استثمار سرمایه داری ارائه می شود.

روسیه شوروی را کشور بالاترین دستاوردهای طبیعت فرهنگی و تمدنی، مردم روسیه به عنوان حامل فرهنگی کل جهان می نامند. هنر و علم شرح داده شده است

در اصل آنها روسی یا بلشویکی هستند. آلمان و غرب پوسیده و پوسیده خواهند شد. مردم را تنها با بلشویسم می توان رستگار کرد (سوء استفاده از تمایل مردم روسیه به مسیحیت). برای بقیه، افراد مسن اکنون در حال نابودی هستند.

اکنون نوبت مردم اتحاد جماهیر شوروی است که حاکمیت اروپا را در دست بگیرند. اروپا به زودی دیگر وجود نخواهد داشت. اروپا، روسیه شوروی خواهد بود.

پیامدهای آموزش سیاسی و ایدئولوژیک، بلشویک میهن پرستی است که در پی استالین با بیشترین تحقیر برای روسیه شوروی خود و ایده های بلشویکی مبارزه می کند. از نظر جنایی، میل او را به ظلم تا سرحد حیوان برافروخته کرده اند

وحشی گری

انسان بارها و بارها تعجب می کند که چرا سرباز بلشویک حتی در نامساعدترین شرایط به جنگ ادامه می دهد.

دلیل این امر، قدرت اندیشه بلشویکی یهودی و اندیشه بهشت شوروی و حکومت شوروی است که با نفوذ ذهنی و روحی ماهرانه و هدفمند به ذهن بلشویک ها وارد شد.

اگر ارتش روسیه چنین آموزش های سیاسی و ایدئولوژیکی پایداری را دریافت نمی کرد، مدت ها پیش سقوط می کرد.

سرباز بلشویک یک سرباز متعصب خاص، تحصیلکرده سیاسی و ایدئولوژیک است! او برای ایده بلشویکی خود و بهشت جهانی شوروی خود می جنگد!

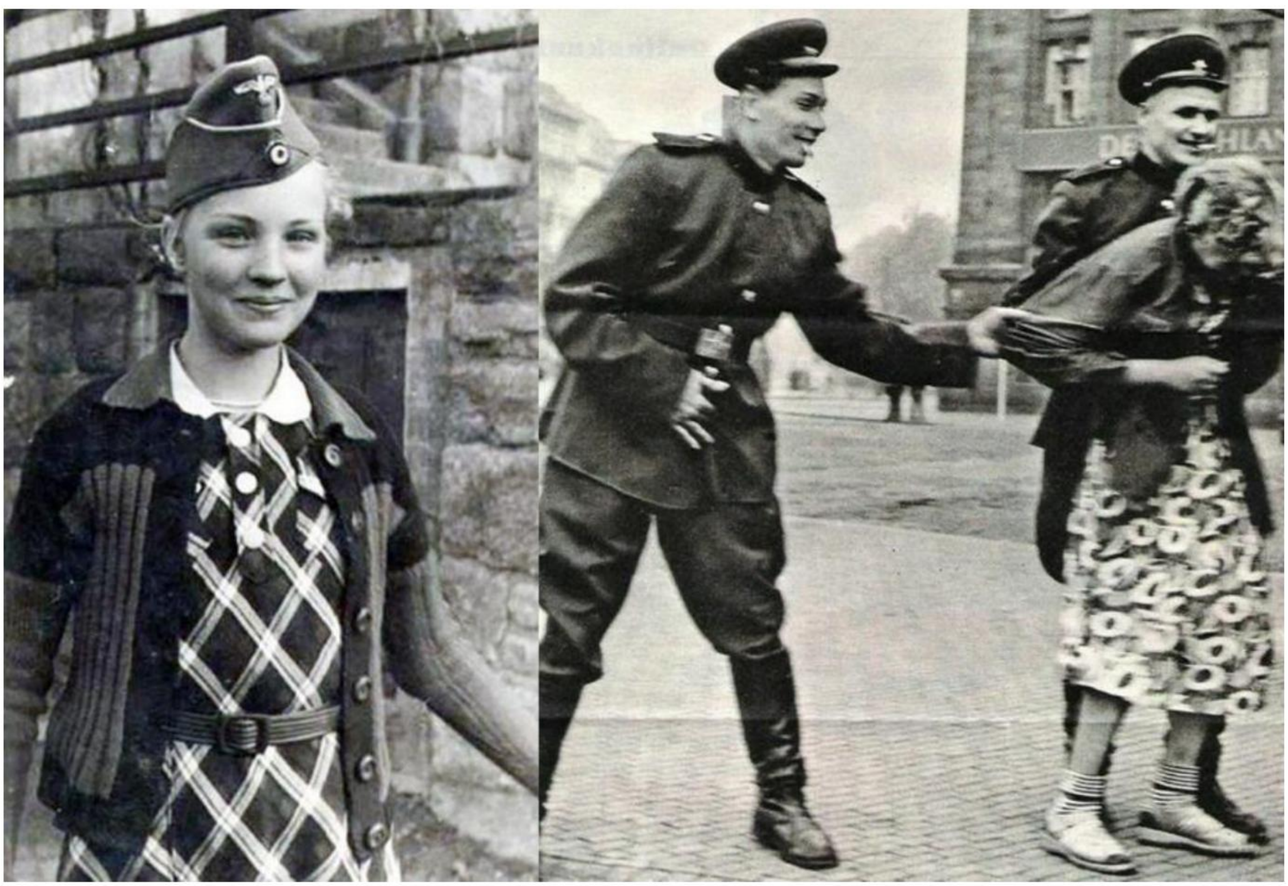
به همین دلیل است که بلشویک نماینده چنین تهدید خطرناکی برای کل غرب است. بسیاری از اروپایی‌ها، در واقع بسیاری از آنگلوساکسون‌ها، اگر بخواهند چهره واقعی بلشویسم را بشناسند، در درون خود می‌لرزند.

سرباز آلمانی در مبارزات قهرمانانه، مانند اغلب در تاریخ، از کل جهان فرهنگی از انقیاد آسیایی محافظت می کند!

12.چه سرنوشتی
بلشویک ها بر ما مسلط هستند
والدین، برادران و خواهران،
همسر و فرزندان ما؟

والدین ما در بهترین حالت زندگی خود را خالی نگه می دارند و مجبور می شوند به آنها خدمت کنند

بلشویک ها خواهران و زنان ما مورد تجاوز و تحقیر قرار می‌گیرند، به سیبری و شمال روسیه تبعید می‌شوند، مگر اینکه به سادگی از گرسنگی بمیرند یا نابود شوند. فرزندان ما تحت آموزش جامعه کمونیستی قرار می گیرند و در مدت کوتاهی جسم و روحشان فاسد می شوند.



میراث اجداد ما، وطن ما، خاک مقدس ما، فرهنگ ما توسط انبوه بلشویک ها، هون های مدرن، هتک حرمت و نابود خواهد شد.



حال باید ثابت کرد که آیا آنچه که اجداد ما در هزاران سال کشتی و آفرینش آفریده اند ماندگار است یا خیر؟

اکنون بحث این است که کدام جهان بینی پیروز می شود: یهودی-بلشویکی

بی روح ماتریالیسم یا جهان بینی خلاق ایده آلیسم آلمانی، ناسیونال سوسیالیسم.

انگلستان

13.چرا انگلیس با ما می جنگد؟

انگلیس با ما می‌جنگد، زیرا دشمن فانی هر قدرت قاره‌ای اروپایی است. بر اساس جهان بینی خالصانه خود، انگلستان احساس می کند که نژاد برتری است که خدا آن را برای حکومت بر مردم فرا خوانده است. انگلیس نیز با ما می جنگد زیرا دشمن فانی ناسیونالیسم ما و سوسیالیسم آلمانی ما است.

از جهات دیگر انگلستان تحت سلطه یهودیان است. اعلان جنگ انگلستان نیز اعلان جنگ یهودیان است.

برای قرن‌ها انگلستان برای اصل «تعادل اروپایی» خود مبارزه کرده است، که جلوگیری از تشکیل یک قدرت اروپای مرکزی را آموزش می‌دهد. حتی امروز مجلات و سیاستمداران بریتانیایی آشکارا اعتراف می کنند که این جنگ علیه اتحاد اروپا توسط آلمان -بدون توجه به نظام سیاسی آن -انجام می شود. دلایل دیگری نیز وجود دارد: در انگلستان، مشکل اجتماعی به هیچ وجه حل نمی شود. در مجموع، تنها دو لایه وجود دارد: لایه پلوتوکرات، که بسیار یهودی گرا است و پول و اقتصاد را در دست دارد، و طبقه پایین محروم طبقه کارگر. برابری اجتماعی عادلانه ای مانند ناسیونال سوسیالیسم در انگلستان وجود ندارد.

پلوتوکراسی انگلیسی تاکنون توانسته است با کمک دکترین پیوریتن بر شکاف بزرگ اجتماعی فائق آید که بر اساس آن نظم عمومی انگلیسی با شرایط سیاسی و اقتصادی خود کاملاً «نظامی است که خداوند خواسته است».

ما از طریق ناسیونال سوسیالیسم خود، که با آن می‌خواهیم مسئله اجتماعی را تا حد امکان حل کنیم، کل سیستم استثمار سرمایه‌داری دروغین انگلستان را خنثی کرده‌ایم.

به همین دلیل است که پلوتوکرات انگلیسی از ما متنفر است، زیرا می داند که اگر موفق به نابودی ما نشود، باید امتیازات بزرگی به کارگرانش بدهد. کارگران او هنوز از وقایع واقعی در آلمان ناسیونال سوسیالیستی توسط مطبوعات یهودی- پلوتوکراتیک ناآگاه نگه داشته می شوند.

جدای از اندیشه‌های پلتوکراتیک یهودی لیبرالیسم، انگلیسی‌ها پیوریتانیسم را به‌عنوان یک جهان‌بینی در قلب خود حمل می‌کنند.

پیوریتانیسم، با اعتقاد کتاب مقدسی خود به انتخاب شدن، اساس آگاهی سیاسی انگلستان از اعتبار، یعنی ادعای نامحدود آن برای تسلط بر جهان به نام خدا بوده و هست.

انگلیسی بودن و پیوریتانیسم مفاهیمی هستند که نمی توان آنها را از یکدیگر جدا کرد. پیوریتانیسم سبک زندگی یهودی- انگلیسی را شکل داده است که در طول تاریخ، انگلیسی ها را در برخورد روزافزون با مردمانی با ساختار روحی و ذهنی متفاوت قرار داده است.

پیوریتانیسم در ابتدا تنها اعتراضی بود به سلسله مراتب کاتولیک رومی که تحت تأثیر افکار کالوینیستی و تا حدی لوتری نیز قرار داشت.

با این حال، در مسیر توسعه بیشتر خود، در تعقیب آموزه ناب، به طور فزاینده ای قدیم یهود را پذیرفت.

ایده های عهد.

«در سال 1652 جنگ داخلی در انگلستان آغاز شد که چارلز اول را به داربست و

الیور کرامول به قدرت رسید این عمدتا گروه پیوریتن در میان بود

جمهوری خواهانی که انقلاب نتیجه پیروزمندانه خود را مدیون آنهاست. پیوریتن ها آزادی عقیده مذهبی را پرچمدار خود قرار داده بودند.

اعتقاد بر این بود که بسیاری از آموزه های پیوریتن در عهد عتیق لنگر انداخته است، و بنابراین، پیوریتن ها کرامول را با گیدئون یا یهودا مکابی مقایسه کردند، که تعداد انگشت شماری از شهدا را به ارتشی پیروز تبدیل کردند.

نام های اصلی انگلیسی با نام های یهودی از theجایگزین شد

قدیمی

عهد، و حتی شیر یهودا بر روی پرچم های پیروز پیوریتن ها قرار گرفت. دوره تحت حکومت استوارت "اسارت مصر" اعلام شد (حتی امروزه میلیون ها انگلیسی هنوز معتقدند که انگلیسی ها "ده قبیله گمشده خاندان اسرائیل" هستند). «حتی به طور جدی پیشنهاد شد که شنبه به جای یکشنبه، یک شنبه معمولی باشد.

انگلیسی‌ها برای انجام گفتگوهای علمی با خاخام‌ها به این قاره سفر کردند و حتی پیوریتن‌هایی بودند که ایمان یهودی را پذیرفتند.

با همه این اتفاقات، جای تعجب نیست که در میان پیوریتن ها که از سال 1649به عنصر غالب در مشترک المنافع انگلیس تبدیل شده بودند، علاقه شدیدی به یهودیان ساکن در این قاره وجود داشت. پیوریتن ها و یهودیان. در هر دو، ما نزدیک ترین ارتباط بین تجارت و مذهب و دیدگاه عقلانی به زندگی را می یابیم. هر دو به این اصل ادای احترام کردند که هر چیزی که برای تجارت خوب لازم است از نظر اخلاقی نیز موجه است. (پیتر آلداگ، "یهودیان در انگلستان"، نوردلاندورلاگ.)

روحیه یهودی عهد عتیق به روح انگلیسی منتقل شد.

بنابراین، می توان این نظریه را که پیوریتانیسم برابر با یهودیت است، استدلال کرد. این نگرش ذهنی روابط نزدیک را توضیح می دهد

بین انگلستان و یهودیت که به نظر ما کاملاً غیرقابل درک است. با این حال، از آمیختگی با دنیای ایده های عهد عتیق، پیوریتن ها نیز این باور را ایجاد کردند که بریتانیایی ها "مردم برگزیده" هستند.

از آنجایی که الیور کرامول، برای آنها احتمالاً بزرگترین انگلیسی است، که آمیزه ای عجیب از تعصب مذهبی و ظلم سرد و بی رحمانه در آن متحد شده است، تاریخ تولد آن انگلیسی را دارد که ایدئولوژی مذهبی پیوریتانیسم در او تأثیرات سیاسی داشت.

تز کرامول این بود: «انگلیس قوم برگزیده خداست». من ایده تسلط بر جهان را از عهد عتیق وام گرفته ام

و از ایده اصلی یهودیان قوم برگزیده خدا برای ادغام با تفکر ملی انگلستان استفاده کرد. کرامول بنیانگذار ادعای انگلیسی ها برای تسلط بر جهان به نام است

خدایا

این بزرگترین کار کرامول بود که موفق شد اعتقاد مذهبی و سربازی سیاسی را در آگاهی مبلغان انگلیسی ادغام کند.

جهان بینی پیوریتانیسم همواره نیرویی عنصری را تراوش کرده است. در درجه اول توسط اشراف عالی و روحانیون پذیرفته شد.
به ویژه، کرامول پیوریتانیسم را وارد ارتش کرد و بنابراین جهت گیری ایدئولوژیک سرباز را به سمت یک هدف جنگی ملی ایجاد کرد.

کرامول خالق سربازی سیاسی است. مثال کرامول ارتباط نزدیک بین جهان بینی و قدرت نظامی را نشان می دهد. این آموزش باعث افزایش اعتماد به نفس پیوریتن تا حد خوداندیشی اخلاقی و خود انتخابی «پسر خدا» شد، اما از نظر نظامی، قدرت اخلاقی فردی سرباز را ایجاد کرد که نباید دست کم گرفت.

انگلستان با اعلام قهرآمیز پیوریتانیسم، «دعای تسلط بر جهان توسط خدا»، توسط قدرت برانگیزاننده الیور کرامول، توسط سربازان سیاسی او و پیروانش، بزرگ شد. افول انگلستان از زمانی آغاز شده بود که آمادگی جنگی طبقات حاکم انگلیسی در نسل‌های آخر، زمانی که یهودیت سیاسی شد، کاهش یافت، از زمانی که رهبری سیاسی از دست سربازان به دست پلتوکرات‌ها افتاد، منافع رهبری سیاسی به آن توجه شد. به طور فزاینده ای توسط بورس و طلا تعیین می شود. در آغاز پرستیژ سیاسی انگلستان، هیچ رئیس پارلمان یا نجیب زاده بورس اوراق بهادار وجود نداشت، بلکه سربازانی سرسخت با ایمان پرشور، اراده متعصب و دیدگاه های انقلابی بودند.

پیوریتانیسم به معنای ادعای انحصاری دینی استبداد بریتانیا در جهان و حفظ همه شرایط لازم برای این امر، بالاتر از هر چیز پدرگرایی و شکست اروپای قدرتمند است.

انگلستان در جهان بینی خود از چنان حمایتی برخوردار بوده است که بارها و بارها فهمیده است که با خالص ترین ابزارها، با بزرگترین دروغ ها، با ریاکارانه ترین ایده ها، شنل ها و مانورهای انحرافی، مهر بی رحمانه ترین سیاست قدرت را در جهان بزند. افکار عمومی جهان به یک عمل حق الهی تبدیل شود. "شما می گویید خدا و من کالیکو" نام رایج سیاست انگلیسی است.

اینکه رفتار انگلیس نشان دهنده فاسدترین اخلاق سیاسی در تاریخ است در سطح دیگری است. با این حال، اساسی ترین مشاهدات این است که انگلستان قدرت خود را بر اساس یک جهان بینی، یعنی دیدگاه پیوریتانیستی، بنا نهاد.

ظلم های انگلستان علیه سرخ پوستان، ایرلندی ها و بوئرها، همه تحت نشانه عمل حق الهی است. انگلیسی در جهان بینی خالصانه خود، بی عدالتی آشکار را اصلا احساس نمی کند. این شامل حملات تروریستی با بمب نیز می شود.

در وحشیانه حملات بمب گذاری، روحیه یهودی انگلستان مشهود است.

از دوران کودکی، عقیده سیاسی پیوریتن به هر انگلیسی آموزش داده می شد.

در مراکز آموزش سیاسی، در مدارس شبانه روزی، در دانشکده ها، اینها سیاسی شدند. آموزه ها به پسر کوبیده شد.

در آموزش اشرافیت که نمونه های کمی در تاریخ دارد، نوع انگلیسی نجیب زاده با کمک پیوریتانیسم پرورش یافت.

از اعتقاد خالصانه به «پسر بودن خدا» و الف
"خدا ادعای قدرت خواهد کرد" ذهنیت روحانیون انگلیسی قابل درک می شود که به عامیانه انگلیسی به معنای پیوریتانیسم گرایش دارد و پرانرژی و متعصبانه در آموزش مردم انگلیس به معنای پیوریتن مشارکت می کند.

جهان بینی مدرسه نیز در خدمت این کار است.

انگلیسی نیز مسئله اجتماعی را در روح پیوریتانیسم می بینند. بر این اساس، دارنده «مبارک خدا»، محروم، فقیر، رانده شده از سوی خداوند است. بدین ترتیب در انگلستان هیچ قانون اجتماعی وجود ندارد.

بنابراین، پلوتوکرات های انگلیسی نیز ناسیونال سوسیالیسم را نامفهوم و حتی منفور می دانند.
برای بقیه، او در ما آلمانی‌ها به‌عنوان افرادی که خدا نمی‌خواهد چیزی درباره‌شان بداند، «نداشتن‌ها» می‌بینند.

آگاهی از برکت مشهود بودن از سوی خداوند نیز به افزایش تکبر بیش از حد و عدم تحمل متعصبانه نسبت به افراد دیگر کمک کرد. نباید نادیده گرفت که نگرش مذهبی مرد انگلیسی که اغلب ما آن را ریاکارانه و تقدس حکومتی توصیف می کنیم و اعتماد به نفس او که تا سرحد گستاخی بالا رفته بود، بیانگر اعتقاد و نتیجه تزلزل ناپذیر او بود. از مذهب خالصانه او

آموزش و پرورش

انگلستان نمونه بارز این است که چگونه یک ایده، که از یک رهبری فشرده شروع می شود، می تواند مردم را برای قرن ها برای یک هدف سیاسی حفظ کند.

نگرش پیوریتانیستی ذهن توسط سیستم های فلسفی انگلستان، بیش از همه توسط فایده گرایی با اخلاق سعادت آن ("هر چیزی که برای شما مفید است خوب است" تقویت شد.

اخلاق سودمندی و خوشبختی). از ویژگی های این تحول است که امانوئل کانت این تز فلسفه محدود بزرگ ترین خوشبختی ممکن را در برابر امر قطعی آن و در نتیجه با اصل اراده یک پروس نظامی و نظامی مخالفت کرد.

هر چیزی که می توانست به کمال این نوع آرمانی مذهبی فلسفی کمک کند، بی بند و بار به انگلستان راه یافت. بنابراین انگلستان بی غریزه شده بود و راهی را طی می کرد که دیر یا زود باید به فاجعه و رویارویی با جهان ژرمنی می انجامید که در یک کشمکش ذهنی عظیم راه دیگری را طی کرده بود.

ایده های لیبرالیسم یهودی با این مکتب فکری انگلیسی برخورد کرد که قبلاً عمدتاً تحت تأثیر افکار ماتریالیستی یهودیان بود.

ایده‌های لیبرالیستی یهودیان در جریان و جهت‌گیری ماتریالیستی فردگرایانه آن مکملی اساسی برای جهان‌بینی پیوریتانیک آنگلوساکسونیسم بود. در اینجا یهودی میدانی از امکانات غیر رویایی پیدا کرد که سپس توانست از آن به معنای خود بهره برداری کند. او موفق شد ایدئولوژی خود را بر اشراف عالی انگلیسی و همچنین روحانیون «کلیسای عالی» تحمیل کند و آنها را کاملاً در بند خود قرار دهد.

اکنون جهان روشنفکری یهود به طور کامل بر مردم انگلیس تسخیر شده است.

انحطاط داخلی انگلستان از آنجا آغاز شد که با پذیرش لیبرالیسم، به یهودیت اجازه داد تا هر چه بیشتر به بدنه ملی خود دسترسی پیدا کند و به تدریج با تجزیه یهودیان طبقه حاکمه خود، حکومت خود را در خدمت یهودیت قرار داد.

شکی نیست که امروزه مردم انگلیس، به ویژه طبقات بالای جامعه، کاملاً تحت طلسم ماتریالیسم هستند.

طلا و خودخواهی، همیشه بارزترین نشانه های زوال، بر مردم مسلط است! در حالی که جهان بینی پیوریتانیسم با اعتقاد به منتخب، هنوز همه نیروهای ملی را برای ساختن امپراتوری جهانی انگلیس جمع کرده است، ماتریالیسم یهودی باعث

فروپاشی نیروی مردمی

دنیای یهود، حتی در انگلستان، نظم زندگی را که هنوز به صورت عامیانه تعیین شده است، ویران کرده است.

انگلستان نمونه بارز این است که چگونه یهودیان، به عنوان حامل ماتریالیسم و فردگرایی، فولکلور و در نتیجه قدرت مردم را بیشتر و بیشتر شبیه یک باسیل در یک موجود زنده ذوب می کنند.

تحولات تاریخی انگلستان به وضوح نشان می دهد که چگونه سرنوشت یک قوم توسط جهان بینی که آنها اتخاذ می کنند تعیین می کند و اگر آنها به طور مؤثر با نیروهای خارجی مخالفت نکنند، نابود خواهند شد. پیوریتانیسم و لیبرالیسم چنان طبقه بالای انگلیسی را به یهودی تبدیل کرده است که اخلاق ژرمنی نمی تواند پدید آید. به همین دلیل است که تفاهم با "خواهران خونی" ما غیرممکن است. انگلستان یهودی شده است. این کشور علیه ما اعلام جنگ کرده است، زیرا ما در تلاش برای کسب قدرت به عنوان یک نژاد ارباب خداپسند و در اعتیادش به ثروت و به این دلیل که یهودیان خواهان نابودی ما هستند، سد راه او هستیم. در این جنگ، انگلیس میوه هایی را که قرن هاست در خود فراموشی و بی شخصیتی خود در اختیار داشته است، خواهد برداشت. تنها در صورتی می‌تواند خود را نجات دهد که خود را از یهودیت رها کند و ارتباط خود را با هسته ژرمنی حفظ کند، یا اگر با ارتباطش با ما از یهودیت رهایی یابد و به خود راه پیدا کند. اما امپراتوری جهانی آن در حال فروپاشی است!

مثال انگلستان باید به ما محل تفکر بدهد. تنها یک نتیجه برای ما وجود دارد:

تا هر انسان آلمانی حامل آگاه ما باشد
جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی که با قدرت خلاقانه اش

فولکلور را به بالاترین رشد خود می رساند و با ساختار اساسی ایده آلیستی خود در عین حال تنها وسیله ای برای مقابله با ماتریالیسم است!

14. امپراتوری بریتانیا با چه روشی ساخته شد

امپراتوری بریتانیا نتیجه یک سیاست وحشیانه با هدف سلطه و قدرت است.

روش انگلیسی برای ساختن امپراتوری خدادادی جهانی با خودخواهی و بی رحمی مشخص می شود. اینجا جایی برای توصیف ظهور غول پیکر امپراتوری انگلیس وجود ندارد. فقط برخی اعداد ممکن است تصویری از رشد سریع آن ارائه دهند.

در حدود سال 1600، در اواخر سلطنت ملکه الیزابت، انگلستان حدود 4 تا 5 میلیون نفر جمعیت داشت. در سال 1750 امپراتوری انگلیس حدود 8 میلیون نفر، در سال 1815 حدود 80 میلیون نفر داشت و امروزه 500 میلیون تبعه در امپراتوری زندگی می کنند. یک رشد تقریباً فوق العاده امپراتوری انگلیس از نظر فضایی بزرگترین امپراتوری تاریخ است. حدود یک چهارم سطح خشک زمین را می پوشاند. می‌توان امپراتوری‌های روم و اسپانیا را ادغام کرد، هر دو در زمان بزرگ‌ترین توسعه‌شان، و هر دو جایگاهی راحت در امپراتوری بریتانیا امروزی خواهند داشت و دو پنجم آن را بدون پوشش باقی می‌گذارند.

فتوحات انگلستان به معنای ژرمنی ما برای جنگیدن برای زیستگاه ضروری نبود. از نگرش خالصانه، آنها با ایده سلطه بر جهان و اعتیاد به ثروت همراه بودند. آنها ماهیتی امپریالیستی داشتند. اصل شکل‌دهنده و منظم و در نتیجه خلاقانه، که بسیار ویژگی بارز امپراتوری‌های ژرمنی است، چیزی است که بریتانیایی‌ها هرگز فکر نمی‌کنند آن را اجرا کنند. سیاست انگلستان همیشه از تلاش صرفا مادی گرایانه خارج شده است. این وضعیت ضد اروپایی را نیز توضیح می دهد.

در سه قرن گذشته، انگلیس همیشه می‌دانست که چگونه ملت‌ها را به نفع خود در برابر یکدیگر بازی دهد.

جنگهای فتح انگلیس همیشه اقتصادی بود. بنابراین، دست در دست امپراتوری جهانی، تجارت بریتانیا و ثروت بریتانیا رشد کرد. دریانوردان و فاتحان توسط اقتصاددانان با گسترش تجارت و استثمار مردمان تحت سلطه دنبال شدند.

15.یهودیان چگونه برداشت کردند؟

مزیت رشد اقتصادی انگلستان؟

یهودیان توانستند در موقعیت های پیشرو کل اقتصاد انگلیس نفوذ کنند.

از قرن هشتم، یهودیان در انگلستان چندان خوب نبودند. زمانی که رباخواری آنها غیر قابل تحمل و تلخی مردم بالاتر و بالاتر شده بود، «چون کاملاً معلوم است که دائماً در جعل اسناد و قطع سکه هستند» .(vol.111 Historia Anglorum)پادشاه ادوارد اول، پس از آزار و شکنجه عمومی یهودیان در سال 1286، در سال 1289 تصمیم به اخراج یهودیان گرفت.

انگلستان هنوز در آن زمان، با حمایت یک غریزه سالم، قدرت انجام این کار را داشت.

هنگامی که انگلستان در سال 1588 اسپانیا ثروتمند و قدرتمند را با شکست دادن "آرمادای شکست ناپذیر" از تجارت جهانی خارج کرد، یهودیان اسپانیا ده ها هزار نفر مهاجرت کردند. آنها که قبلاً طاعون اسپانیا بودند، تجارتی را دنبال کردند که از اسپانیا به هلند و انگلیس رسید.

در زمان الیور کرامول، پیوریتانیسم مبتنی بر عهد عتیق، اراده دفاعی سنتی مردم انگلیس در برابر یهودیان را در هم شکست. کرامول تعداد زیادی از یهودیان را به انگلستان کشاند.

یهودیان مالی هلند مورد حمایت قرار گرفتند زیرا کرامول، به عنوان یک تاجر عملی، می خواست به هلندی ها که رقبای تجاری انگلیس بودند، آسیب اقتصادی وارد کند. "هدف اصلی او این بود که انگلستان را بزرگ و قوی کند، که به نظر او نه تنها قدرت نظامی، بلکه برتری تجارت انگلیس در جهان نیز شرط لازم بود. وقتی کرامول به قدرت رسید، هیچ بحثی در این مورد وجود نداشت. از آنجایی که در آن زمان تجارت هلندی پیشرو بود، که از نظر مالی تحت تأثیر جنگ های داخلی قرار گرفته بود، به تنهایی قادر به ایجاد موفقیت مورد نظر نبود او امیدوار بود که در میان یهودیان جهان پیدا کند، همانطور که قبلاً توضیح داده شد، یهودیت قبلاً تمام ارتباطات جهان را در آن زمان در اختیار داشت، و همچنین تجارت بسیار مهم شام و شرق هلند شرکت غرب هند نیز یک شرکت تجارت طلا بود

و شمش های نقره در جهان بیش از پیش تحت تسلط آنها بود و همچنین علاقه زیادی به کشتیرانی همه کشورها داشتند.

کرامول خواهان افزایش مهاجرت یهودیان به ویژه از هلند بود، زیرا او شکوفایی آمستردام را تا حدی به یهودیان نسبت داد. بنابراین اگر یهودیان را از آنجا به لندن می کشید، امیدوار بود که تجارت انگلیسی را تقویت کند و تجارت هلندی را کاهش دهد.

مورخان یهودی نمی توانند به اندازه کافی به سهم یهودیان در ظهور انگلستان اشاره کنند.

کرامول می خواست از ارتباطات خود با یهودیان نه تنها برای تجارت انگلیس بلکه برای سیاست خارجی خود استفاده کند. امروز شکی نیست که یهودی کل جهان خود را در خدمت جاسوسی کرامول قرار داده و به او کمک بزرگی کرده است.

تحقیقات در مورد منابع مورد بحث نشان می دهد که موفقیت های جاسوسی یهودیان کمک قابل توجهی به خنثی کردن اقدامات دشمنان متعدد کرامول در این قاره داشته است.

پادشاه بعدی، چارلز دوم، پیروان و متحدان خود را که در بسیاری از کشورهای اروپایی یافت، در فلاندر جمع کرده بود تا از اینجا به انگلستان برود و در کشور خود با کرامول بجنگد.

کرامول با مشکلات تقریباً غیرقابل حلی روبرو شد، به خصوص که اسپانیایی ها از چارلز دوم حمایت قابل توجهی کردند.

با این حال، اطلاعات دقیق به‌دست‌آمده از طریق جاسوسی یهودیان، کرامول را قادر می‌سازد تا با تصرف شگفت‌آور ناوگان مخالفان خود در اوستند، کل اکسپدیشن سلطنتی‌ها را در جوانی از بین ببرد.» (پیتر آلداگ، Das Judentum در انگلستان).

در این سازمان جاسوسی یهودی کرامول، ما باید شروع سرویس مخفی انگلیس را ببینیم.

بنابراین کرامول منافع تجاری بین المللی خود را با

یهودیان، تا یهودیان بتوانند مناصب دائمی را در انگلستان بدست آورند، درست زمانی که انگلستان در شرف فتح جهان بود.

مهاجرت یهودیان زمانی قوی‌تر شد که ویلیام اورنج به اقامتگاه پدر همسر انگلیسی‌اش، کاخ وایت هال نقل مکان کرد. همراه با او، بسیاری از یهودیان هلندی -عمدتا یهودیان تجاری و دلالان سهام -به انگلستان نقل مکان کردند. در آنجا آنها بلافاصله یک تکنیک آموزش دیده برای تجارت بورس را با مهارت زیاد و به همان اندازه شانس توسعه دادند.

طولی نکشید که یهودیان جایگاه برجسته ای در اقتصاد انگلستان به دست آوردند. در اوایل قرن 18، آنها ارباب اقتصاد و بانکداران دربار بودند. گسترش قدرتمند امپراتوری انگلیس، منابع غنی مواد خام، بازارهای فروش، معادن فلزات گرانبها، و همچنین فرصت های متعدد دیگری که توسط امپراتوری استعماری رو به رشد بریتانیا ارائه شد، به یهودیان کمک کرد تا به نفوذ اقتصادی سودآور دست یابند و در نتیجه. برای پیشبرد عنصر یهودی، بدون اینکه نیت نهایی یهودا به رسمیت شناخته شود. در امپراتوری وسیع، پیامدهای نفوذ اقتصادی یهودیان بسیار نامرئی تر و نامحسوس تر از یک منطقه کوچک و پرجمعیت در این قاره، مانند فضای زندگی مردم آلمان، باقی ماند. یهود تا ابد به روش خود وفادار ماند. این به فاتحان بریتانیایی اجازه داد تا مستعمرات و پایگاه های سکونتگاهی ایجاد کنند که در همان زمان به پایگاه های یهودی تبدیل شد.

بدین ترتیب یهودیان عمدا و بدون خطا، امپراتوری بریتانیا را دهلیز امپراتوری یهود قرار دادند.

فراتر از برتری اقتصادی، یهودیان با تمام سرسختی و زیرکی برای قدرت سیاسی در انگلستان تلاش کردند. تا زمانی که یهودی نمی توانست پست های دولتی و دولتی را اشغال کند و تا زمانی که نمی توانست دروازه جامعه انگلیسی را باز کند، این به هیچ وجه آسان نبود. یهودیان از آنجایی که آنها فقط نیمی از شهروندان محسوب می شدند و نمی توانستند تابعیت انگلیسی را کسب کنند، مجبور بودند برای برابری تلاش کنند.

یهودیان در این امر توسط فراماسونری متفکر بین المللی کمک شدند. اگرچه یهودیان در ابتدا اجازه نداشتند به عنوان نیمه شهروند به عضویت لژ درآیند، پس از آزادی یهودیان در سال 1780، دیگر نمی‌توانستند از ورود به لژ منع شوند. اکنون یافتن پلی بین یهودیت و آنگلیسم در فراماسونری برای یهودیان آسان شد.

برای جلوگیری از برخی مشکلات، یهودیان نجیب فرزندان خود را در مسیحیت تعمید دادند. این یهودیان غسل تعمید یافته، مسیحیان ساختگی بعداً به تدریج راه را برای یهودیان تعمید نیافته به بالاترین مناصب دولتی و اشراف انگلیسی هموار کردند. در میان آنها نخست وزیر بعدی انگلیس دیزرائیلی، ارل بیکنسفیلد (1804 تا 1881) بود. مثال زیر نشان می دهد که چگونه دیزرائیلی توانست انگلیسی ها را فریب دهد و رفقای نژاد یهودی خود را با حیله گری و خیانت تبلیغ کند: لیونل دو روچیلد اغلب به خود اجازه می داد که توسط حکیمان نژادش به سمت مناصب سیاسی برگزیده شود، اما او نمی توانست این مقام را به دست گیرد، زیرا به عنوان یک یهودی، او از ادای سوگند لازم "بر اساس ایمان واقعی یک مسیحی" خودداری کرد.

در آنجا دوستش دیزرائیلی برای اولین بار در سال 1841 در دفاع از رفقای نژادی خود با این جمله قیام کرد: "درست مانند

مسیحی، من نمی توانم مسئولیت وحشتناک حذف اساتید دینی را که منجی من در آن متولد شده است، از مجلس قانونگذاری بر عهده بگیرم. وی همچنین اظهار داشت که این فرض که یهودیت می تواند شخصیت مسیحی یک کشور را تغییر دهد مضحک است. حتی آموزه مسیحی نیز بر این امر گواهی می دهد که مبتکران واقعی آن یهودیان هستند. بنابراین، شروعی پوچ برای تضاد با رهایی یهودیان بر اساس دلایل مذهبی. در هر روز مقدس، تعلیم قهرمانان و شاعران یهودی به مردم اعلام می شد، که دلیلی بر این بود که آنها از نظر اخلاقی برتر تلقی می شدند.

یهودیان از طریق این و دسیسه های مشابه، راه را برای توسعه قدرت سیاسی در انگلستان باز کردند.

قرن نوزدهم به یهودیان هر آنچه را که می خواستند داد: حق رای دادن و نامزدی در انتخابات، دسترسی به مجلس عوام و مجلس اعیان، و تمامی ادارات دولتی و ایالتی.

در دوره بعد، نفوذ سیاسی یهودیان بیشتر و بیشتر شد، به همان میزان که امپراتوری استعماری رشد کرد. موقعیت سیاسی یهودیان با انتصاب بنیامین دیزرائیلی به عنوان نخست وزیر در سال 1874 به اوج خود رسید. یهودی دیزرائیلی هنوز در انگلستان مولد امپراتوری نامیده می شود، اگرچه او کسی نبود که امپراتوری وسیع استعماری را ایجاد کرد، بلکه انگلیسی بود. ملوانان، بازرگانان، کاشت‌کاران و سربازان.

اگرچه دیزرائیلی به عنوان مدافع سیاست استعماری انگلیس، پدرخوانده امپراتوری بریتانیا بود، اما بدون شک کارهای خارق العاده ای برای انگلیس انجام داد. اما تمام دستاوردهای او به نفع یهودیان نیز بود. او همچنین موفق شد بی‌اعتمادی انگلیسی‌ها به یهودیت را بخواباند، و حتی امروز یهودیان در انگلیس هنوز از اعتباری که زمانی دیزرائیلی محافظه‌کار از آن برخوردار بود، زندگی می‌کنند. او دروازه های دولت و بالاترین جامعه انگلیسی را به روی یهودیان گشود.

معنای امپراتوری بریتانیا برای دیزرائیلی چیست، یکی از حامیان او به ما می گوید: "انگلیس "اسرائیل رویاهای او" است. این کلمه وضوح کاملی از اهداف اقتصادی و سیاسی یهودیان در انگلستان ارائه می دهد.

.16یهودیان کجا هستند
نفوذ در انگلستان در طول قرن بیستم
خود را احساس می کند؟

یهودی تقریباً در تمام زمینه های زندگی در انگلستان رهبری را دارد، او سیاست محاصره آلمان را قبل از جنگ جهانی اول و دوم ترویج کرد.

در سال ،1901 پادشاه ادوارد هفتم بر تخت انگلستان نشست. در دوران سلطنت او، یهودیان توانستند خود را به طور کامل در جامعه انگلیس تثبیت کنند. پادشاه با تعدادی از یهودیان دوست صمیمی بود. در آن زمان کتاب جوک انگلیسی «پانچ» کاریکاتور معروفی را منتشر کرد که زنگ خطری برای انگلیس بود. این کاریکاتور تصویری از «جامعه انگلیسی در 50 سال» را نشان می‌دهد که پسران و دختران قدبلند اشراف انگلیسی را نشان می‌دهد که از بهترین خون آنگلوساکسون نوردیک ساخته شده‌اند، دست در دست هم با یهودیان کوچک، که ویژگی‌های نژادی آن‌ها به‌ویژه برجسته بود. اما اشراف انگلیسی این سیگنال را درک نکردند و به طور فزاینده ای با یهودیان بازرگان پیوند خونی برقرار کردند.

انگلستان

این واقعیت که پادشاه یک مقام بزرگ فراماسونری بود نیز حاکی از رابطه صمیمی با یهودیان بود. همچنین یهودیان بودند که ادوارد هفتم را پادشاه محاصره آلمان کردند و ادوارد هفتم موافقت کامل خود را با طرح های محاصره یهودیان اعلام کرد. مدتها قبل از جنگ جهانی اول، یهودیان موافقت کردند که از مواضع اقتصادی خود در امپراتوری بریتانیا به هر طریقی در برابر آلمان "در حال ظهور" دفاع کنند. بنابراین، با محاصره، سیاست بریتانیا به وضوح ردپای قدرت و سیاست تجاری یهودیان را دنبال کرد. جنگ جهانی 1918-1914 نتیجه آن بود

سیاست انگلیسی-یهودی.

حال به شرایط موجود در انگلستان نگاهی بیندازیم، به ویژه امروزه، یهودیت در انگلستان جایگاه مسلط را به خود اختصاص داده است. یهودیت و انگلیسی بودن آنقدر در هم تنیده شده اند که به نظر می رسد کشف آنها دیگر ممکن نیست. در جامعه، در دولت، در دولت، در زندگی مالی، در تجارت و مطبوعات، یهودیان همه جا با ما مقابله می کنند.

او در خانوادههای قدیمی محافظهکار و لیبرال، اشراف انگلیسی و طبقه سیاستمداران نفوذ کرده است. شاید بتوان گفت که آخرین دوره عصر ما مرحله چشمگیری در ظهور یهودیت در انگلستان است.

به هر طرف نگاه می کنیم: یهودیان! نفوذ یهود، منافع یهود، حکومت یهود. ذهنیت یهودی بلکه در مردم انگلیسی، به ویژه در طبقه بالا. دقیقاً همین نگرش بود که به درجه بالایی از پیوند خونین با یهودیت وارد شد. یهودیان از برابری اجتماعی کامل برخوردارند و حتی در دربار نیز از آن برخوردارند

خوش آمدید در آخرین مراسم تاج گذاری در وست مینستر

برای مثال، ابی، که تنها برگزیدگان به آن دسترسی داشتند، نه تنها بسیاری از یهودیان دیگر، خاخام اعظم انگلستان، لئون سیمون صهیونیست غیور نیز حضور داشتند.

از 1914-1881 حدود 823789 یهودی به انگلستان مهاجرت کردند! تعداد

یهودیان در انگلستان در حال حاضر، بر اساس برآوردهای محافظه کار، در مورد

1,700,000 (با احتساب امپراتوری)

در 29 آگوست 1939، رئیس سازمان جهانی صهیونیسم به چمبرلین نخست وزیر انگلیس اعلام کرد که یهودیان در زمان خطر شدید برای دفاع از ارزشهای مقدس، در کنار بریتانیا خواهند ایستاد و در کنار دموکراسیها خواهند جنگید. .

لرد روچیلد در اکتبر 1939کلمه ای به همان اندازه مهم گفت و تأکید کرد که دولت لندن (که چند هفته قبل اعلام جنگ کرده بود) تنها امید برای حل مشکل بزرگ آینده یهودیان در سراسر جهان، اگر نگوییم آخرین است. بنابراین به نظر می رسد که چمبرلین نیز یک مشکل یهودی برای حل آن داشته است

زمانی که به ما اعلام جنگ کرد.

اجازه دهید در این مورد واضح بگوییم: اعلان جنگ انگلستان در عین حال اعلان جنگ توسط یهودیان است. نتیجه آن است

تداخل خائنانه انگلویسم و یهودیت.

اما ارباب و ارباب این رها شده علیه کیست

آلمان و اقوام مورد استفاده برای آن، از جمله بسیاری دیگر، توسط هیور یهودی، دبیر «اسرائیل بریتانیایی» تأمین شد.

فدراسیون» که در سال 1942در لندن اعلام کرد:

"انگلیسی ها مردم اسرائیل هستند. ایالات متحده آمریکای شمالی اسرائیل است، همانطور که انگلیس اسرائیل است. هیچ رقابتی بین اهداف و آرزوهای ملی بین آنها وجود ندارد..."

آمریکا

17. چرا آمریکا با ما می جنگد؟

پلوتوکرات یهودی-آمریکایی خود را در معرض تهدید ناسیونال سوسیالیسم در سیستم استثمار اقتصادی سرمایه داری خود می بیند.

علاوه بر این، حتی یک آمریکایی معمولی در جهان بینی خالصانه خود به گسترش خدادادی حاکمیت ایالات متحده بر همه معتقد است.

مردم برای بقیه، یهودی دوباره جنگ افروز اصلی است.

خروج ما از جامعه ملل، سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌ای استثمارگران و سهامداران در انگلستان و آمریکا را تهدید کرد. آلمانی از نظر سیاسی قوی و مستقل از نظر اقتصادی مجبور شد بازار آمریکا را کاهش دهد.

علاوه بر این، یک آلمان خودکفا و همراه با آن، یک اروپای مستقل از نظر اقتصادی با راه حل سوسیالیستی خود برای رفع بیکاری، دائماً برای یهودیان ملامتی زنده بود و پناهگاهی برای یهودیان بود.

خطر تسریع فروپاشی نظم اجتماعی سرمایه داری خود را تنها از طریق وجود یک شیوه زندگی سوسیالیستی بهتر است.

این دلیل واقعی اعلان جنگ آنهاست.

در آرمان‌های امپریالیستی خود که توسط جهان‌بینی پیوریتن تأیید شده است، آمریکا امیدوار است که حاکمیت خود را بر تقریباً همه مردم گسترش دهد که مساوی با سلطه بر جهان است. انگلیس نیز قرار است دست نشاندهٔ آمریکا شود. علاوه بر این، امپریالیسم پیوریتان آمریکایی، مانند ایده انگلیسی سلطه و تمایل توسعه طلبانه پان اسلاوی، با یهودیان در تلاش برای جهانی شدن همپوشانی دارد.

سلطه

روزولت که خود را مجری توسعه طلبی آمریکا می داند، در حقیقت مجری اراده یهودیان جهان است.

روزولت یک فراماسون درجه یک است!

علاوه بر این، حرفه سیاسی روزولت گویای همه چیز است: زمانی که روزولت برای پست فرمانداری ایالت نیویورک درخواست داد، او البته تنها با کمک یهودیان توانست آن را به دست آورد. این حمایت یهودیان در تمام دوران کاری بعدی روزولت با او باقی ماند.

هنگامی که او برای ریاست جمهوری نامزد شد، پایتخت یهود، با تشخیص فرصت او، قوی ترین نیروی حامی او بود.

بر این اساس سه گانه: حمایت یهودیان در انتخابات، دوستان یهودی او، و نگرش سنتی طرفدار یهودی او از ذهن و روح، که ممکن است به طور خونین توجیه شود، سیاست اساسا یهودی رئیس جمهور روزولت است که معتقد است می تواند. مردم آمریکا را با کمک یهودیان به سلطه جهانی برسانند. او دیگر نمی تواند ارواح را که احضار کرده است بیرون کند. آینده نشان خواهد داد که روزولت مردم خود و همراه با آنها تمام آمریکا را به عصر بدترین افول و هرج و مرج بلشویکی "یهودی" هدایت کرد.

.18نیروهای محرکه چیست؟
پشت سر اقتصاد و
توسعه سیاسی ایالات متحده آمریکا؟

پیوریتانیسم و لیبرالیسم برگرفته از انگلستان

اشغال قلمرو ایالات متحده توسط انگلیسی‌هایی که از سرزمین مادری انگلیسی مهاجرت کرده بودند، بسیار سریع و بدون توجه خاص به بومیان و سایرین اتفاق افتاد.

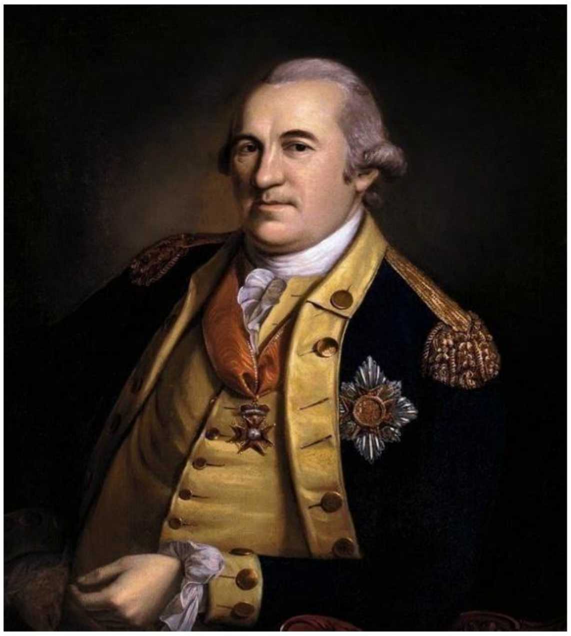
اروپایی هایی که قبلاً به آمریکا مهاجرت کرده بودند مانند اسپانیایی ها، هلندی ها و فرانسوی ها. در کنار انگلیسی ها، اندیشه های پیوریتانیسم نیز به آمریکا راه یافت. همانطور که در انگلستان، روح پیوریتن پیروزی بزرگی را در ظهور منابع مالی عالی آمریکا جشن گرفت. در ایالات متحده آمریکا نیز انباشت ثروت نشانه لطف و عنایت خاص خداوند تلقی می شد.

آمریکای شمالی بهترین بستر ممکن برای پیوریتانیسم بود! کشور مملو از گنجینه های غنی بود که پیوریتان های اکتسابی با انرژی شروع به جمع آوری آنها کردند.

هر پیشگامی، هر صنعت و تلاش صنعتی چنان به آمریکایی ها پاداش می داد که آمریکای شمالی، با توجه به شرایط تنگ اروپا، به نظر او سرزمینی با "امکانات نامحدود است. سرنوشت آشکار" اصطلاحی برای آن شد.

ظهور خدادادی آمریکا، به اسطوره ای تبدیل شد که تا به امروز بر آمریکایی ها مسلط است. این آمریکایی موفق به لطف نگرش خالصانه خود، خود را برگزیدگان خدا و آمریکای خود را "کشور خود خدا" می دانست.

اما ایالات متحده از نظر سیاسی نیز رشد کرد. بدون زحمت، حداقل بدون تلاش زیاد. افزایش قدرت سیاسی تقریباً منحصراً توسط درگیری‌های داخلی اروپا ممکن شد. ایالت ها با کمک فرانسه و اسپانیا استقلال خود را به دست آوردند و با خون آلمانی ها جنگیدند. بدون ژنرال پروس فردریش ویلهلم فون اشتوبن، سازمان دهنده و آموزش دهنده ارتش آمریکای شمالی، و مشارکت قوی آلمانی ها در جنگ، واشنگتن هرگز استقلال آمریکای شمالی را به دست نمی آورد. ژنرال های آلمانی هرشهایمر، کالب و پیتر مولنبرگ، نیروهای آمریکایی را به سوی پیروزی رهبری کردند.



در میان افسران آمریکایی 9سرلشکر آلمانی بودند! در
جدید

یورک به تنهایی دارای 10هنگ آلمانی بود، در اوهایو 11هنگ، در میسوری هر دوم سرباز یک آلمانی بود.
همچنین تاریخ متأخر ایالات متحده آمریکا آهنگ عالی آلمانی ها است!

در قرن نوزدهم، کشورهایی که آزادی حرکت بی‌نظیری در پهنه‌های وسیع قاره‌شان داشتند، توانستند به امپریالیسم خود اجازه دهند که سلطنت کند، زیرا اروپا در معرض رویارویی‌های شدید سیاسی قرار داشت. بدبختی اروپا به سود آمریکا شد.

ایده امپریالیستی، تلاش برای تسلط بر جهان به نام خدا، و اعتقاد صرفاً اقتصادی به موفقیت تحت برکت خداوند می تواند بدون هیچ مانعی توسعه یابد.

لیبرالیسم یهود با این ذهنیت ماتریالیستی- پیوریتانیستی برخورد کرد!

دکترین برادری انسانی او ابزاری خوشایند برای پوشاندن امپریالیسم سیری ناپذیرتر به وجود آورد. بنابراین، آمیختگی عجیب طرح‌های صلح جهانی و فتح جهانی که با لباس‌های نفرت‌انگیز مسیحی تبلیغ می‌شد، به ویژگی اصلی سیاست ایالات متحده تبدیل شد. دکترین مونرو

نتوانست این را تغییر دهد. عدم مداخله در امور اروپا تنها تا زمانی معتبر بود که ایالات متحده هنوز قدرت تعریف خود را در خارج از قاره خود نداشته باشد.

از سوی دیگر، اندیشه های فردگرایانه- ماتریالیستی از لیبرالیسم به این واقعیت منجر شد که معنای زندگی اصلاً فقط در انباشت کالاهای مادی دیده می شود. بنابراین لیبرالیسم، در مواجهه با شیوه زندگی خالصانه، افزوده شومی به زندگی آمریکایی در جنبه سطحی و مادی به ارمغان آورد.

همچنین، هیچ نیرویی در ایالات متحده وجود نداشت که بتواند بر اساس یک موهبت طبیعی علیه لیبرالیسم بدون خونریزی قیام کند. حتی هنری فورد ایده رد هر پیوند را با این جمله بیان می کند: «تاریخ مزخرف است!

اما نکته اساسی و خطرناک در مورد توسعه آمریکا این است که کل مجموعه ایده های یهودی-پوریتانی-لیبرالیستی به یک دکترین برای همه نوع بشر ارتقا یافته است. را

ایده جهان شمول از دولت جهانی، آزادی، پیشرفت، عقل به معنای عقل گرایی، در حال تبدیل شدن به یک احساس رسالت است. هر کس در راه "آزادی بشریت" با ایالات متحده مخالفت کند، دشمن انسانیت و آزادی است، به طور کلی، شهروند آمریکایی خود را ابزار سلطه جهانی یهود ساخته است، که برنامه صلح جهانی تبلیغ شده منجر به آشکارترین یهودیان شد. امپریالیسم که رویای صلح‌طلبانه بشر به وحشیانه‌ترین خشونت و تسخیر تبدیل شد، چیزی است که تعداد کمی از آمریکایی‌ها در حال حاضر از آن آگاه هستند.



پیوریتانیسم از یک سو ایمان به «مردم برگزیده» را به ارمغان آورد و از سوی دیگر به نشانه حسن نیت الهی ثروت هایی را که در تاریک ترین راه ها گرد هم آمده بودند تقدیس کرد. تلاش برای قدرت و ثروت وقف اعتراف خود را یافت.

لیبرالیسم فرمول «بهترین و مترقی ترین دولت» را پیدا کرد و مأموریت انسانی را در اختیار آمریکا قرار داد. بنابراین، عهد عتیق و در نتیجه ادعاهای مبلغان یهودی به هم مرتبط بودند

با مأموریت دموکراتیک، که می خواست شیوه زندگی توسعه یافته در ایالات متحده را به جهان تحمیل کند. رویای یهود قدرت ثروت و تقدس، پول و تسخیر جهان، رستاخیز خود را در آمریکا جشن می گیرد.

خطرناکتر از نیت انقیاد سیاسی جهان که امروز در مقابل دیدگان همه قابل مشاهده است، اثر تضعیف کننده تمدن آمریکا، آمریکاگرایی است. تمدن ایالات متحده تجلی تفکر لیبرال است. انسان به چیزی مکانیکی تبدیل شده است، یک خودکار ذهنی. تکنولوژی بر این حوزه مسلط است. تلاش بی وقفه برای منفعت، محتوای زندگی است. فرهنگ واقعی در ایالات متحده امکان پذیر نیست. نمی توان از جامعه ملی صحبت کرد. همه چیز در خدمت پلوتوکراسی تحت کنترل یهودیان است. فقط پول و نشئه اعداد و اندازه ی ساعت را می شناسد تا هر چیزی را که قابل اندازه گیری یا تهیه یا خرید نیست انکار کند. پول درآوردن فریاد نبرد است. بازار تبدیل به معبد می شود. یهودیان آمریکایی را شکل می دهند، همه چیز تمدن صاف و سطحی است. حتی کلیساها نیز بنگاه های سرمایه داری هستند. واعظان باهوش با تجارت خود هزاران درآمد کسب می کنند. آنها تاجر و کارآفرین هستند. کالای تجاری آنها دین یا خداست. آخرین آگهی تجاری کلیسا این است: "پول خود را در خدا بگذارید."

مطبوعات و فیلم‌ها، منحصراً در دست یهودیان، آمریکاگرایی را موعظه می‌کنند. هنر و فرهنگ انحطاط یهودی است. معماری غیرشخصی است و به عنوان "فقط فنی" درک می شود. اما بالاتر از همه، جاز پیروز است.

برای یهودیان، جاز به سلاحی برابر در مبارزه برای تحمیل انسانیت بی‌نقص و بین‌المللی تبدیل شد، درست مانند دیدگاه جهانی لیبرالیسم. این موسیقی فولکلور بین المللی جدید است که مردم را از بیان موسیقایی خود محروم می کند و آنها را به غرایز جهانی گله تقلیل می دهد. یک روزنامه یهودی در حال جشن گرفتن یک نمایش صحنه ای است که بازیگر زن اصلی آن جمعیت شگفت زده را به عنوان

وضعیت ایده آل جهان: "من آواز آمیختگی را می خوانم. سیاه با سفید، سیاهپوستان با شمالی ها متحد خواهد شد، و قدرت آفریقا در رگ های نوردیک داغ خواهد شد، صهیون با پارچه دراز خواهد کشید و پیمان خواهد گرفت. عشق او بر روی زمین پربار خواهد بود، در قلب من خانه های زیادی وجود دارد، و هر ملتی مهمان من است - اسکیموها، توتون ها و گال ها، اسلاوها و پلینزی ها!

یهودیان جهان و پلوتوکرات های ایالات متحده آمریکا زمان برداشت محصول را فرا رسیده است. آمریکایی شدن جهان

شما به عنوان یک خطر تهدید می کنید علیرغم خصومت مرگبار سرمایه داری و به اصطلاح حکومت پرولتاریا در مسکو، آمریکایی گرایی و بلشویسم به هم پیوسته اند. هر دو قدرت دارای الف هستند

ریشه مشترک: دنیای یهودی ایده های ماتریالیسم. همانطور که در

ایالات متحده آمریکا، زندگی فقط از مادیات درک می شود، بنابراین بلشویسم نیز همه چیز را به ارتباطات و فرآیندهای حسی، محسوس، مادی نسبت می دهد. بلشویست ها از ایالات متحده الگوبرداری شدند. خدای «ماشین»، پرستندگان فناوری، نوع جدیدی از انسان های ریشه کن شده را در روسیه نیز تشکیل می دهد.

یک روزنامه یهودی می نویسد: «بلشویسم آمریکاگرایی قرن بیستم است. آنچه که تعیین کننده است، مهمتر از همه، این است که یهودیان در هر دو قوم در جایگاه رهبری قرار دارند.

اما مردم آلمان به عنوان وجدان جهانی علیه یهودیت و سرمایه داری باید نابود شود.

با موضع روشن ایدئولوژیک ما، این مبارزه پیروزمندانه به عنوان مبارزه بین مردم و گله داران، بین فرهنگ و بربریت فنی، بین سوسیالیسم واقعی و منفعت طلبی یهودیان، به برکت اروپا و همه بشریت، مبارزه خواهد شد.

19.چگونه به امپریالیسم دلاری سیری ناپذیر امروز رسید؟

ایالات متحده با اعتقاد به گسترش خدادادی تسلط ایالات متحده بر جهان، و در جریان یک جهش بی سابقه، مردمان دیگری را در سلطه اقتصاد و سیاست آمریکای شمالی قرار داد.

توسعه ایالات متحده آمریکا. از چشم انداز با گسترش بی بند و بار اقتصادی و فضایی مشخص می شد. کسب پول نیروی محرکه ای بود و باقی ماند که منجر به تملک زمین های جدید و توسعه منابع جدید ثروت شد. درست مانند انگلستان، ایالات متحده نیز مردمان خارجی را تحت حاکمیت خود قرار داد، همیشه فقط به بهانه آوردن رفاه آمریکای شمالی برای سایر مردمان به نام

خدایا

یک بار در تاریخ خود، برای آمریکایی آمریکایی محدودیتی وجود داشت. زیرا هنگامی که در نتیجه یک حرکت همیشگی به سمت غرب، تمام مناطق سرزمین سکونتگاه آزاد تا کوه های بلند و جنگل فتح شد، به یک مرز طبیعی رسید. آمریکایی ناگهان با واقعیتی روبرو شد که مغایر با توسعه طلبی سرزمینی و اقتصادی او بود و کاملاً در تضاد با «امکان نامحدود» بود که آمریکا با تصمیم توسعه فضای زندگی خود در زمینه کشاورزی، اقتصادی و سیاست اجتماعی مواجه بود. یا به «توسعه طلبی خدادادی» حقوق حاکمیتی دیگران وفادار بماند

مردم در نهایت بر حاکمیت برای رسیدن به قاره. آمریکای شمالی در این لحظه تصمیم به ادامه مطلب گرفت

گسترش

قطار بی پایان و اعتیاد به ثروت به نیروهای محرک امپریالیسم تبدیل شد که فراتر از حوزه آمریکا به اقیانوس آرام رسید. در اوایل سال ،1893هاوایی با سوء استفاده از انقلابی که هنرمندانه جرقه زده بود، اشغال شد. در سال ،1898جنگ دزدی علیه اسپانیا، کوبا، پورتوریکو و فیلیپین را به همراه داشت. در توربین چینی در آغاز قرن، تلاش های ایالات متحده برای به دست آوردن موقعیت ترجیحی در شرق آسیا و شکست دادن رقابت اروپایی از میدان از قبل مشهود بود. نیمه جنوبی قاره آمریکا تبدیل به

نقطه شکست دیپلماسی دلار، که بالاترین بلوغ آن را در روزگار خود تجربه می کنیم. هنگامی که انگلستان مجبور شد امپراتوری خود را در جنگ جهانی اول نجات دهد، آمریکا با فرانسه متحد شد تا میلیاردها اوراق قرضه خود را به کشورهای آنتنت پس انداز کند. نوادگان از

یازده اروپایی مهاجر برای اولین بار وارد قاره ما شدند و جنگ جهانی را به ضرر ما رقم زدند. امروز، مردم آمریکای شمالی به اروپا بازگشته اند. نیروهای آمریکایی در حدود 50نقطه مختلف در جهان هستند. چگونه می توان این را توضیح داد؟ در اینجا شبیه به توسعه امپراتوری بریتانیا -قانون "گسترش خدادادی" صحبت می شود. پلتوکرات های ایالات متحده آمریکا با اعتقاد ریاکارانه به توسعه ای خداپسندانه، حقوق ملت های اروپایی و دیگر مردم را لمس می کنند و به فراسوی قاره خود حمله می کنند. توسعه طلبی اولیه که تا تسخیر ایالات آمریکای شمالی گسترش یافت، تبدیل به امپریالیسم دلاری امروز شد. امروزه به مردم آمریکای شمالی نشان داده می شود که چگونه می توان از افزایش ظرفیت تولیدی آنها پس از جنگ برای شکست دادن هر رقابتی استفاده کرد. آدم سرمست از این ایده است که هر یانکی به سطح زندگی طبقه متوسط می رسد اگر تمام بازارهای جهانی با صادرات عظیم کالاهای آمریکایی پر شود.



تبلیغات آمریکایی در متقاعد کردن آمریکایی ساده لوح به حمایت از ایده امپریالیسم جهانی و به دام انداختن غرایز خود برای پول و غنیمت هیچ مشکلی نداشت. برای همه روشن بود -

او در غیر این صورت یک آمریکایی واقعی آمریکایی نخواهد بود -آن جنگ

و گسترش ایالات متحده به ناچار تجارت و بازرگانی و در نتیجه استاندارد زندگی آن را افزایش می دهد. و اگر هنوز مورد نیاز است

گرم کردن مصنوعی مردم برای امپریالیسم جهانی، فقط باید به استکبار یک آمریکایی معمولی متوسل شد، یعنی به اعتقاد او که باید جهان را از طرف خدا فتح کند، آن را اصلاح کند و آزادی مورد ستایش را برای مردمان دیگر به ارمغان آورد.

.20چرا باید به فقیر شدن کارگران در ایالات متحده با وجود اقتصادی و سیاسی رسید؟

دستاوردها؟

پیگیری بی‌رحمانه اشتغال سودمند بر مبنای لیبرالیستی طبیعتاً به وحشیانه‌ترین استثمار کارگران منجر شد.

توسعه کامل منابع معدنی و گسترش صنعت و تجارت باعث رشد تولید آمریکا شد

بدون محدودیت اختراعات مهم در زمینه فناوری، مسیر تولید را ساده و کوتاه کرد و ارتش 12 میلیونی را از روند اقتصادی حذف کرد. در ابتدا، این به عنوان یک خطر تلقی نمی شد. بلکه این نظم اقتصادی سرمایه داری با تقابل ثروتمندان و فقرا به عنوان یک مقررات خدادادی تلقی می شد. به گفته آمریکایی آمریکایی، به هر فردی این شانس داده شده که سرمایه دار شود. اگر نکند

موفق می شود، سپس او توسط خدا انتخاب نمی شود، سپس در سمت تاریک زندگی می ایستد. بنابراین، اگر افراد منتخب مجبور به زندگی در فقر و ناامیدی شوند، چه چیزی می تواند میلیاردرهای هدیه خدا را ناراحت کند؟ برعکس، آنها به موفقیت بزرگ اقتصادی خود می بالیدند. آنها می توانستند با تولیدات صنعتی خود به میل خود وارد بازارهای داخلی و خارجی شوند و همچنین در انتخاب کارگران و ساختار دستمزد، تمام فضای آرنج مورد نظر خود را داشتند.

این وضعیت اکنون نمی تواند برای همیشه ادامه یابد. روزی بیکاران مجبور شدند به خاطر آزار استثمارگران گرسنه پول، حق زندگی خود را مطالبه کنند. در دراز مدت، نمی توان از یک راه حل اساسی برای معضل اجتماعی اجتناب کرد. برخی از موسسات سیاسی-اجتماعی، همانطور که ما در آلمان در قالب قوانین بیمه کار و حمایت از کار داریم، تا چند سال پیش در آمریکا نبودند و آنهایی که اکنون وجود دارند کاملاً ناکافی هستند. این به دلیل بی کفایتی سیاسی-اجتماعی نیست، بلکه بدخواهی طبقه حاکمه پلوتوکرات است.

اما آنچه از آزادی در طرف دیگر می فهمد چیزی نیست جز رها شدن کامل تلاش برای اشتغال اقتصادی و سودمند. بورژوازی هرگز به فکر اعطای آزادی به فقرا نبود که گستاخانه برای خود قائل بود.

نگرش اساسی محافل تفکر اقتصادی پیوریتانیک به معضل اجتماعی را بیانیه اقتصاددان جورج اف بائر نشان می دهد: «حقوق و منافع کارگر توسط تحریک کنندگان کارگری اعمال نمی شود، بلکه توسط مردان مسیحی اعمال می شود که خداوند در آنها به آنها توجه می کند. حکمت بی‌پایان او کنترل اموال را در این کشور داده است.

با این حال، نه در قرن نوزدهم و نه در اوایل قرن بیستم، مبارزه طبقاتی به معنای اروپایی در ایالات متحده وجود نداشت.

کسانی که ثروت افسانه ای در آنها انباشته شده بود نیز بودند

توده های مردم آن را برگزیدگان ویژه می دانند. ضعیفان اقتصادی به آنها فکر کردند که الهه شادی می تواند یک شب متوقف شود و آنها را بسازد

یک میلیونر دلاری سینما و مطبوعات می‌دانستند چگونه این باور را به شیوه‌ای پیچیده تقویت کنند. روی پرده و در رمان ها، هنوز امکانات نامحدودی برای ظهور شاد فقرا وجود داشت. واقعیت، با این حال، محدودیت های بسیار باریکی را برای شوالیه های ثروت تعیین می کند. کلیساها و فرقه ها نیز برای جلب رضایت کارگران مجدانه تلاش می کردند. برای چندین دهه، تبلیغات و نفوذ کلیسا تنها ابزاری بود که با آن مشکل اجتماعی در ایالات متحده حل شد.

اعتقاد مستقل آمریکای شمالی به موفقیت به این معنی بود که همه چیز بر کسب ثروت در سریع ترین زمان ممکن متمرکز شدند. در دستیابی به اهداف اقتصادی، موفقیت همیشه عامل تعیین کننده بود، نه وسیله و راه. یک نمونه عالی از ذهنیت آمریکایی-آمریکایی توسط جان دی. راکفلر قدیمی ارائه شده است، از طریق کلاهبرداری های رایج، رشوه، و دیگر دسیسه های بسیار مشکوک به پاکیزگی و صداقت، او میلیاردها دلار را با هم ارائه کرد و به طور خلاصه و مختصر توضیح داد: "خدا پولم را به من داد. "

.21روزولت چگونه به دنبال آن بود؟ حل مشکل اجتماعی آمریکا؟

او با غوطه ور کردن آمریکا به بیکاران کار و نان داد
به جنگ

پرزیدنت روزولت به خوبی می دانست که با تبلیغات و وسایل کلیسا، مسئله اجتماعی در ایالات متحده آمریکا، با افزایش مداوم ارتش بیکاری، قابل حل نیست.

روزولت جرأت نداشت به نفع بیکاران باری را بر دوش سرمایه داران تحمیل کند. او برای این کار بیش از حد به یهودیت وابسته است. راه حل دیگری پیدا کرده ام.

او با کشاندن مردمش به جنگ به کارگران کار و نان داد. این جنگ که باید از طریق اقتصاد جنگی بازار کار را احیا می کرد، ابزار روزولت برای حل مشکل اجتماعی ایالات متحده است.

اما حتی این نیز راه حلی برای دراز مدت نیست. اگر جنگ به طور ناگهانی پایان می یافت، اقتصاد ایالات متحده باید در حالی که به همان اندازه باقی می ماند، سقوط می کرد، زیرا دیگر نمی توانست کالاهای خود را در خود جای دهد. سرمایه داران وفادار به ریتم سنتی اقتصادی، سال به سال دارایی های خود را افزایش داده و سپس سرمایه های تازه به دست آمده را در سرمایه گذاری های جدید سرمایه گذاری کرده اند.

در این چرخه، تولید به سطح بی سابقه ای افزایش یافته است. بنابراین، پلوتوکرات ها باید جهان را فتح کنند و برای بازارهای جدید بجنگند یا اقتصاد خود را محدود به منافع آمریکا کنند. اما این دومی قصد سرمایه داران تشنه پول نیست. بنابراین امپریالیسم دلاری و فتح اروپا و سایر کشورها امری ضروری است. روزولت جوانان آمریکایی را به

میدان های نبرد برای فتح بازارهای جدید برای جهان پلتوکراتیک. «فروشگاه بزرگ ایالات متحده آمریکا در حال آماده شدن است تا اروپا را به مشتریانی تنزل دهد که حتی بدتر از دوران سیستمی باشد، در جوار حرص و طمع یهودیان برای کسب قدرت و سود و زندگی و چهره خود را برای همیشه از دست بدهد.

حکومت پلوتوکرات‌های سودجو، اخراج اروپایی‌ها از بازارهای خودشان و بردگی اقتصادی، هدایایی است که آقای روزولت می‌خواهد به نام خدا در پوشش آزادی بسیار تحسین‌شده آمریکا به ما بدهد.

22.مردان روزولت چه کسانی هستند؟

نفوذ یهودیان در دولت آمریکا سال به سال افزایش یافته است. آنچه در نزدیکی رئیس جمهور روزولت زوزه می کشد، بیشتر یهودیان هستند.

از جمله یهودیان پیشرو و نیمه یهودیان اطراف روزولت می توان به موارد زیر اشاره کرد:

مورگنتاو وزیر دارایی که خودش پایتخت را کنترل می کند

بالاترین قاضی فدرال فلیکس فرانکفورتر. تعداد بیشماری از وکلا که بالاترین مناصب را دارند از مدرسه او گذرانده اند.

وزیر زن کار میس پرکینز.

فرماندار فعلی ایالت نیویورک: .Lehmann

شهردار نیویورک: لاگاردیا

افسر روابط کار دولت واشنگتن: سیدنی هیلمن.

بانکداران: باروخ که انقلاب بلشویکی 1917را تامین مالی کرد، جسی جونز، شیف، لوب، کوهن، واربورگ، روچیلد، گوگنهایم، سلیگمن، لویسون و بسیاری دیگر.

منشی روزولت: روزنو

مهمترین و شناخته شده ترین رهبر ایالات متحده. مطبوعات: لیپمن، هال، وزیر امور خارجه آمریکا، با یک زن یهودی ازدواج کرده است. دست راست وزیر جنگ، چارلز پولتتی، یک انسان تمام عیار

یهود در هنگام تصدی سمت جدید خود به عنوان دستیار ویژه وزیر جنگ گفت: من نمی دانم چه کاری باید انجام دهم، اما چه اهمیتی دارد؟ آمریکا تا کجا پیش رفته است.

همین که یک نفر یهودی است در آمریکا برای رسیدن به موقعیت های تاثیرگذار کافی است. نزدیکترین همکار رئیس جمهور باروخ یهودی است. "باروخ اکنون هر روز صبحانه را با رئیس جمهور در مطالعه خود می خورد و در مورد وضعیت تولید تسلیحات و آنچه باید انجام شود گزارش می دهد" ("نیویورک تایمز"). او مردی است که در طول جنگ جهانی اول صاحب طلای آمریکا بود و تمام شاخه های صنعت تحت کنترل او بود. او امروز دوباره دیکتاتور واقعی اقتصاد جنگی ایالات متحده است. او در اجرای این دیکتاتوری بسیار راحت تر موفق می شود زیرا رفقای نژادی او صاحب تمام طلاهای مردم آمریکا هستند.

23.چه کسی ایالات متحده را کنترل می کند؟

هیچ دولتی در جهان به اندازه ایالات متحده آمریکا تحت نفوذ و قدرت یهودیان نیست. یهودیان آهسته و پیوسته به داخل کشور نفوذ کرده و توانسته‌اند بی‌صدا و نامحسوس در سران دولت و اقتصاد نفوذ کنند. در حالی که تا سال 1850 تنها چند ده هزار یهودی در ایالات متحده وجود داشت، تا سال 1900 تعداد آنها بیش از یک میلیون نفر بود، در حالی که امروزه تعداد آنها، با احتساب جمعیت مختلط یهودیان، حداقل به 12 میلیون نفر می رسد. (تعداد یهودیان در آلمان

قبل از تصاحب حدود 600000 بود). نیویورک با 2.5 میلیون یهودی، ثروتمندترین شهر یهودی در جهان است. هر سوم نفر در این شهر جهانی یهودی هستند!

امروزه یهودیان تقریباً تمام مناصب کلیدی را در ایالات متحده دارند. افکار عمومی منحصراً توسط او تعیین می شود و او به خوبی این کار را انجام می دهد. او طبق برنامه ای پیش می رود تا از نظر اخلاقی بیشتر مردم آمریکا را متلاشی کند و آنها را از نظر سیاسی به نفرت برانگیزد.

فیلم، مطبوعات، رادیو، هنر و اقتصاد، بورس اوراق بهادار، حوزه قضایی، کل زندگی فکری تا دانشگاه ها و حتی بیشتر سیاست در دست یهودیان است یا دست کم دزدی در اختیار آنهاست:

VH 97 همه ناشران روزنامه در ایالات متحده آمریکا. یهودی هستند؛ 90 ولت
H. تمام شرکت های رادیویی در دست سرمایه یهودیان است. 100

تمام سینماها، تئاترها و شرکت های فیلمسازی در دست یهودیان است. VH 76 از وکلا، روزنامه نگاران، پزشکان، و نمایندگان سایر مشاغل آزاد یهودی هستند. VH 98 بانک ها و سایر مؤسسات اقتصادی یهودی هستند. VH 90 تجارت صادراتی در دست یهودیان است. .V 98 از بانک ها و سایر مؤسسات اقتصادی یهودی هستند. VH 98 صنعت نساجی توسط یهودیان اداره می شود. .V 62 از بانک ها و سایر مؤسسات اقتصادی یهودی هستند. .H از خاک ساختمان های آمریکا، زمین در دست یهودیان است، VH 87 از صنایع سنگین در دست یهودیان است. VH 83 محصول انبوه توسط شرکت های یهودی تولید می شود.
(*VH= von Hundert- از صد)

نیویورک دارای 190 کلیسای پروتستان و 430 کلیسای کاتولیک است، اما کمتر از 1000 کنیسه نیست. در شیکاگو 350000 یهودی، در فیلادلفیا 275000، در کلیولند 100000، در بوستون 90000 و غیره وجود دارد.

یهودیان به عنوان کاهن ظاهر می شوند، به جلسات بسیاری از فرقه های کلیسای مسیحی می روند و در آنجا موعظه می کنند، همراه با نمایندگان اعترافات مذهبی مختلف مراسم برگزار می کنند، بر توده ها تأثیر می گذارند و آنها را بیشتر می کنند و

بیشتر با این ایده آشنا هستند زیرا یهودیان مردم برگزیده زمین هستند.

به این ترتیب آنها نفرت افتضاح خود از آلمان ناسیونال سوسیالیست را با تمام ابزارهای تبلیغاتی به مردم آمریکا منتقل کردند. یهودیان در ترس از سرایت جریان های فکری و دانش جدید آلمان به آمریکا و در نتیجه به خطر افتادن موقعیت رهبری آنها، اکنون با تمام امکاناتی که در اختیار دارند سعی می کنند از آخرین لحظه ممکن برای نابودی رایش استفاده کنند. متحدانش

با کمک مالی بالا که تحت کنترلش بود و فراماسونری که در آمریکا محبوبیت خاصی داشت، تحریک آمریکا به جنگ برای یهودیان دشوار نبود.

با تسلط مطلق کاخ سفید تاج گذاری شده است

حکومتی که تمام دستگاه تشکیل افکار عمومی را در اختیار ندارد، اما آن را کنترل می کند و مطابق میل یهودیان بر آن تأثیر می گذارد. مطبوعات، مانند همه ایستگاه‌های رادیویی، تئاترها، سینماها و آژانس‌های کتاب‌خوانی ناشران تحت سلطه مطلق یهودیت هستند. به اینها یک قدرت اقتصادی و مالی اضافه شده است که در برخی از شاخه های تجارت انحصار گونه است و چنان بی رحمانه از آن استفاده می شود که نگرش ضد یهودی در انظار عمومی غیرممکن می شود.

این که یک انشعاب جمعیتی سیاست و نگرش چنین مردم بزرگی را تعیین می کند که هیچ کمکی به ساختن دولت آمریکا نکرده است و از هر نظر برای مردم آمریکا بیگانه، نامفهوم و حتی بی مهری بوده و هست، همچنان یک راز باقی مانده است.

یهودیان آتش افروزان جنگ در آمریکا هستند.

آنها بیشترین علاقه را به این واقعیت دارند که جنگ طولانی خواهد بود.

زیرا جنگ چیزی جز کار آنها نیست. علاوه بر این، آنها امیدوارند که در نهایت از طریق آن به تسلط بر جهان دست یابند. همان یهودیانی که در نیویورک و لندن نشسته اند، در مسکو نشسته اند.

مردم آمریکا و آلمان هرگز هیچ موضوع مشترکي در مناقشه نداشتند. هر دو می خواستند در صلح با یکدیگر زندگی کنند.
هرگز تنش بین ایالات متحده و رایش وجود نداشت. برعکس، متأسفانه دانشمندان و هنرمندان آلمانی، سربازان و تکنسین های آلمانی تا حد زیادی در بزرگی و قدرت آمریکای شمالی نقش داشتند. این آلمانی ها بودند که شایستگی اساسی در ساخت سیاسی آمریکا داشتند. با این حال، یهودیان اجازه نداشتند تفاهم خوب بین آلمان و ایالات متحده را برهم بزنند.

یهودیان به هدف خود یعنی نابودی رایش و

اروپا در پایان مبارزه قدرتمند با یهودیان جهان و بلشویسم متحد با آن، پیروزی جوانان ایستاده است. این اروپا نیست که غرق خواهد شد، بلکه یهودی از منطقه اروپا ناپدید خواهد شد. او از امکان تحریک این مردمان و برافروختن آتش جدید جنگ محروم خواهد شد.

توسعه و هدف

.24چگونه شد که مردم بیشتر و بیشتر از گونه های مربوط به خود را رها کردند

نظم زندگی و اقتباس خارجی

دنیای ایده ها؟

از دوران باستان تا امروز، دو گروه از ایده ها (جهان بینی) را می توان شناسایی کرد:

دایره اسکاندیناوی از ایده های غرب با یک

ایده اساسی ایده آلیستی به عنوان جهان بینی با توسعه خاص اراده، شخصیت و ارزش های روح.

دایره اندیشه های حوزه مدیترانه و آناتولی با

یک ایده اساسی ماتریالیستی فردگرا به عنوان یک جهان بینی.

اصل خلاقانه و نظم دهنده شرافت، وفاداری و روحیه اجتماعی که توسط مرد نوردیک به نمایش درآمده بود، با اصل بازرگان سوری یهودی نژاد نیمه جنوبی که در هرج و مرج نژاد متولد شده بود، به هیچ وجه در تکانشگری خود هدایت نمی شد، مخالفت کرد. مسئولیت اخلاقی روحیه ایدئالیسم و قهرمان پروری نوردیک با روحیه یهودی ماتریالیسم مخالفت می کرد. تاریخ غرب از دوران باستان تا به امروز نشان دهنده تنش بین این دو گروه از نیروهای ایدئولوژیک است. (قطبیت نیروها، تضاد اصول، فعل و انفعال ابدی نیروها بین خیر و شر).

نماینده اصلی جهان مادی، یهودی است. دین او عملاً مامونیسم و عقل گرایی و استثمار مردم بیگانه را می طلبد. "زندگی از روی فولکلور خارجی و بر اساس آن به عنوان تقدیر الهی به نظر می رسد. معبد اورشلیم به بانک مرکزی برای هم ایمانان پراکنده تبدیل شد.

رفقای نژادی

این اشتباه است که فرض کنیم یهودیان تنها با ویرانی دوم اورشلیم در جهان پراکنده شدند. آخرین تحقیقات نشان می دهد که قرن ها قبل از زمان، یهودیت قبلاً در دیاسپورا زندگی می کرد و با عقاید مادی خود از مردم استثمار می کرد و آنها را پایین می آورد. حتی در آن زمان، کل جهان فرهنگی باستانی با آموزه های یهودی آرمان "بشریت واحد" نابود شد. ایرانی ها، یونانی ها، رومی ها فرهنگ فولکلور و فرهنگ ملی خود را به نفع بی روحیه یهودیان پیش از آسیا، جامعه فرهنگی بین المللی، تار شدن، اختلاط و در نهایت، نابودی هر ویژگی قومی، تلاقی خون، نسل کشی را رها کردند. نتیجه کار خرابکارانه یهودیان همه چیز از بین رفت، اما یهودیت نوع خود را بیش از هر زمان دیگری مطرح کرد و سخت تر شد! حتی در آن زمان دولت جهانی هدف یهودیان بود. امپراتوری جهانی پارس، یونانی مقدونی

امپراتوری جهانی اسکندر مقدونی، امپراتوری روم امپراتوری جهانی به دلیل روحیه یهودی پیشاسیایی شکست خورد.

عهد عتیق سرشار از تجلیل از ثروت و کالاهای زمینی، همراه با فراخوان برای استثمار همه غیریهودیان است!

«خدای تو تو را ثروتمند خواهد کرد و به بسیاری پول قرض خواهی داد

ملت‌ها، اما از هیچ‌کدام وام نگیرید» 5)موسی 16 :7و بعد؛ 2 :17 ؛6 :15 ؛21 :14به بعد). «دین یهود یک تنظیم حسابی قراردادی، تجاری و حسابی برای همه روابط بین خدا و انسان است. ..

دین یهود یک معامله حقوقی دو طرفه است: انجام و رسیدگی! .Th(

فریچ، کتابچه راهنمای مسئله یهود).

ایجاد «بهشت روی زمین» هدف یهودیان است. برای این منظور، همانطور که در کتب مقدس متأخر آمده است، صالحان (یعنی یهودیان) را در همه کشورها با سوراخ های مخصوصی که نیروهای ناشناس برای آنها سوراخ کرده اند از قبرهای خود بیرون می آورند و از طریق زمین به سرزمین موعود می روند. . تارگوم، میدراشیم، تلمود این حالت شگفت انگیز از بهشت مورد انتظار را با وسیع ترین حالت راحت توصیف می کند. سپس مردم برگزیده بر جهان نو حکومت می کنند. همه افراد دیگر برده آنها هستند، می میرند، دوباره متولد می شوند تا دوباره به جهنم بروند. اما یهودیان نخواهند رفت و زندگی پر برکتی بر روی زمین خواهند داشت. اورشلیم جدیداً با شکوه ترین ساخته شده است. مرزهای سبت با سنگ های قیمتی و مروارید تنظیم شده است. اگر مردی برای پرداخت بدهی داشته باشد، مرواریدی را از محفظه می شکند و از هر تعهدی مبرا است. میوه ها هر ماه می رسند، انگور به اندازه یک اتاق کامل رشد می کند، غلات خود به خود رشد می کند، باد دانه ها را با هم می وزد، یهودیان فقط به یک قاشق از آرد نیاز دارند. هشتصد گونه گل رز در باغ ها رشد می کنند، نهرهای شیر، مومیایی، عسل و شراب در فلسطین جریان دارد. هر یهودی یک خیمه دارد که بالای آن درخت انگور طلایی می روید و سی مهره از آن آویزان است. زیر هر طبقه یک میز با سنگ های قیمتی قرار دارد. در بهشت 800نوع گل شکوفا می شود که در وسط آنها درخت زندگی ایستاده است. این درخت دارد

500000نوع بو و طعم. هفت ابر بر فراز درخت است و یهودیان از چهار طرف به شاخه های آن می زنند تا عطر شکوهمند آن جهان را به وای دیگر و غیره می دهد.

سرزمین شیر و عسل از نظر مذهبی جدی شده است و رستاخیز خود را در مارکسیسم یهودی و "دولت آینده" باشکوه خود جشن می گیرد. این خلق و خوی روح تا به امروز طمع قوم یهود و در عین حال فقدان تقریباً کامل خلاقیت معنوی و هنری واقعی را توضیح می دهد. (آلفرد روزنبرگ، اسطوره قرن بیستم.)

نگاهی دقیق به سیره یهود ضروری است. مطالعه از روح نژادی نوردیک و روح یهودیان و مشاهده مهمترین دوره های تاریخی به هر آلمانی تصویر کافی از وقایع جهان می دهد.

پیشوا در «کامپف من» عظمت انسان نوردیک، «پرومته ی بشر» را توصیف کرده و آن را در مقابل تکان دادن و کار یهودیان قرار داده است. هر آلمانی، بله، هر مردی با خون ژرمنی، باید آنچه را که در آنجا گفته شد عمیقاً در خود جذب کند. بینش های زیر به او تبدیل خواهد شد

خود:

•اینکه در مشکل نژادی کلید هر رویداد تاریخی نهفته است.

•اینکه تمام ارزش های واقعی روی این زمین در گذشته و حال وجود دارد نشات گرفته از اراده خلاق انسان نوردیک است

•اینکه یهودیت کوچکترین دلیلی برای نامیدن خود به عنوان «مردم برگزیده» ندارد، بلکه مقدر است که با کار ویرانگر خود مانع رشد و شکوفایی مردمان نوردیک شود.

•اینکه یهودی، به عنوان نقطه مقابل وجود ما، باید همیشه دشمن اصلی ما باشد. که این او بود که با ایده های خود اختلال ایجاد کرد

نظم زندگی مردم نوردیک و علاوه بر این، با کمک این ایده ها باعث ایجاد اختلاف بین مردمان شد.

•اینکه آلمانیسم تمام ارزش های اساسی را به جهان داد، اما بارها و بارها تابع عقاید بیگانه، عمدتاً منشأ یهودی بود.

این یک واقعیت عجیب است که مردم نوردیک تا همین اواخر به طور مؤثر با نفوذ یهودیان مخالفت نکردند.

تغییری در این وضعیت اتفاق نیفتاد تا اینکه آدولف هیتلر برای اولین بار در تاریخ یهودیت را با ایده ای متضاد مواجه کرد.

و سازمانی که از آن حمایت کرد. بنابراین، برای اولین بار، دنیای ماتریالیستی یهودی یک دیوار واقعاً بازدارنده داشت که جهان ژرمن می توانست دوباره در پشت آن جمع شود. با ملی

بنابراین، جهان بینی سوسیالیستی، عصر جدیدی را آغاز کرد.

تضاد غیر قابل حل بین مرد نوردیک و

یهودی را می توان یک بار دیگر به اختصار خلاصه کرد:

یهودی در اندیشه های خود با اخلاق اجتماعی انسان نوردیک ((اصل سوسیالیستی) با نفس (اصل فردگرا) مخالفت کرد؛ ایده آلیسم خونی -ماتریالیسم ویرانگر؛ از خودگذشتگی و وفاداری و اطاعت -خودخواهی و

بی بند و باری یک زندگی از هم پاشیده برای شخصیت و روح ارزش دارد-

طلا؛ اصل رهبری

-جرم؛ میل خلاق آلمانی به نظم دادن، رهبری و هدایت -قدرت لبنیاتش، استبدادش.

شرف و وفا، برجسته ترین روزهای پایانی توتون، برای یهودیان ناشناخته است!

اما بیش از همه، تلاش او برای قدرت جهانی بر تخت نشسته است. او همه چیز را تابع او می کند. هدف و مفهوم ایده‌های او همیشه این بود که محیط را ناتوان کند، مردم را با عقایدش شلاق بزند، آنها را با یکدیگر بازی کند و غیره.

آنها را نابود کن تا بتوانی بر کل بشریت حکومت کنی.

علاوه بر این، او برابری مردان را تبلیغ می کرد، اما با ترس از خون خود محافظت می کرد.

او با این آموزه ها حمله به نظم زندگی مردمان نوردیک را به نام رهبری کرد و تا زمان آدولف هیتلر همیشه این کار را با موفقیت انجام می داد!

هلاس و روم در نهایت توسط ماتریالیسم نابود شدند. اگر آدولف هیتلر در آخرین لحظه نمی آمد، مردم آلمان توسط یهودیت و عقاید آن متلاشی می شدند. روسی

مردم مارکسیسم یهودی را پذیرفتند و در نهایت به دست دنیای یهودی-آسیایی افتادند. فرانسه تسلیم یهودیان شد

ماتریالیسم آنگلوساکسونیسم تحت تسلط نوردیک به یهودی و دنیای عقاید مسموم او جایگاه عمیقی در بدن مردمش داده است و به نظر می رسد همان مسیر زوال مادی را دنبال می کند.

باید این سوال را مطرح کرد که چگونه می توان این پدیده تاریخی را توضیح داد که یک جهان به طور مکرر از یهودیت که از نظر تعداد بسیار ضعیف تر است، پست تر است. دلیل این امر به طور خلاصه موارد زیر است:

اجداد ما با عقاید مادی یهودیان در تماس بودند

در اوایل زمانی که آنها زمین را تصرف کردند. پس از فروپاشی امپراتوری روم، این ایده ها به منطقه هسته ژرمنی نفوذ کرد.

با آن، یهودی نیز به سرزمین پدران ما نقل مکان کرد و خود را در میان مردم تثبیت کرد. (صوفیه یهودیان در نقشه پیوست نشان داده شده است. در قرن 9 و 10، یهودیان قبلاً می توانستند در آلمان پخش شوند. ما آنها را در ماگدبورگ، مرسبورگ، رگنسبورگ، در گنیزنو و پراگ یافتیم. مرکز آن ماینتس بود. مدرسه خاخام.

خیلی کم معلوم است که یهودیان در اوایل قرون وسطی که حتی در ابتدا فقط از نظر اقتصادی نقشی را ایفا می کردند. در حال حاضر

در حدود قرن یازدهم، او انحصار مالی را در اختیار داشت.

طبق قانون کانون، قرض دادن پول در مقابل بهره

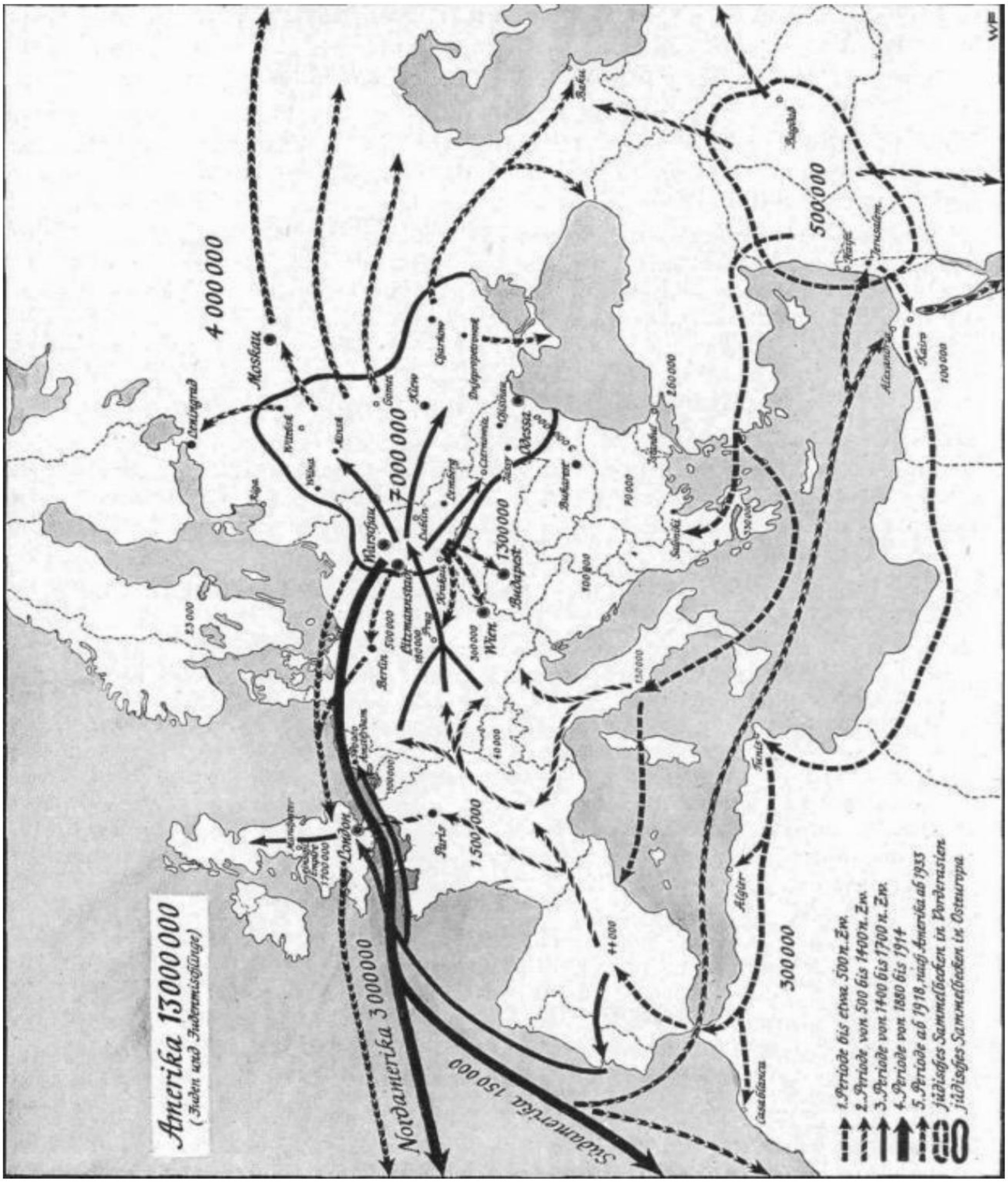
ممنوع بود. در اینجا یهودی از فرصت استفاده کرد و خود را به سمت رباخوار ممتاز رساند. یهودیان را به عنوان "حفظه خانه" های رایش درآوردند. نرخ معمول سود یا ربا 43درصد بود، اما چندین برابر افزایش یافت. در این مقام از حمایت دولتی برخوردار بودند! اگر آنها نیز گهگاه بارها و بارها تحت تعقیب قرار می گرفتند، یعنی تحت حمایت کلیسا هستند، اما یهودیت و کلیسا در رقابت برای به دست آوردن پول سرنگون شدند.

اما نکته اساسی این است که تفکر صرفا اقتصادی و مادی گرایانه بیش از پیش به درون مردم وارد شد. یهودی بنیانگذار نظام اقتصادی سرمایه داری است. پول که تا آن زمان وسیله مبادله بود، یعنی وسیله ای برای رسیدن به هدف، به خودی خود تبدیل به یک هدف شد.

در قرون وسطی، طبیعت یهودی به طور فزاینده ای محبوب شده است. شایان ذکر است نوشته های کابالیستی (نوشته های سری یهودیان -محتوای فلسفی مذهبی) که به شدت بر ادبیات غرب تأثیر گذاشت. یهودیت سهم قابل توجهی در جنبش های آزاد روح داشت.

مهاجرت و گسترش

یهودیان در جهان



به تدریج کل غرب توسط یهودیان آلوده شد و عصر لیبرالیسم، که در نهایت در مارکسیسم نشأت گرفت، از نظر معنوی آماده شد.

ما می دانیم که سایر شرایط با ماهیت سیاسی داخلی (رفتار خودخواهانه شاهزادگان، خاص گرایی و فعالیت های ضد مردمی کلیسای سیاسی رم) نیز نظم زندگی ژرمنی ها را تهدید می کرد. اما خطرناک ترین تهدید برای موجودیت مردم ما اندیشه های یهودی مادی گرایی و فردگرایی، اعتیاد بیش از حد به مادیات و تفکر در نفس بدون دلبستگی به مردم بود.

همچنین نیاکان ما هنوز به اندازه کافی از هستی سیاسی و عقیدتی خود آگاهی نداشتند، به طوری که پیش از آن بنیان ایدئولوژیک شیوه زندگی آنان در قالب یک دکترین سیاسی و ایدئولوژیک محقق نشد. با این حال، مخالفی در یهودیه که برای هزاران سال بر اساس قوانین نژادی، سیاسی و مذهبی کاملاً اجرا شده و از نظر ایدئولوژیکی تعیین شده بود، با این مخالفت مقابله کرد.

پیامدهای ایده‌های بیگانه همیشه و همه جا یکسان بود: مردم از تفکر مادی‌گرایانه و خودمانی خارج شدند و به یک زندگی رفاهی غیر خلاقانه افتادند. ارزشهای والای عزت و وفاداری، ادای وظیفه برای مردم، فدای طلا شد. آرمان خدمت به جامعه خون به مثابه معنای هستی با تلاش بی بند و باری برای ارضای مادی خود جابجا شد.

اعتیاد به پول و ثروت باعث شد بسیاری از مردم وجود سخت و طبیعی روستایی خود را با یک زندگی راحت بر اساس اصول بازرگانی مبادله کنند. کشاورزان و رزمندگان مغرور به تاجران ریشه کن شده تبدیل شدند. پیامد بعدی بیشتر محدودیت تعداد کودکان بود.

اگر نظم زندگی اسکاندیناوی قبلاً به‌دلیل این امر به‌شدت مختل شده بود، دکترین یهودیان درباره وجود بی‌نژاد به تهدیدی فاجعه‌بار برای زندگی نوردیک منتهی شد: رها کردن خون باکیفیت خود با مخلوط کردن آن با خون بیگانه پست که در عصر آغاز شد. ننگ نژادی

اختلاط نژادی باید با کاهش ارزش شخصیت و کاهش غیرقابل توقف ارزش‌های روحی بالای نوردیک دنبال می‌شد.

با آن، انسان‌های نوردیک از نظم زندگی اولیه‌شان که به خاک متصل بود و بر خون تأکید داشت، فاصله گرفتند. مساوی بود با آغاز سقوط ملت.

این مورد در اسپارت بود، در آتن و همچنین در

رم. همین روند برای قرن ها در منطقه مرکزی آلمانی ما در جریان بوده است. قوانین ازدواج و دستورات جمعیتی-سیاسی نمی توانست این را تغییر دهد، زیرا دلیل واقعی آن زوال درونی ناشی از ماتریالیسم یهودی بود.

در نهایت، یهودیت همواره با کمک اندیشه های مادی خود، مردم را به زیر کشیده است.

مردمی که نمی توانند بر مادی گرایی مسلط شوند، میکروب مرگ را در خود حمل می کنند! ما

آلمانی ها چاره را پیدا کردند: آدولف هیتلر آن را به ما داد (دنیای ایده آلیسم آلمانی که توسط ناسیونال سوسیالیسم آموزش داده شده است، دنیای سختی علیه خودش است، دنیای خدمت و مبارزه برای مردم در آزادی و افتخار و جهان است. از سادگی جنگجویانه دهقانی نتیجه ای که باید از دانشی که به دست آورده ایم بگیریم این است که تنها در این صورت است که مردم ما تا ابد وجود خواهند داشت، اگر قوانین زندگی مرتبط با خون خود را تا حد زیادی رعایت کنند و در صورت لزوم، خود را ثابت کنند. وحشیانه ترین وسیله در مبارزه با ماتریالیسم و فردگرایی یهودی.

با این مبارزه، ما خود را در تضاد غیرقابل پل زدن با دنیای اطراف خود می یابیم. پیوریتانیسم، لیبرالیسم و بلشویسم در ساختار اساسی خود یهودی هستند. افراد صاحب این عقاید باید در هدف خود یهودی باشند، یعنی در تلاش برای طلا و قدرت سیری ناپذیر باشند، که لزوما باید تا حد تسلط بر جهان افزایش یابد.

در اینجا مأموریت سرنوشت ساز پیشوا با مردم آلمانی اش آغاز می شود.

دنیای ایده‌های یهودی با آموزه‌اش درباره نظم خون‌بار و در نتیجه خدادادی از جهان ناب ناسیونال سوسیالیستی جدا می‌شود.

زندگی مردم ما این جنگ باید به عنوان نبردی بین ناسیونال سوسیالیسم، به عنوان دیدگاه ایده آلیستی ژرمنی در مورد شیوه زندگی، و روحیه ماتریالیستی یهودی رخ می داد. این عصر تصمیم گیری در فرآیندی آماده شد که قرن ها ادامه داشت. آدولف هیتلر بزرگی است که مردم خود را برای یک ماموریت جهانی آماده کرد.

مخالفان ما، بالاتر از همه یهودیان جهان، می دانند که این موضوع چیست.
آنها دیگر اراده خود را برای نابودی مردم آلمان پنهان نمی کنند.

25.مخالفان ما چه می کنند

برنامه ای برای انجام با ما؟

کافمن یهودی به عنوان سخنگوی آمریکا می‌خواهد:

در نهایت، هیچ راه حل دیگری جز یک و تنها وجود ندارد: مردم آلمان باید بمیرند و برای همیشه از این زمین ناپدید شوند.

اراده وحشیانه یهودیان برای نابودی با دستور کشتار مردم آلمان بیان می شود. چند مقاله از آن:

ماده :3ارتش آلمان به گروه هایی تقسیم می شود و در مناطق کاملاً مشخص متمرکز می شود و مردان بلافاصله عقیم می شوند.

ماده :4جمعیت غیرنظامی -مردان، زنان و کودکان -بر اساس مناطق سرزمینی تقسیم و عقیم می شوند.

– MAP SHOWING POSSIBLE DISSECTION OF GERMANY AND APPORTIONMENT OF ITS TERRITORY –



Theodore N. Kaufman

نقشه تکه تکه شدن آلمان توسط پلوتوکراسی جهانی و توزیع آن به سایر کشورها را نشان می دهد!

ماده :6آلمان تقسیم می شود و سرزمین های آن به دیگران اختصاص می یابد.

ماده :8جمعیت آلمان مجبور به یادگیری زبان ایالتی است که به آن اختصاص داده شده است.

یکی از روزنامه‌های معتبر انگلیسی، «نیوز کرونیکل» با وقاحت توضیح می‌دهد:

"من می خواهم -صادقانه بگویم! -همه موجودات زنده اعم از مرد، زن و کودک، حیوانات، پرندگان و حشرات را در آلمان از بین ببرم. عملاً دیگر اجازه نمی دهم یک تیغ علف رشد کند. آلمان باید با خاک یکسان شود و باعث شود بدتر از صحرا به نظر می رسد!

مجله انگلیسی "Picture Post"تقاضای صریح دارد:

برای داشتن صلح واقعی پس از این جنگ، نباید چیزی از آلمان در نقشه اروپا باقی بماند.

قبلاً در سال 1936چرچیل به ژنرال آمریکای شمالی گفت
چوب:

آلمان خیلی قوی می شود، باید نابود شود.

در شب 8دسامبر ،1942چرچیل اعلامیه زیر را از رادیو بریتانیا پخش کرد: «در سال 1939ما به آلمان اعلان جنگ دادیم، نه به این دلیل که مورد حمله قرار گرفتیم، بلکه داوطلبانه تنها مردمی بودیم -به جز فرانسوی ها -که وارد آلمان شدیم. جنگ بدون حمله ما می دانستیم که منافع حیاتی ما و نازی ها هرگز نمی توانند همزیستی کنند.

چرچیل در سخنرانی خود در 18سپتامبر :1943

آلمان باید با تجارب ظالمانه و وحشتناک آموزش ببیند که انگلیس چگونه جنگ می کند. ما می خواهیم با بمب و آتش، معلم مدرسه آن باشیم.

بلشویسم بیش از پیش خواهان نابودی کامل مردم آلمان است. همه رهبران باید حذف شوند (به کاتین و وینیتسا مراجعه کنید!)، دهقانان و کارگران باید به سیبری تبعید شوند.

برده های کارگری، آلمان قرار است به مستعمره بلشویک ها تبدیل شود.

با چه می جنگیم

برای

26. چرا ملی است

جهان سوسیالیستی جهان درونی اجباری

برای افسران

زیرا با طبیعت آلمان مطابقت دارد. این قانون به مرد آلمانی و مردم آلمان این قانون را می دهد که مطابق روش زندگی خود زندگی کنند و بنابراین وظیفه ای را که خالق جهان برای آنها تعیین کرده است، انجام دهند. به همین دلیل است که ما برای جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی مبارزه می کنیم.

ابتدا لازم است اصطلاح جهان بینی را روشن کنیم. بارها و بارها می شنویم: "این جنگ یک جنگ ایدئولوژیک است"، یعنی نبرد در میدان های نبرد تنها بیان آشکار مبارزه نیروهای روحی قدرتمند است که ما آن را جهان بینی می نامیم.

،Weltanschauungاول از همه، به معنای واقعی کلمه، نگاه کردن به جهان است. اما "نگاه کردن" در آلمانی تنها به معنای "دیدن" نیست، بلکه به معنای بینش درونی، بینش معنوی نیز است، بلکه به معنای تفکر در مورد معنا و هدف زندگی، در مورد قوانین درونی است که زندگی فرد و مردم بر اساس آن اتفاق می افتد. ، آیتم

یعنی شناخت نیروهای اساسی روحی و روانی که اثر تکوینی و حرکتی دارند.

پیشوا:

اعلام رسمی تصمیم مبنی بر مبنای همه اقدامات بر یک تصور اولیه مشخص و بنابراین یک گرایش قابل مشاهده از قبل در کلمه "جهان بینی" نهفته است. چنین دیدگاهی می تواند درست یا نادرست باشد: این نقطه شروع برای بیان همه پدیده ها و فرآیندها است. از زندگی، و بنابراین یک قانون الزام آور و اجباری برای هر عملی است

زندگی ارگانیک، مفیدترین کاربرد آگاهانه آن برای زندگی مردم خواهد بود.

(1933،

نورنبرگ)

به همین دلیل، باید در میان رهبران یک قوم شفافیت و وحدت وجود داشته باشد -و این به ویژه در مورد افسران جنگ صدق می کند -و اراده تزلزل ناپذیر برای تلاش برای این وضوح و وحدت تا آخر. اجازه دادن در ماهیت جهان بینی نیست

تعهدات هرکسی که می‌خواهد امتیاز بدهد یا حتی آنقدر راحت است که نمی‌تواند خود را به آخرین معالجه روشن برساند و نتایج لازم را برای شیوه زندگی‌اش بگیرد، باید در کشمکش جهان‌بینی‌ها شکست بخورد. شکست در این امر در طبقه پیشرو یک مردم همان چیزی است که برای آن مردم آمده است.

به خصوص مرد آلمانی، با گشودگی بیش از حد خود در برابر هر چیز خارجی، در این صورت خطر این را دارد که راهی برای خود پیدا نکند و در برابر زمزمه های دیگران تسلیم شود. اما تطبیق با قوانین خارجی به معنای بی آزادی شدن است و در نهایت به تباهی می انجامد.

جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی به تنهایی زندگی مناسب گونه را برای ما تضمین می کند. فقط آزادی و عظمت مردم ما را تضمین می کند. بنابراین، به ویژه در زمان سخت ترین مبارزه،

لازم است بارها و بارها مهمترین ویژگی های جهان بینی خود را روشن کنیم و برای مبارزه بیشتر از آن نیرو بگیریم.

ما به عنوان ناسیونال سوسیالیست به نظم جهانی الهی معتقدیم

نظم معناداری، که باید در آن جا بیفتد، که باید با جنگیدن و خلق کردن حفظ شود. از این باور، آنچه ما به عنوان ویژگی بارز انسانیت نوردیک می دانیم، پدید آمد، که در اندیشه میدگارد مردمان ژرمنی و همچنین در ایده کیهانی یونانیان بیان شد.

ما معتقدیم که اقوام و اقوام نیز اعضای این نظم الهی خلقت هستند و وظیفه مشخص خود را در این نظم بر عهده دارند. هر چه یک قوم بتواند تکلیف خود را واضح تر تشخیص دهد، هر چه خالص تر و غنی تر توانایی های ذاتی خود را توسعه دهد، سهم بیشتری در تضمین نظم معنادار کل خواهد داشت.

ما معتقدیم که انسان به عنوان یک موجود روحانی خودآگاه از خالق عوالم وظیفه ایجاد اشکال زندگی و وظایف زندگی را برای خود دریافت کرده است، یعنی اخلاقی که به معنای چیزی بالاتر از رضایت صرف از پست ترین زندگی است. نیاز دارد.

پس ما به وظیفه تربیت انسان معتقدیم. در نهایت، مبارزه ما در خدمت آن است و باید در برابر هر چیزی که مخالف این وظیفه است، بی امان باشد، زیرا تحقق معنادار عدالت

این وظیفه به این واقعیت بستگی دارد که پیشرفته ترین، خلاق ترین و تواناترین نژاد تأثیر تعیین کننده بر نظم زندگی مردم زمین را حفظ کند. اما فراموش نکنیم که با تهدید مردم ما و به طور کلی ژرمنیسم، وطن اصلی نژاد در معرض تهدید قرار گرفته است، که تا کنون ثابت شده است که بیش از همه نامیده می شود: وطن اصلی و هنوز جاری ترین منبع نوردیک

نژاد

ایمان به نظم جهانی الهی و پیشرفت انسان یک امر است

بیان جهان بینی ما، اما نه خود این جهان بینی.

ایمان ما قوی ترین محرک برای همه اعمال ماست. اما به یک نگرش ایدئولوژیک واقعاً روشن، و در نتیجه در پایان به تقویت ایمان، تنها در صورتی می توان رسید که ایمان با شناخت، با اعتقاد علمی در تضاد نباشد. ما به عنوان مردان ژرمن، باید این اطمینان را داشته باشیم که ایمان ما، در تلاش برای عملی کردن آن، برای زندگی مناسب و با قوانین ارگانیک هستی سازگار است.

اگر جهان مخلوق خداست -و خلقت کیست

در غیر این صورت -قوانین طبیعی که بر اساس آنها کل مرگ و صیرورت دگرگون می شود و توسعه می یابد، باید قوانین الهی باشد. قوانینی که در این قاعده برای ما انسان ها اعتبار ویژه ای دارند، اما قوانینی هستند که دنیای ارثی و محیط ما را شکل می دهند. بنابراین برای ما دانش نژادی بالاترین دانش است. اما همچنین مراقبت علمی، سیاسی و ایدئولوژیک تاریخ طبیعی و علوم زیستی اولویت اول ماست. همه چیزهای دیگر باید بر اساس آن باشد. پس اگر زندگی، نژاد، کار، طبیعت و وطن برای ما ارزش های والا و والا هستند، به خاطر خودسری نیست، بلکه به این دلیل است که از طریق همه این چیزها راه رسیدن به خدا، به معنای زندگی، به یک نظم واقعی، اخلاق و ایمان منجر می شود.

راهنما برای ما آگاهی از قوانین بیولوژیکی زندگی، آگاهی از ارزش و اهمیت خون را به ارمغان آورد.

تدریس او می گوید:

- اینکه نوع بشر به نژادهای مختلف تعلق دارد.
- اینکه هر مردمی فقط می تواند بر اساس قوانین مربوط به خون خود زندگی کند.
- اینکه مردم ما عمدتاً یک جامعه خونی هستند
خون نوردیک

بنابراین مردم ما باید طبق قوانینی که هستند زندگی کنند
خون نوردیک

•تاریخ جهان، علاوه بر مبارزه برای فضای زندگی، نشان دهنده تنش جهان بینی نژادی است.

پیشوا:

«من آن را در اینجا به صورت نبوی تلفظ می‌کنم، همانطور که آگاهی از گردش زمین به دور خورشید منجر به طراحی مجدد انقلابی دیدگاه کلی از جهان شد، دکترین خون و نژاد

جنبش ناسیونال سوسیالیستی منجر به انقلابی خواهد شد
دانش و بنابراین تصویری از تاریخ گذشته و آینده بشر.

30 (رایشتاگ،
ژانویه، 1937)

در مرکز جهان بینی ما اندیشه خونی یا تفکر نژادی قرار دارد. بر این اساس خون نیروی حرکتی در زندگی فرد و همچنین مردم است.

اندیشیدن به این اندیشه تا انتها به این معناست: رسیدن به یک سازماندهی مجدد فکری، جدید، اما صرفاً مربوط به تفکر قرن‌های اخیر، که خون نوردیک ما را با جزم برابری همه مردان مسیحی و دکترین لیبرالیستی به شدت به خطر انداخت. برابری همه چیزهایی که ظاهر انسان را دارد، و هرج و مرج نژادی را تداعی می کند، در حقیقت، این تفکر چیزی جز -مجهز به دانش وراثت و مطالعات نژادی مدرن -معنایی ندارد که دوباره آنچه را که برای آلمانی ما بدیهی بود در نظر بگیریم. اجداد به عنوان وحدت ایمان، قانون و نظم زندگی، تا زمانی که هنوز تحت تأثیر شیوه های فکری بیگانه قرار نگرفته و به عنوان دهقانان آزاد در جنس های نژاد پراکنده بودند.

پس از شناخت و ایمان، ارزش ها و اعمالی باید پدید آید که با آن جهان بینی به عنوان یک قانون درونی اجباری حتی گاهی در خارج قابل تشخیص می شود. زیرا هر جهان بینی در پلک اول با چیزی که بالاترین جایگاه را در مرتبه ارزش ها دارد مشخص می شود.

اولویت اول حفظ و ارتقای مردم ما و میراث مردم آنهاست. زندگی و مبارزات ما وقف این وظیفه است.

پیشوا:

اما برای من و تمام ناسیونال سوسیالیست های واقعی فقط یک مورد وجود دارد دکترین:

مردم و وطن!»

ناسیونال سوسیالیسم از روی ایده خون، مردم را نه تنها به عنوان یک جامعه سرنوشت، بلکه بیش از همه به عنوان یک جامعه خونی می بیند که توسط خون مشترک نوردیک متحد شده است. مردم همه چیز مسلط هستند، آنها نقطه شروع همه اقدامات هستند، آنها آخرین و بالاترین معیار ارزش برای هر دستاورد هستند.

"نفع مشترک بر منفعت شخصی مقدم است." [illegible] که با تمام

فکر و عملش در خدمت مردم است.

نفس باید به نفع ما استعفا دهد. تنها در راه عملکرد و فداکاری برای ما، برای جامعه ملی خون بسته، می توان وجود مردم و در نتیجه فرد را تضمین کرد. "یکی برای همه و همه برای یکی." را

فویرر:

«ناسیونال سوسیالیسم نه در فرد و نه در نوع بشر وجود دارد

نقطه شروع ملاحظات، اظهارات و تصمیمات آن. آگاهانه به مرکز تمام تفکراتش می رود: مردم.

بنابراین ناسیونال سوسیالیسم یک جهان بینی عامیانه است. همه چیز، هر رفیق مردم، هر خانواده و طایفه، هر عامه

نهاد -حزب، ورماخت، ایالت، اداره، اقتصاد، هنر و علم باید در خدمت سعادت مردم و مبارزه ابدی آنها باشد. اما این تنها زمانی به شکل کامل امکان پذیر است که هر یک از مردم در جایی قرار گیرند که بتواند بالاترین ها را برای مردم، برای ملت، با توجه به تمایل و اراده خود برای دستیابی به دست آورد، یعنی در یک سوسیالیستی واقعی. نظم مردم با اخلاق کاری بالا

این ترکیب تفکر ملی و سوسیالیستی نام حزب را به خود داده است و ما را از جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی صحبت می کند.

پیشوا:

«دستاوردهای بزرگ فرهنگی بشر همیشه بالاترین دستاوردهای زندگی اجتماعی مردم، نژاد بوده است؛ بنابراین در ظهور و در تصویر خود بیانگر روح و آرمان های جامعه هستند.»

بنابراین، ناسیونال سوسیالیسم به دیدگاه ایده آلیستی زندگی، همان گونه که در خون ماست و همیشه نشانه اجداد ژرمنی ما بوده است، اقرار می کند. اما با این کار او بر ایده های ماتریالیستی فردگرایانه لیبرالیسم و مارکسیسم نیز غلبه کرد.

آلمانی ها با تعهد به ایده جامعه خونی و ایجاد جامعه سوسیالیستی تبدیل به یک مردم شدند.

اما برای کسانی که ما فرد را به عنوان عضو خدمتگزار جامعه ملی می بینیم، این بدان معنا نیست که او جذب توده ها شده است. یک جامعه ملی واقعی نمی تواند از توده ها رشد کند، بلکه فقط از شخصیت های قوی رشد کند. یک جنگل سالم به درختان قوی نیاز دارد! بنابراین ناسیونال سوسیالیسم شدیداً بر ارزش شخصیت تأکید می کند، اما این به معنای ارزش فرد جدا از همه پیوندها، به خاطر خود نیست، زیرا در واقعیت چنین چیزی وجود ندارد. این فقط به عنوان یک ساخت فکری بدون خون وجود دارد و با قوانین زندگی که بر اساس آن ها مطابقت دارد در تضاد است

انسان در طبقات طبیعی رشد یافته خانواده، قبیله و مردم متولد می شود.

ناسیونال سوسیالیسم خواهان یک شخصیت کاملاً توسعه یافته، خونآگاه، دارای اراده قوی با شخصیتی قوی است که بتواند بالاترین عملکرد را برای مردم داشته باشد. ابزار ایجاد این نوع افراد، آموزش بر اساس روح جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی است. لازمه این امر این است که خون ما باید خالص نگه داشته شود و با تولید مثل به سطح بالاتری برسد.

پیشوا:

"ما وظیفه بزرگی داریم که روح واقعی جامعه ملی را بیش از پیش تعمیق کنیم و ارزش شخصیتی را بیشتر و واضح تر کار کنیم." ما کار را به عنوان وظیفه ای برای همه مردم ارزش می دهیم.

"کار نه تنها وسیله ای برای ایجاد ارزش مادی است، بلکه برای حفظ جامعه ملی و در عین حال پیش نیاز ضروری برای رشد شخصیت است." هر فردی باید در رقابت اجراها ثابت کند که در کدام جایگاه از زندگی حرفه ای یا سیاسی قرار دارد.

پیشوا:

تحت ناسیونال سوسیالیسم، من چیزی جز این نمی‌دانم که برای حفظ جامعه در هر مکان از زندگی ما، بالاترین توانایی‌ها منحصراً و مستبدانه به کار می‌روند.»

این انتخاب از دستاوردهای حاصل از رقابت کلی دستاورد، اساساً با بازی آزاد لیبرالیستی نیروها متفاوت است، زیرا تنها دستاوردهای فردی را به رسمیت می شناسد، تا جایی که در عین حال در خدمت تقویت جامعه ملی باشد. پیشوا:

«از یک سو باید به بازی آزاد نیروها وسیع ترین فضای ممکن را داد، اما از سوی دیگر تأکید کرد که این بازی نیروها باید در چارچوب جامعه هدفی که به مردان داده شده است، که ما آن را مردم و جامعه ملی می نامیم، باقی بماند. "

ما برای مبارزه به عنوان یک قانون غیرقابل انکار زندگی ارزش قائلیم، زیرا تنها در مبارزه ابدی، پیش شرط همه انتخاب ها، شخصیت ها و افراد سخت گیر رشد می کنند. فقط در مبارزه، چیزهای بزرگ متولد می شوند.

جنگیدن، مرد آلمانی زندگی اش را شکل می دهد! مبارزه با تمام وجود او همراه است: مبارزه با خود، مبارزه با سرنوشت، مبارزه با یک محیط متخاصم. او در یک مبارزه سخت بر سرنوشت مسلط می شود و برای خود و مردمش مبارزه می کند تا به شکلی از زندگی که ضروری است و بنابراین مورد نظر خداوند است دست یابد. مبارزه قانون الهی برای مرد آلمانی است که آن را به سختی شکل دهد و تربیت کند.

به همین دلیل، او اصل وقف حقیرانه به سرنوشت را که تاکنون آموزش داده شده، رد می کند.

مبارزه و سختی یکی از عناصر اصلی ناسیونال سوسیالیسم است. بنابراین این جهان بینی انسان قوی و مبارز است. ناسیونال سوسیالیسم از جنگ واقعی سرچشمه می گیرد. "این با ویژگی اساسی ستیزه جوی خود یک جهان بینی نظامی است." تعهد فداکارانه سرباز سوسیالیسم آشکارتر است.

سرباز اولین سوسیالیست رایش است. سرباز و در اینجا دوباره افسر باید ناسیونال سوسیالیسم را در دل خود با آمادگی ویژه بپذیرند.

از این نگرش ستیزه جویانه، ناسیونال سوسیالیسم از یک زندگی خوب زنانه بیزار است. دشمن فانی خودپرستی و ماتریالیسم است که به زندگی فسق می انجامد. می طلبد: سادگی و صراحت در راه زندگی. دهقان قوی و اصیل و سرباز سخت باید هر آلمانی را برآورده کند،

چه او در شهر و چه در کشور، با اسلحه یا پشت میز کار به مردمش خدمت می کند.

در کنار مبارزه غرور است: غرور به روش سنتی، غرور در عملکرد، غرور در پیروزی بعد از مبارزه. افسر مطیع وظیفه خود را انجام می دهد، اما به عنوان یک انسان مغرور و آزاد. و بنابراین او نیز در برابر خدای خود می ایستد: راست با درخواست قدرت و قدرت تا بتواند به احترام بایستد.

در این نگرش، پایه های نژاد ژرمنی نهفته است، که افسر باید به وضوح نماینده آن باشد. غرور موجه، خلق و خوی نجیب، و رفتار اشرافی از ویژگی های نوع اوست.

ما اقرار به افتخار و وفاداری داریم که هر دو به طور ناگسستنی به هم مرتبط هستند. مفهوم افتخار مرکز وجود آلمانی است.
زندگی اجداد ما حول محور شرافت و شهرت، آزادی، شجاعت و سربلندی می چرخید. زندگی آنها همیشه پاک و عالی بود تا زمانی که عزت اولویت داشت.

«اروپا آلمانی درخشان‌ترین آرمان بشریت را به جهان عرضه کرد: با آموزه ارزش شخصیت به عنوان مبنای همه اخلاقیات، با سرود عالی‌ترین ارزش‌های موجود نوردیک، به ایده آزادی. از وجدان و شرافت .

(آلفرد روزنبرگ، «اسطوره قرن بیستم.») در قرن‌های اخیر، ایده‌های فروتنی و انسانیت به شدت از شرافت آسیب دیده است. پیشوا دوباره افتخار را به نقطه شروع زندگی آلمان تبدیل کرد.

شرافت قانون درونی است، وجدان که همه اعمال و نگرش ما را نسبت به جامعه ملی دیکته می کند. هرگز تنها به خودش مربوط نمی شود، بلکه تفسیر فعلی خود را در رابطه من با جامعه می یابد. مفهوم آلمانی-آلمانی افتخار به نفس اجازه می دهد تا به نفع شرافت مردم در جایگاه عقب قرار گیرد. جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی ما با قوانین زندگی و خونش بر شرافت تکیه دارد، ایده سوسیالیستی خدمت داوطلبانه برای مردم و تلاش برای پاکی و رشد بالاتر خون ما از شرافت ایجاد می شود.

ناموس افسر عزت ملت و عزت اوست
ملت افتخار افسر است.

اما کسی که در بدنش شرافت دارد هرگز رفیقش، مردمش و حتی رهبرش را رها نمی کند.

پس از شرف وفاداری می آید.

بسیاری از چیزهای روی زمین را می توان بخشید، اما یک چیز هرگز نمی تواند بخشیده شود: بی وفایی، وفاداری که به پیشوا قسم خورده ایم باید به همان اندازه مقدس باشد که وفاداری به مردم ژرمن، دانش او در نوع خود، وفاداری به پیشوا. خون، به اجداد و نوه هایمان، وفاداری به طایفه مان، وفاداری به رفیقمان و وفاداری به قوانین تغییر ناپذیر نجابت، پاکیزگی و جوانمردی. در مفهوم والای شرافت و وفاداری، اشراف به عنوان انسان آلمانی خود را نشان می دهد.

ما اقرار به اطاعت می کنیم که بی قید و شرط از بالاترین داوطلبی، از خدمت به جهان بینی ما می آید که آماده هر گونه فداکاری است.

آزادی با عزت می ایستد و سقوط می کند. آزادی ژرمنی را نباید با مفهوم لیبرالیستی آزادی، که به بی ادبی خود شیدایی تنزل می دهد، اشتباه گرفت. آزادی درونی، آزادی وجدان، آزادی روح، آزادی رشد کامل شخصیت به نفع جامعه است.

ما زمانی خود را آزاد می نامیم که بتوانیم از دستورات خود پیروی کنیم
وجود خود، که ما آن را خلق نکردیم، اما آن را از دیگران، یعنی والدینمان به ارث بردیم. بنابراین، مردم احساس آزادی می کنند که محیط سیاسی، فرهنگ و تقوای خود را بر اساس ماهیت نژادی خود و با استفاده کامل از قدرت و توانایی های موروثی خود شکل دهند. بنابراین، هر چه میل به آزادی یک قوم بیشتر باشد، باید شناخت پیوندهای موروثی خود را بیشتر تأیید کند، زیرا تنها در این صورت است که با نهایت توجه به انگیزه های موروثی خود گوش دهد و دنبال کند.

نه در برابر تأثیرات قومی و نژادی بیگانه، بلکه فقط به صدای خون، عقل و احساسش تعظیم کنید.»

Stenge1 -V. Rutkowski:)از قدرت مطلق و

نظم زندگی.)

توتون با اراده آزاد خود از رهبر خود پیروی می کند که همیشه با اراده محافظت از شرافت و آزادی جامعه خونی خود، مردم خود، همراه است. اینکه بتواند برای آزادی ملتش بجنگد و جانش را فدا کند بالاترین افتخار اوست. مرده بهتر از برده! در خارج از مبارزه برای افتخار و آزادی ملت، رابطه رهبر-همکاری رشد می کند، وفاداری و اطاعت آلمانی رشد می کند. تنها او آزاد است که از شرافت روحش در وفاداری وفاداری به رهبر برگزیده برای مردمش مبارزه کند.

فقط در یک مردم آزاد است که او خود آزاد و خوشبخت است.

و همچنین باید خدمت سربازی مرد آلمانی را اینگونه فهمید. ربطی به بازنشانی حقوق شهروندی ندارد، خدمتی داوطلبانه برای عزت و آزادی ملت است. این آزادی اراده، نیروی خلاق بزرگ روح نوردیک است که هم بر فرد و هم بر فرد تأثیر دارد.

ملت اصل نوردیک رهبری و وفاداری ریشه در این اشراف ذهنی دارد.

«شرافت و آزادی، افراد را به دوردست ها راند و

استقلال، به کشورهایی که در آن جا برای اربابان وجود داشت، یا آنها را وادار کرد تا برای استقلال خود در مزارع و قلعه های خود تا آخرین مرد مبارزه کنند. (آلفرد روزنبرگ، "اسطوره قرن بیستم.")

وفاداری، شرافت و اطاعت با هم رابطه بین رهبری و وفاداری را تعیین می‌کنند، رابطه‌ای که مخصوصاً برای انسان ژرمنی بسیار مشخص است، و همیشه برای نیروهای بیگانه که به دنبال آن بودند، عزیز بوده است.

در منطقه ما نفوذ پیدا کنیم، اما اگر می توانست به طور خالص آشکار شود، همیشه مردم ما را قادر می ساخت تا به بزرگترین دستاوردها دست یابند.

شالوده جامعه لاینفک رهبران و پیروان آرمان مشترک، مبارزه مشترک، همان ایمان به یک ایده بزرگ و قدرت آن است: نگاه یکپارچه به جهان، همان ایمان به مردم و رسالت آنها.

اشتراک هدف و ایمان منجر به تمرکز قوی ترین نیروهای اراده می شود که پیروان را ترغیب می کند تا در همبستگی وفادارانه با پیشوا عمل کنند.

رهبر کسی است که می تواند انسانها را شکل دهد و تربیت کند و آنها را از نیروی ایمان خود پر کند و آنها را همراه با الگوی خود به بزرگترین اعمال برساند. یک رهبر، و این بیش از هر چیز در مورد افسر صدق می کند، باید پیروان خود را با الگوی خود، با قدرت شخصیت و با ایمان به رهبر و مردم و به قدرت خود جهان بینی به زنجیر بکشد و آنها را به تبعیت داوطلبانه برساند. آنها را به مشارکت مسئولانه در هدف بزرگ و تا آخرین تعهد الهام بخش ترغیب می کند.

اراده رهبر باید به ایمان پیروان تبدیل شود. این
ایمان به بالاترین رشد قوای معنوی در رهبر و انسان می انجامد.

رهبری آلمان-آلمانی مبتنی بر اصل مسئولیت است که به شخصیت، اراده و توانایی بستگی دارد.

پیشوا:

"هر کس که می خواهد رهبر باشد، نهایت و سنگین ترین را تحمل می کند
مسئولیت با بالاترین مقام بدون محدودیت.» از دیدگاه ارزش های شخصیتی و موفقیت، ناسیونال سوسیالیسم مستلزم اجرای اصل پیشوا و پیرو در سراسر زندگی آلمانی است.

پیشوا:

«بهترین قانون اساسی و شکل حکومت آن است که مطمئناً بهترین اذهان جامعه ملی را به اهمیت و تأثیرگذاری هدایت کند.» ("Mein Kampf.")

جنبه نظامی ناسیونال سوسیالیسم به وضوح در Führerprinzip بیان شده است.

بالاترین نمونه رهبری آلمانی ها، پیشوای ما است.

پیشوا از پی بردن به ارزش‌های والای روحی مردم و ایمان به مأموریت خود و مردمش، قدرت یافت تا از طریق ناسیونال سوسیالیسم، مردمی را که در درون از هم پاشیده و از نظر ایدئولوژیک تقسیم شده، به یک وحدت بزرگ، به پیروانی قدرتمند تبدیل کند. . نمونه او، کردار او و ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیستی، پیشوا و مردم آلمان را به اتحادی جدایی ناپذیر تبدیل کرد.

مثال فویرر از هر افسر آلمانی یک ناسیونال سوسیالیست مومن و با کنار گذاشتن نفس خود، بهترین خدمتگزار مردم و رایش می سازد.

ناسیونال سوسیالیسم همانطور که لیبرالیسم و مارکسیسم معتقدند باید به عقل و عقل متوسل شوند، اما به ارزش های روح و شخصیت متوسل می شوند. نوردیک را بیدار می کند

نیروهای خونی که در ذات هر مرد آلمانی وجود دارد، اما هنوز به دلیل نفوذ نیروهای عقاید خارجی نتوانسته اند به طور کامل رشد کنند.

شخصیت متقاعد کننده و تکان دهنده پیشوا به عنوان خالق این ایده عظیم ناسیونال سوسیالیسم، موفق شد در یک انقلاب فولکلور منحصر به فرد که همه چیز خون آلمانی ها را در بر می گرفت، همه این نیروها را بیدار کند و به کل مردم آلمان منتقل کند. به این ترتیب، نیروها و انرژی های روحی بیدار شدند که مردم آلمان را قادر ساختند که با نگاه قهرمانانه به زندگی، به بالاترین دستاوردها دست یابند.

مردم آلمان پس از هزاران سال مبارزه به خود بازگشتند. شروع به درک قانونی بودن زندگی خود می کند.

آلمانیسم، دنیای اندیشه های شاه بزرگ، ناسیونال سوسیالیسم خط توسعه است. با انقلاب ناسیونال سوسیالیستی، مبارزه مردم آلمان با جهان های عقاید بیگانه تکمیل تاریخی خود را می یابد.

اگر تاریخ خود را به نخستین دوران ماقبل تاریخ ژرمن برگردانیم، مظاهر زندگی انسان ژرمنی زیر را می توان مشاهده کرد:

•رفتار درست، غرورآمیز و خونآگاه او، نجیب خلق و خو و ژیمناستیک رزمندهاش، که در سختی و قاطعیت نظامی و شجاعت رزمی او، در برداشت والای او از شرافت و آزادی، وفاداری و اطاعت و رهبری

•احساس بالای اجتماعی او (خانواده، قبیله، مردم) و تمایل او به انجام هر گونه فداکاری برای این جوامع خونی، آرمانگرایی او.

•رفتار دهقانی او اصیل، قوی، ساده و ساده است
دلبستگی به خاک، عشق او به مکان.

•اراده عظیم او برای خلق و شکل دادن، او را بنیانگذار فرهنگ ها و دولت های غرب و در نتیجه، از دوران باستان تا امروز، عامل تنظیم کننده و تعیین کننده همزیستی مردمان ساخت.

•مذهبی بودن عمیق او

این پایه و اساس ناسیونال سوسیالیسم است. ارزشهای والای انسانیت ژرمنی را ادعا می کند، به موجب آن باید صریحاً تأکید کرد که آرمان گرایی دیدگاه ما ربطی به شور و شوق و خیال ندارد. ناسیونال سوسیالیسم دکترین است

جامعه ملی خونین و خدمت به مردم به عنوان بالاترین قانون اخلاقی برای هر فرد آلمانی. او دکترین خون و شرافت است. یکی از مؤلفه های اصلی آموزش ناسیونال سوسیالیستی، تقاضا برای عملکرد برای ملی است

جامعه و سختی علیه خود

با این دیدگاه بنیادی ایده آلیستی، ناسیونال سوسیالیسم در تضاد آشتی ناپذیری با دیدگاه جهانی ماتریالیسم است که توسط یهودیان و مردم رعیت آنها حمایت می شود.

این جنگ نشان دهنده مبارزه بی امان بین این دو دنیای ایده است.

«ناسیونال سوسیالیسم در واقعیت سیاست دریافته است که ما با قلبی مؤمن و روحی شجاع آن را لازم و درست می بینیم.

این دکترین سرنوشت مردم ماست، تسلط بر دنیای موروثی و محیط زیست است. این اسطوره خون و شرف است. او دوباره چشم ما را به وقایع ضروری خون و خاک معطوف می کند. او افکار، باورها و اعمال ما را دوباره به نظم ابدی دنیای درون ما و جهان اطراف هدایت می کند

ما او به ما این اطمینان و امکان را می دهد که با احترام به قانونمندی قدرت مطلق نفوذ کنیم و نظمی را که ما انسان ها تنظیم و شکل می دهیم مطابق قوانین آن کنیم تا طبیعی و متناسب با زندگی شود. زیرا تنها در این صورت است که آینده مردم ما امن، روشن و قطعی خواهد بود.»

(Stenge1 - V. Rutkowski:)از قدرت مطلق و

نظم زندگی.)

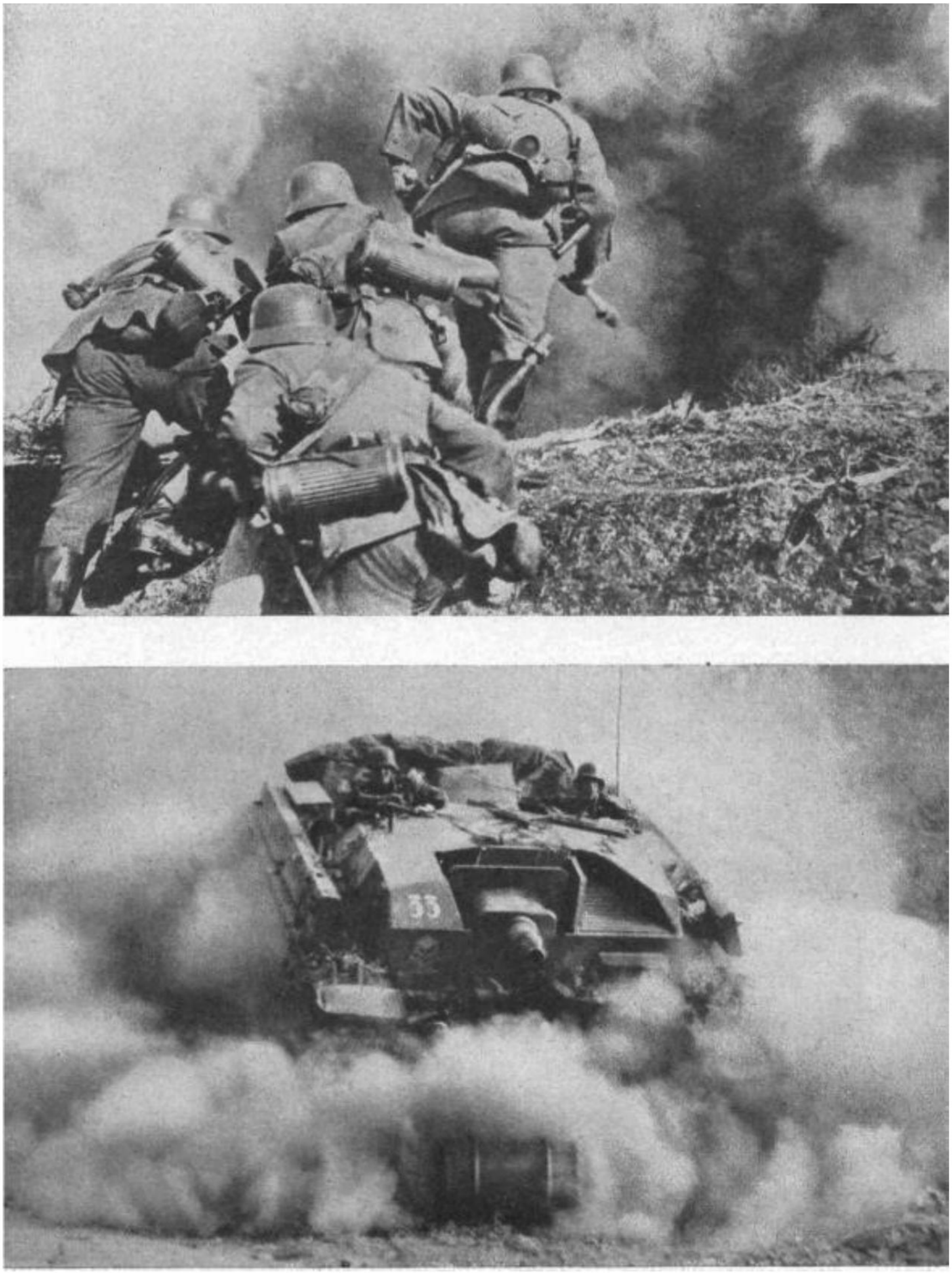
اراده من که تمام تعهد ما به بودن این است که
باور کنید! ایمان من است

درست مثل شما همه چیز در جهان! اما بالاترین
چیزی که خدا در این دنیا به من داده مردم من
هستند! ایمان من در اوست، با اراده خود به او
خدمت می کنم و جانم را به او می سپارم

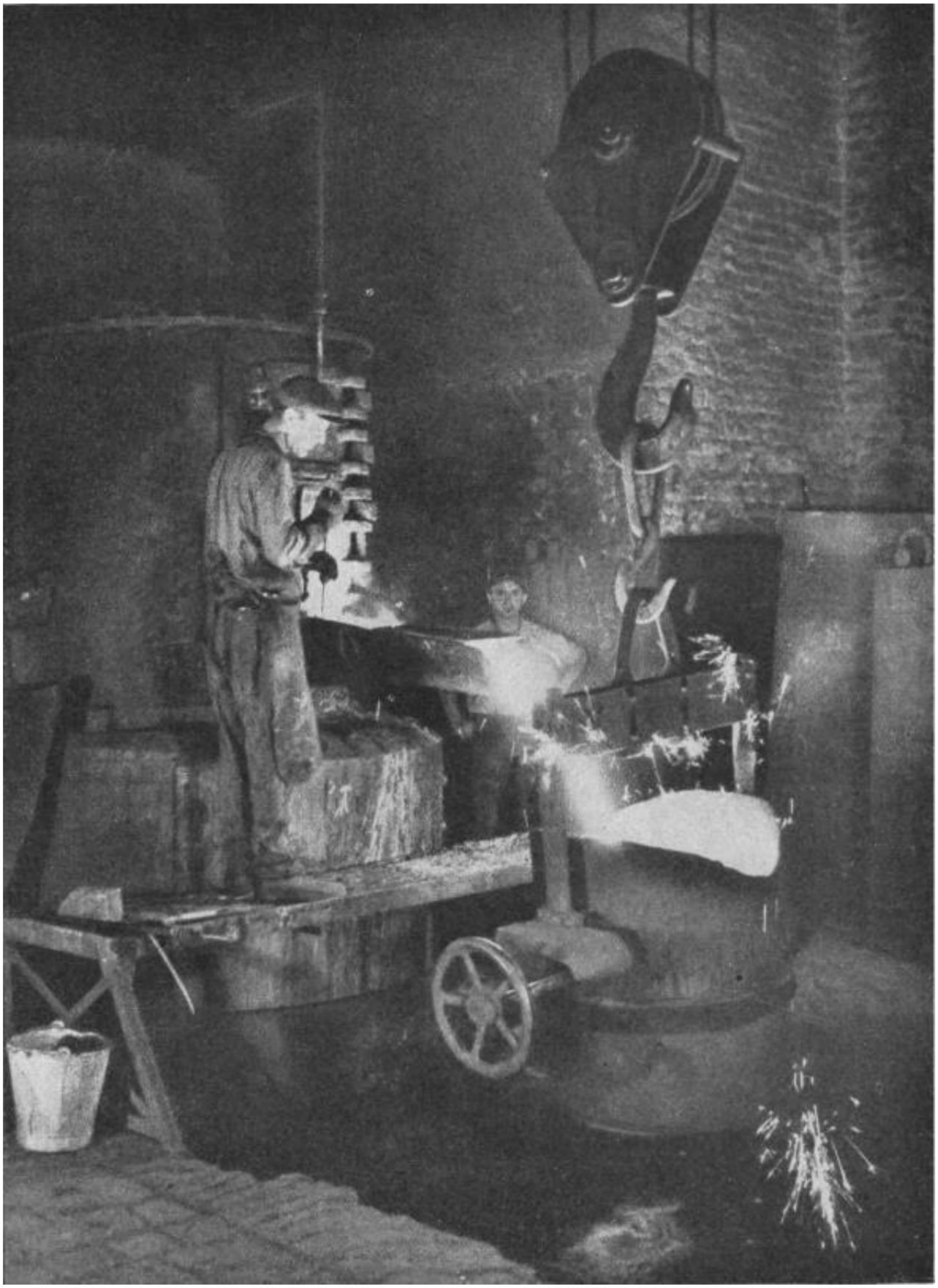
آدولف هیتلر



«هرکس که می‌خواهد زندگی کند، می‌جنگد، و کسی که نمی‌خواهد در این دنیای
مبارزه ابدی بجنگد، لایق زندگی نیست» (آدولف هیتلر)



مبارزه سرباز آلمانی بر سر افتخار و آزادی مردمش است.



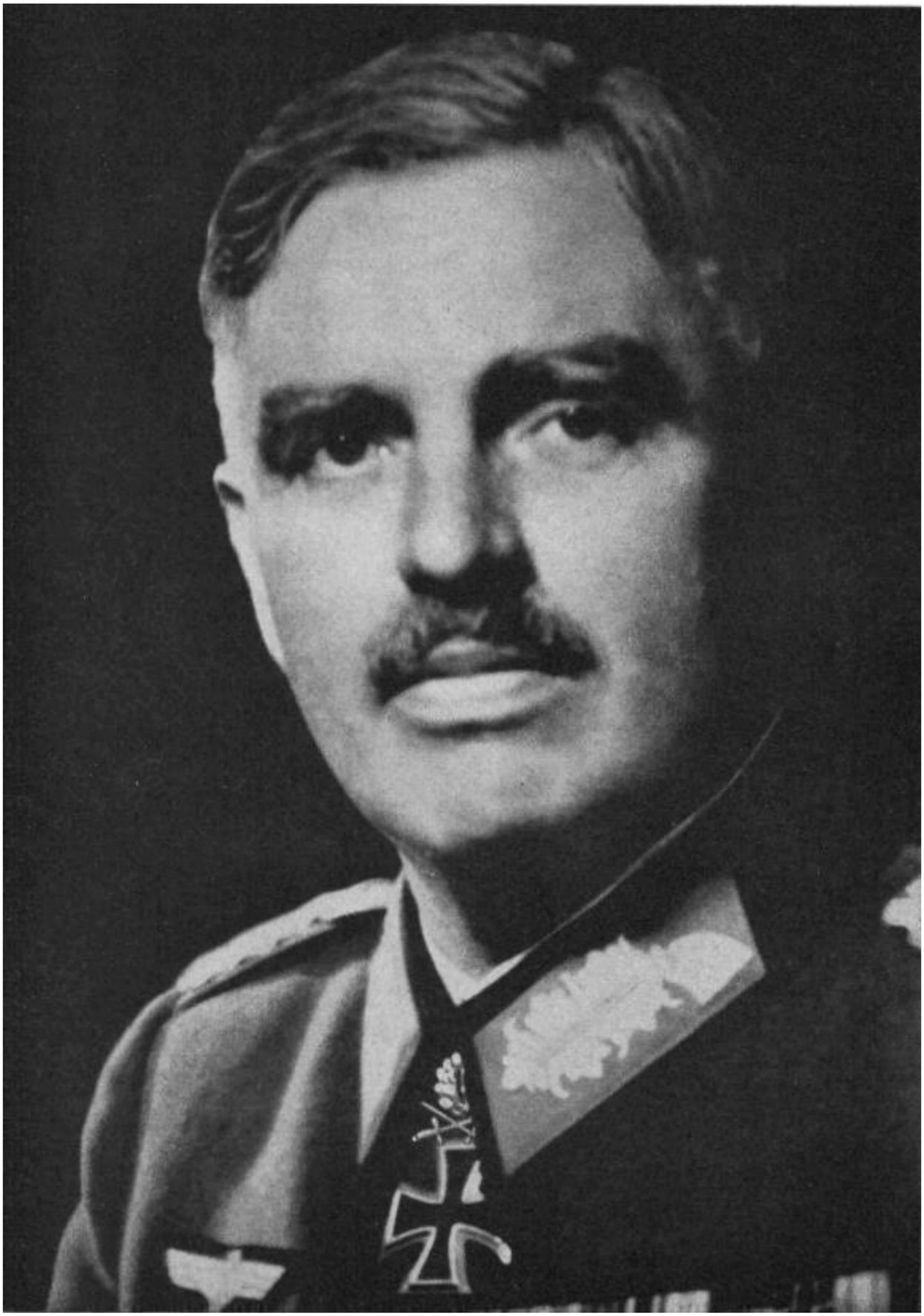
"سوسیالیسم واقعی دکترین سخت ترین انجام وظیفه است"
(آدولف هیتلر)



سرباز اولین سوسیالیست رایش است!



"عظمت مردم همیشه نتیجه ارزش های کل مردان بزرگ آنها بوده است." (آدولف هیتلر)



شخصیت و عملکرد تعیین کننده جایگاه ملت است.

27.چرا ملی

جهان بینی سوسیالیستی ما را ملزم می کند

به قانون خون و خاک؟

ما نه تنها در مبارزه بزرگ کنونی بلکه همیشه و در همه جا برای زنان و فرزندان خود و در نتیجه برای زندگی ابدی مردم خود مبارزه می کنیم. بنابراین، ما باید برای نظم زندگی مردم خود تلاش کنیم که زندگی ابدی آنها را از درون تضمین کند. اما این فقط می تواند دستوری باشد که خون نیکو و ارزشمند را حفظ و ترویج کند، اما خون پست و بیگانه را سرکوب و از بین ببرد، نظمی که باعث رشد طوایف مردم در خاک وطن می شود.

بزرگترین ثروت و گرانبهاترین گنجی که مردم ما در مورد آن ذخایر طوایف کارآمد آن هستند، طوایفی که خون خود را پاک دریافت کردند و در برابر اجداد و اجداد از آنها تعهد داشتند که همیشه به تعداد کافی فرزندان و نوه برای ما فراهم کنند. ، برای ادامه کاری که اجداد آغاز کردند. ماشین آلات، اسلحه ها، تانک ها، زیردریایی ها و هواپیماها را می توان در تعداد بی نهایت زیاد در کارخانه های ما تولید کرد. اما افرادی که قادر به تنظیم صحیح این توپ ها و تانک ها برای استفاده معقول از آنها هستند، فقط می توانند از قبیله های خون خوب ساخته شوند و می توانند ایجاد شوند. به همین ترتیب، دستاوردهای فکری و فرهنگی ما، در واقع اخلاقی که مشخصه مردم ما به طور کلی است، تنها می تواند همان نیروهایی باشد که قبل از حاملان ایجاد آنها

بودند.

ما اکنون چه کرده ایم که این گرانبهاترین گنج یعنی خون نیک آنها را برای مردم خود حفظ کنیم؟ قبل از "سازماندهی مجدد تفکر ما" توسط ناسیونال سوسیالیست Weltanschauung، ما -

مانند بسیاری از مردمان اروپایی دیگر -در ما بسیار بی توجه بودند

رسیدگی به آن که برای خردمندان شبح تهدید کننده مرگ ملی از قبل ظاهر شده بود. و یک بدبین بسیار بزرگ قبلاً "سقوط غرب" را به عنوان یک مسیر ظاهراً ضروری یک قانون تاریخی همیشه تکراری پیشگویی کرده بود. اما ما به ابدیت مردم خود ایمان داریم. ما از قوانین زندگی و تاریخ می دانیم که مردم نمی میرند، بلکه «از دنیا می آیند».

مردمان بزرگ و مهم فرهنگی از بین رفته اند. علت نهایی این کاهش، بی توجهی به مسائل خونی بود. مهمتر از همه، همیشه سه خطر وجود داشت که به اندازه کافی شناخته نشد و با آنها مبارزه نشد: کاهش نرخ زاد و ولد، انتخاب متقابل، و اختلاط نژادی.

از این تجربیات دریافتیم که ملی
جهان بینی سوسیالیستی ما را ملزم به نظم زندگی می کند که بر این خطرات مسلط است:

•آلمان باید دوباره به یک کیندلند تبدیل شود. مهمتر از همه، پیروزی بازوها باید به دنبال پیروزی کودک باشد. اراده نسبت به کودک باید دوباره ترویج شود، به ویژه در خانواده های خوش خون. زیرا اغلب آنها بی سر و صدا مستقیم بودند، کسانی که با محدود کردن عمدی تعداد کودکان شروع کردند. ما باید دوباره به این واقعیت عادت کنیم که تعداد فرزندان چهار، شش و بیشتر، به ویژه در خانواده های طبقه حاکم اعطا می شود، به ویژه پس از اینکه بسیاری از بهترین رگه های خونی ما دوباره در این جنگ، با قهرمانی، قطع شدند. مرگ آخرین نسل زنده برای همیشه و همیشه. افراد قدرتمند و با استعداد رهبری که دیگر نمی توانند از این قبایل متولد شوند، باید دیگران را نیز به مردم ما بدهند.

دو میلیون کشته جنگ جهانی برای مردم آلمان قربانی تلخی بوده است. اما از دست دادن خون بیشتر بود، که در آن زمان از سال 1919 تا 1933، با نگرش مادی گرایانه به کنترل خودسرانه تولد منجر شد:

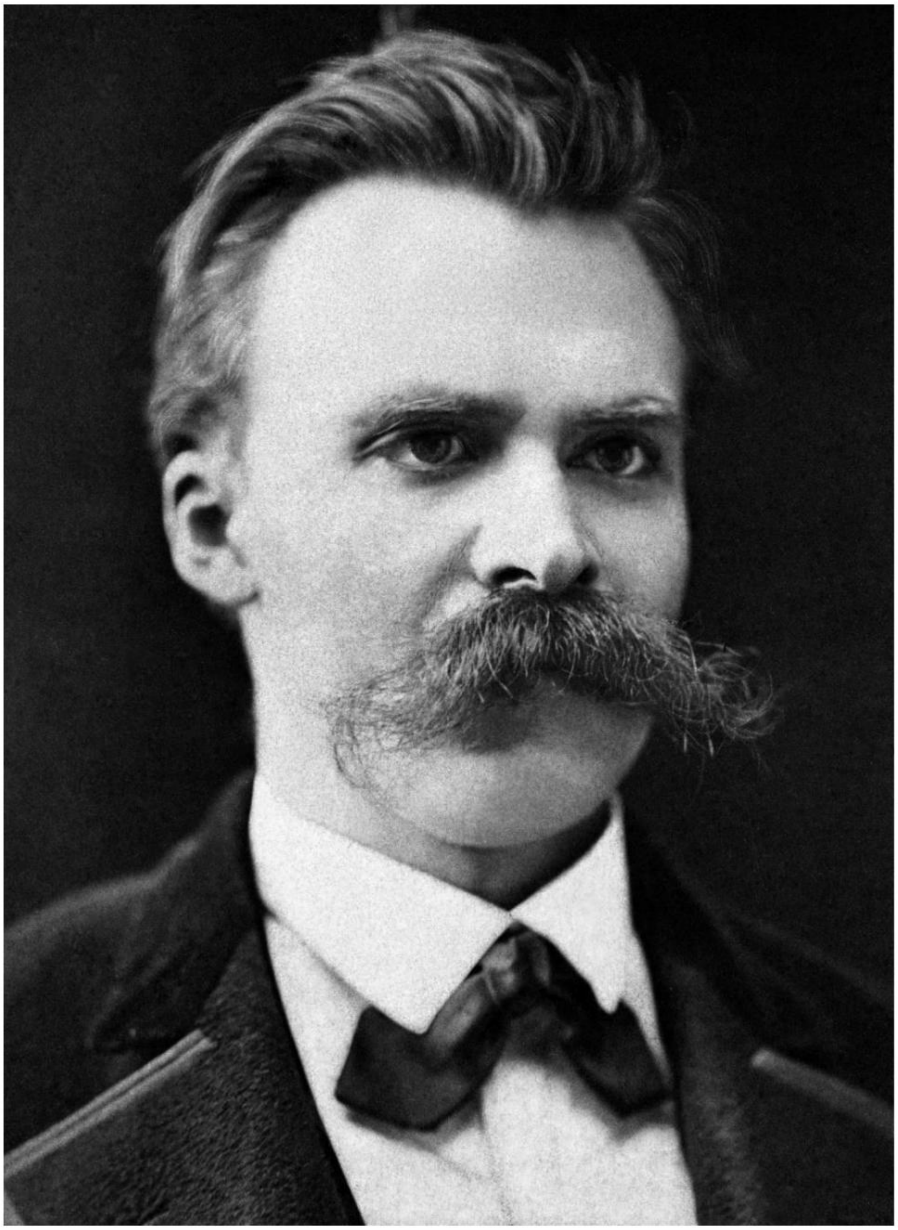
در سال 1905، 2010600 کودک در آلمان با جمعیت 58.6 میلیون نفر متولد شدند. در سال 1932 تنها 978160 کودک از 64.9 میلیون کودک وجود داشت! این به معنای زیان حدود 12 میلیون است

مردم! هر آلمانی می داند چگونه قضاوت کند که غیبت 12 میلیون نفر امروز برای مردم آلمان چه معنایی دارد. علیرغم موفقیت های بزرگ سیاست جمعیتی ما تا کنون (مثلاً در دوره 1934 تا 1940، 2.7 میلیون کودک بیشتر از آنچه در شرایط 1932/33 انتظار می رفت در رایش قدیم متولد شدند)، ما وظیفه داریم. گسترش همه اقداماتی که برای تربیت اراده کودک مناسب است. آمارها شواهدی را برای ما به ارمغان می آورد. اما همه این اقدامات -از وام های زناشویی و برابر کردن بار خانواده تا اعطای صلیب افتخار به مادر آلمانی -تنها نشانه هایی هستند که دولت می تواند راه را نشان دهد. ما باید خودمان و به میل خودمان مسیرها را طی کنیم. مسئله چگونگی ارتباط با کودک در درجه اول یک مسئله نگرش است و نگرش فقط تحت تأثیر آموزش است. بنابراین ما با

یکی از مهمترین وظایف آموزشی ماست و نباید فراموش کرد که هر تکلیف تربیتی که تغییر نگرش درونی کل مردم باشد، تنها زمانی حل می شود که رهبری مردم بهترین الگو را نشان دهد و نگرش لازم را نشان دهد.

علاوه بر اقداماتی که زندگی مردم ما را از نظر تعداد آنها تضمین می کند، کسانی که زندگی مردم ما را از نظر خوبی آنها حفظ کرده و احیاناً بهبود می بخشند، باید اطمینان حاصل کنند که فرآیندهای بیولوژیکی در بدن ملی ما منجر به انتخاب و انتخاب شود. تثبیت خون خوب و عدم انتخاب متقابل. از طریق قوانینی مانند قانون پیشگیری از فرزندان بیمار ارثی یا قانون مقصر بودن زناشویی، تنها از بدترین آسیب ها در این رابطه جلوگیری می شود. عامل تعیین کننده در اینجا باز هم در نگرش خود مردم است، به ویژه در احساس مسئولیت آنها در انتخاب همسر. انتخاب صحیح شوهر تنها راه است

امکان جلوگیری از سقوط ارزش دارایی های یک قبیله بسیار پرورش یافته. نیچه در «زرتشت» خود می گوید: «بله، می خواستم زمین از تشنج بلرزد وقتی قدیس و غاز جفت می گیرند».



و سازنده ساده به پسرش می گوید: پسر چشماتو باز کن ازدواج اسب خریدن نیست! بارها و بارها، خون خوب باید خون خوب را به خون خوب بیابد، و از طریق فراوانی فرزندان نه تنها باید ذخیره خود را حفظ کند، بلکه آن را افزایش دهد.

کودکان؛ اگر تولیدمثل بی بند و بار این خون پست متوقف نشود، و برعکس، همه افراد سالم و ارثی، به ویژه آنهایی که از توانمندترین جنس هستند، ارزش های خانواده و ثروت فرزندان را ابراز نکنند، دیگر چنین نخواهد شد. جلوگیری از خطر انقراض از طریق ضدانتخاب حتی در بین مردم ما امکان پذیر است.

ما باید مردم خود را در جوهر نژادی خود پاک نگه داریم، یعنی از عبور نژادهای بیگانه از خون خوب ما جلوگیری کنیم، یا حتی اجازه دهیم نمونه های خارجی در مردم ما تأثیر بگذارد. "از چیزی که به شما تعلق ندارد، باید از آن اجتناب کنید، آنچه شما را بیش از همه آزار می دهد، نباید رنج بکشید." (گوته)

یک قوم نه تنها با نژادهایی که بدنش را تشکیل می دهند، مشخص می شود، زیرا چهره خاص آن با تاریخ مشترکش، خطراتی که با هم بر آنها غلبه کرده است، زبان مشترکش، طبیعت زیستگاهش و غیره مشخص می شود، بلکه مشخص می شود. پایه های نژادی عامل تعیین کننده هستند. مهمتر از همه، باید به وضوح تشخیص داد که کدام نژاد تأثیر تعیین کننده ای بر کل اخلاق مردم داشته است.

از تاریخ غصب زمین ژرمن ها و تاریخ جمعیت متاخر آلمان، می دانیم که یک جزء خونی در تمام قبایل آلمانی وجود دارد، که بدین ترتیب همه اقوام دیگر را که با این حال به بیان کامل وجود آلمانی نیز تعلق دارند، به هم پیوند می دهد. یک جامعه خونی این خون نوردیک است. در تمام مناطق آلمان، بله، در هر آلمانی، این میراث خون نوردیک دارای نسبت بالایی است که همیشه از ویژگی های نژادی بیرونی قابل خواندن نیست، اما از شخصیت و عملکرد مردم آلمان قابل تشخیص است. این سهم خون نوردیک و در نتیجه سهم روح در تمام گائون آلمان و همه مردم آلمان، به اصطلاح، همان باند موجی است که همه ما می توانیم فرستنده های خود را روشن کنیم و

گیرنده‌ها و به کمک آن‌ها می‌توانیم با همه ارتباط برقرار کنیم، مخصوصاً در مورد آنچه در نظر می‌گیریم

معمولی، آلمانی برای اخلاق مردم آلمان -
تاریخ این را به وضوح به ما می آموزد -بر اساس نگرش روح اجداد آلمانی ما، یعنی روح نژادی مردم عمدتاً نوردیک شکل گرفته است. بنابراین، به خاطر حفظ مردم ژرمن، و نه به دلیل «شیدایی نژادی»، بسیار مهم است که از کوچک شدن دامنه موج فوق الذکر با کاهش خون به حدی جلوگیری شود که دیدگاه ها برابر باشد. و عقاید و در نتیجه توسعه ساده و درست گونه ای مردم ما دیگر امکان پذیر نیست.

پیشوا:

«تمام دیدگاه‌های جهان که از نظر تاریخی قابل تشخیص هستند، فقط قابل درک هستند در ارتباط با اهداف زندگی و نگاه به زندگی نژادهای خاص. او (ناسیونال سوسیالیسم) می داند که محدوده طبیعی توانایی های ما با تقسیم نژادی درونی مردم ما تعیین می شود. اما آرزو می‌کند که رهبری سیاسی و فرهنگی مردم ما چهره و بیان آن نژادی را داشته باشد که با قهرمانی‌اش، به دلیل خلق و خوی خود از مجموعه‌ای از اجزای مختلف، در وهله اول مردم آلمان را خلق کرد. بر اساس این درک که در درازمدت تمام آنچه ایجاد شده است تنها توسط همان نیروهایی که قبلاً حاملان خلقت بوده اند قابل حفظ است، ناسیونال سوسیالیسم به جوهره مردم آلمان از آن مؤلفه ها تبدیل خواهد شد تا نفوذ غالب و بیشترین تأثیر را داشته باشد. تأثیر قابل مشاهده ای که تشکیل بدن ملی آلمان ما را در طول قرن ها الهام گرفته و انجام داده است.

بنابراین برای حفاظت از زندگی ابدی مردم خود ما باید تقاضا کنیم: فرزندان بیشتری، اما فقط فرزندانی که بتوانیم پاسخگوی اجداد خود باشیم. در شهر و روستا، جنس های سخت، قوی و نجیب باید دوباره رشد کنند.

در اینجا لازم است در مورد مفهوم پرورش که گاهی به آن لبخند می زند، گاهی انتقاد می شود، بگوییم.

ایده پرورش چیزی بود که اجداد ما بدیهی می دانستند! بر اساس آداب و رسوم آن زمان، سران خانواده یا طایفه بهترین و زیباترین هر دو را تعیین می کردند

جنسیت برای ازدواج از ابتدا امروزه این رسم دیگر ملک رایج نیست. بنابراین افسر باید هنگام انتخاب همسر و وظیفه سران خانواده و در جاهایی که دوباره حضور دارند، بزرگان قبیله، با شرم آورترین حالت مراقب پاکی باشد، خود را با فکر پرورش خون بالاتر هدایت کند. از خون ناسیونال سوسیالیسم برای توسعه بالاتر مردم تلاش می کند. بحث خون است! در این رابطه باید به کسانی که در امکان پرورش شک دارند پاسخ داد که در جایی که اراده وجود داشته باشد هیچ چیز غیر ممکن نیست و بدبینان هرگز دنیا را تکان نداده اند! اما مهمترین قانون اساسی برای نظم زندگی مردم ما این است: اخلاق چیزی است که برای حفظ نوع مردم آلمان مفید است. آنچه غیراخلاقی است آن چیزی است که با حفظ گونه مردم آلمان منافات دارد.

پیشوا:

شاید برای اولین بار از تاریخ بشریت، این درک در این کشور صورت گرفته است که از بین تمام وظایفی که برای ما تعیین شده، والاترین و در نتیجه مقدس ترین آن برای انسان، حفظ خون خدادادی است. گونه ها

برای اولین بار در این پادشاهی، ممکن است انسان به عطای دانش و بینش داده شده از سوی خداوند متعال در مورد مسائلی که برای حفظ موجودیت آن ضروری است، عمل کند. علم برای آن، این است که همه خطاها و اشتباهات انسان وابسته به زمان است و بنابراین می توان دوباره آن را اصلاح کرد، به جز یک چیز: اشتباه در اهمیت

حفظ خون، نوع او و در نتیجه شکلی که خدا به او داده است و شکلی که وجود خدادادی به او داده است.»

(آدولف هیتلر)

رایش آلمان باید یک امپراتوری دهقانی باشد وگرنه نابود خواهد شد. این مطالبه ربطی به سیاست یک جانبه جایگاه اجتماعی ندارد، بلکه تنها نتیجه لازم از مطالعه قوانین زندگی و تاریخ است. زیرا سرزندگی مردمان ژرمن تنها در صورتی تضمین می شود که آنها -مانند جنگلی در درختانش -محکم در خاکی که زیستگاه آنها توسط تعداد به اندازه کافی از قبیله های دهقانی نیرومند را تشکیل می دهد، ریشه دار بمانند. ما همه از نوادگان کشاورزان آلمانی هستیم که در زمان تصرف زمین، خاک عامیانه ما را به فرهنگ تبدیل کردند و اخلاق مردم آلمان در نهایت از نگرش روح آنها برخاستند.

هر آنچه در مردم ما واقعاً برای حفظ گونه ها ایجاد شد، برخاسته از این نگرش روحی روستایی-آلمانی است و باید امروز هم برای ما یک قانون اجباری باشد، حتی اگر مطابق با ضروریات زمان اصلاح شود. این بدان معنا نیست که همه ما باید دوباره دهقان شویم، بلکه به این معنی است که باید جلوی شهرنشینی بی بند و باری نگرش ها را بگیریم که همیشه منجر به رویگردانی از قوانین زندگی می شود و باید اقدامات قانونی مناسب را انجام دهیم. برای زنده نگه داشتن دهقانان به عنوان منبع تغذیه، خون و فرهنگ برای مردم ما. تا زمانی که مردم ما چنین دهقانی دارند -تاریخ هم این را به ما می آموزد -آنها حتی بر بزرگترین تلفات خونی از طریق جنگ هایی که مجبور به انجام آن بودند در مدت نسبتاً کوتاهی غلبه خواهند کرد.

به همین دلیل است که رایش علاوه بر فعالیت صنعتی، برای فضایی که ما به آن نیاز داریم می جنگد تا دوباره به یک مردم دهقانی قوی تبدیل شویم.
پیشوا:

"مطمئن باشید که قدرت مردم ما پایه های خود را نه در مستعمرات، بلکه در خاک وطن در اروپا دریافت می کند!

اگر امپراتوری قادر به دادن همه چیز نیست، هرگز امپراتوری را امن در نظر نگیرید

پله مردم ما قطعه زمین خود را برای قرن های آینده!

هرگز فراموش نکن که مقدس ترین حق در این دنیا حق زمینی است که انسان می خواهد خود را بسازد و مقدس ترین قربانی خونی است که برای این زمین می ریزد! این رسم در مورد پسران اجداد ما صدق می کرد:

اولی مزرعه را گرفت، دومی سرریز را گرفت، سومی را بلند کرد

سرزمین جدید

منطقه شهری همچنین شهر را به نزدیکی خود به طبیعت و تفکر واقعی دهقانی باز می گرداند و بخشی از پسرانش را به زمین باز می گرداند.

و برای شهر باید یک بار درخواست دهد: اولی ارث را می گیرد، دومی سرریز را می گیرد، سومی زمین را افزایش می دهد. بنابراین، همه قبیله ها می توانند دوباره در خاک بومی خود ریشه کنند.

"ایده خلاق واقعی آزادی تنها زمانی می تواند به طور کامل شکوفا شود که آنها هوایی برای تنفس و زمین برای کشت داشته باشند. بنابراین یک افتخار زنده فقط در ملتی که فضای زندگی کافی دارد مدام در کار است و عمیق تر: در جایی که فکر افتخار ملی برمی خیزد، در آنجا تقاضای فضا طنین انداز می شود، بنابراین، نه یهودیان و نه روم، که با خاک بیگانه هستند، ایده شرافت را نمی شناسند یا بهتر: زیرا آنها این ایده را نمی دانند. بنابراین، اشتیاق به زمین های زراعی، که نسلی قوی و شاداب بذر پربار خود را در آن می کارند، برای آنها کارساز نیست.

بنابراین، با شمشیر و گاوآهن برای افتخار و آزادی، لزوماً فریاد نبرد نسل جدیدی است که می‌خواهد رایش جدیدی را تأسیس کند و به دنبال معیارهایی است که در آن می‌تواند عملکرد و تلاش‌های خود را به‌طور ثمربخش قضاوت کند. این فراخوان ملی گرایانه است. "و سوسیالیست"

(آلفرد روزنبرگ،

اسطوره قرن بیستم.)



«کسی می‌خواهد... فداکاری و شجاعت، شجاعت، وفاداری، ایمان و قهرمانی، و بخشی از مردم که این فضایل را از آن خود می‌نامند، جلو خواهند آمد.

(آدولف هیتلر)



خون ژرمن ها در این زمین به تدریج به فرسودگی خود نزدیک می شود، مگر اینکه خودمان را بالا بکشیم و خود را آزاد کنیم.

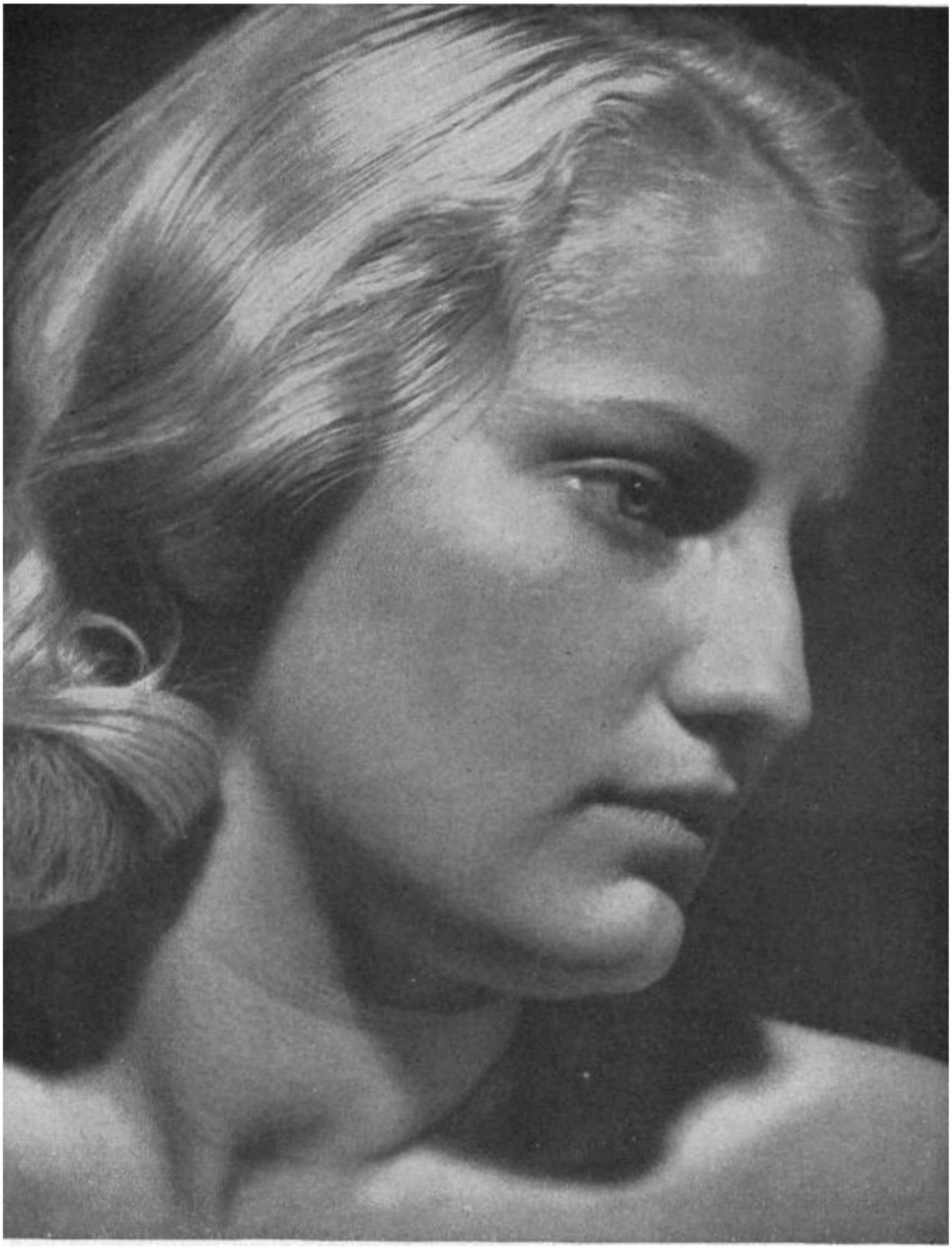
(آدولف هیتلر)



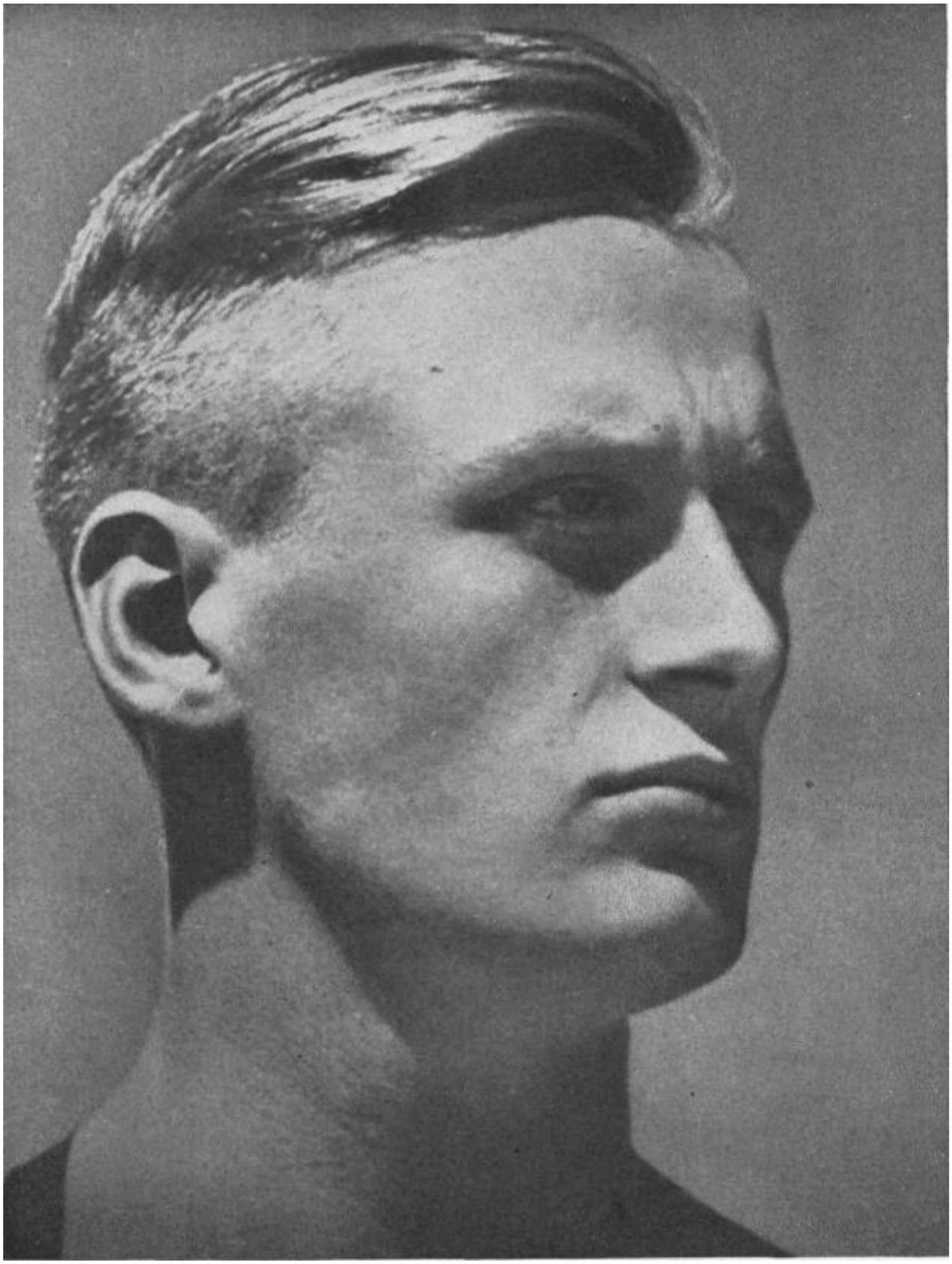
ازدواج نیز نمی تواند به خودی خود یک هدف باشد، بلکه باید در خدمت یک هدف بزرگتر، تولید مثل و حفظ گونه و نژاد باشد. فقط معنی و هدفش همینه (آدولف هیتلر)



"هر مردمی فقط بهترین و نجیب‌ترین خواهند شد و با انتخاب قوی‌ترین و زیباترین قبیله خود و اجازه دادن به آنها در کنار هم تولید مثل می‌توانند بهترین و نجیب‌ترین را تولید کنند." (ارنست موریتز آرنت)



"من پیروزی شما و آزادی شما را در آرزوی فرزندی می خواهم. شما باید یادبودهای زنده ای
برای پیروزی و رهایی خود بسازید.
"تو باید فراتر از خودت بسازی"
(نیچه)



«اما ابتدا باید خودت برای من ساخته شوی، با زاویه راست در جسم و روح. نه تنها خودت را می‌کاری، بلکه بالا می‌روی. برای این منظور باغ ازدواج به تو کمک خواهد کرد.» (نیچه)



"ما هیچ گناهی به ارث نبرده ایم، و هیچ گناهی بر ما نیست؛ ما به عنوان وارث خون اجدادمان،
گوشت آفتابی خدا را حمل می کنیم. (Tons Vormann)

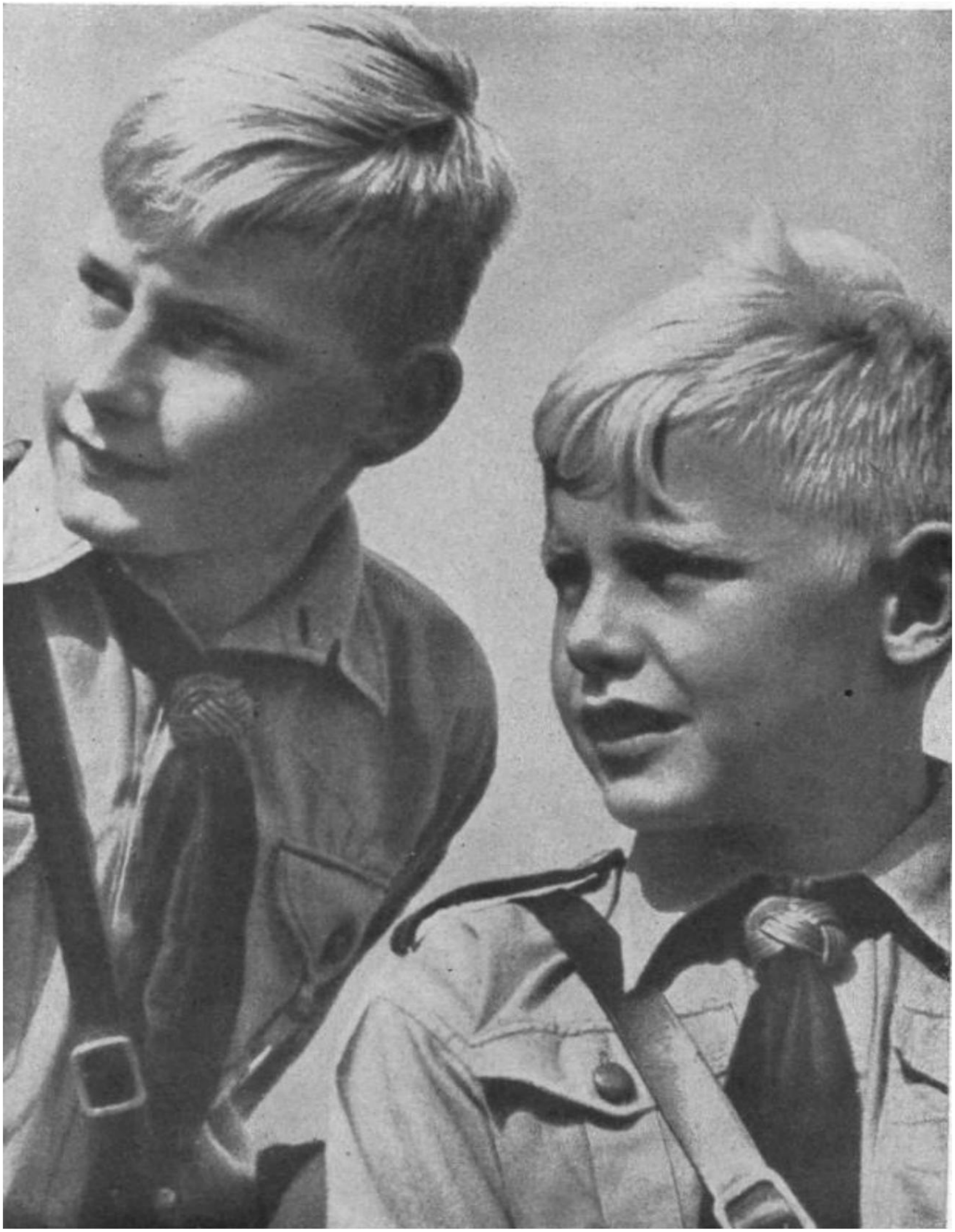


«برای دیدن خدا راهی جز جستجوی او در فرزندانش نیست».
(لاگارد)

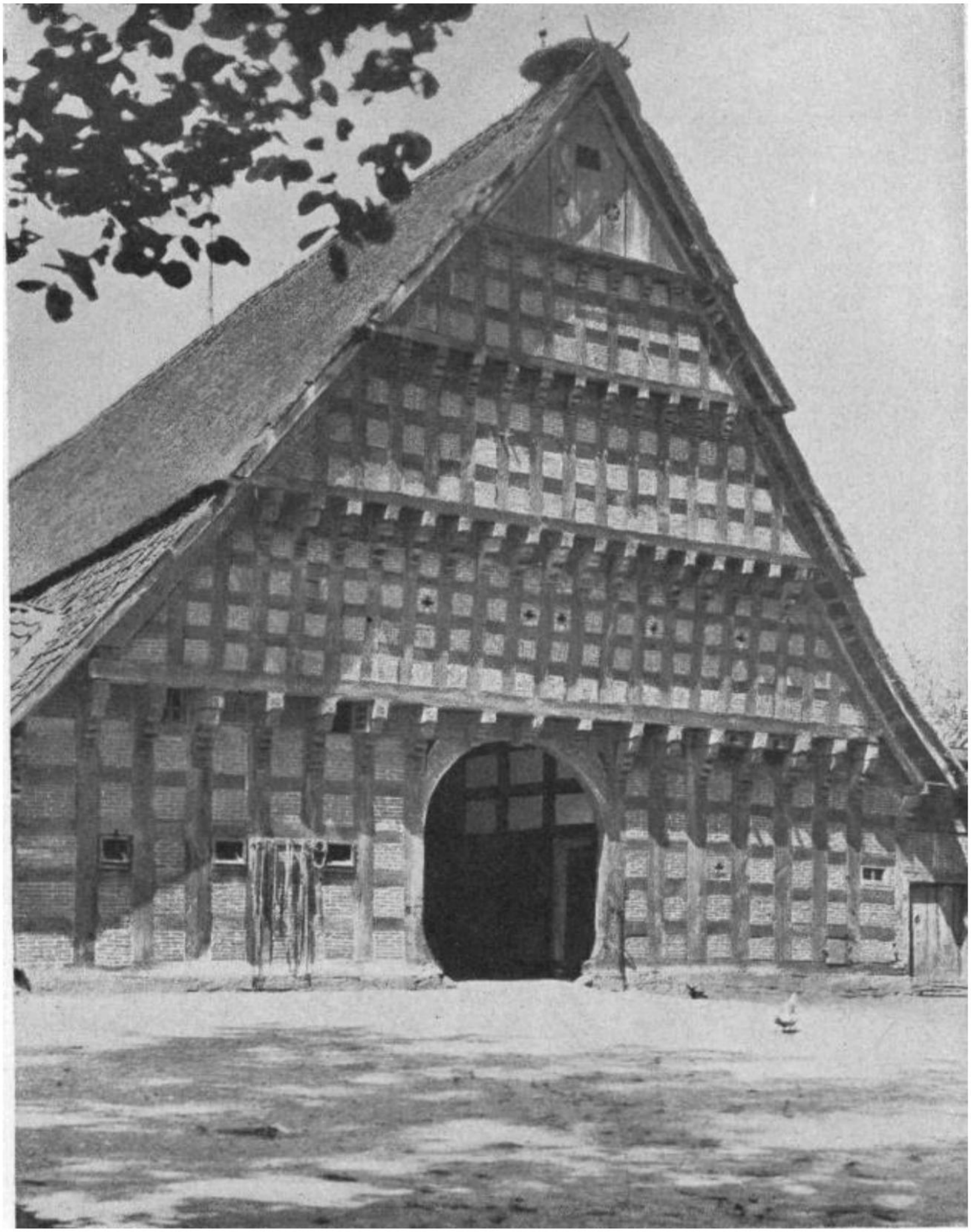


من موفقیت کارمان را با رشد جاده ها نمی سنجم. من آن را با کارخانه‌های جدیدمان نمی‌سنجیم، آن را با پل‌های جدیدی که می‌سازیم، و یا با تقسیم‌بندی‌هایی که ایجاد می‌کنیم، نمی‌سنجیم، اما در خط مقدم قضاوت درباره موفقیت این کار، کودک آلمانی است، جوانان آلمانی. . وقتی این رشد کرد، می دانم که مردم من از بین نخواهند رفت و کار ما بیهوده نخواهد بود.

(آدولف هیتلر)



جوانان ما شاد و سرسخت خواهند بود، جنگیدن را زود تمرین می کنند، آنچه را که ما برای
آن می جنگیم شکل می دهند.



«تا زمانی که مردم بتوانند به سمت دهقانان قوی عقب نشینی کنند، مردم جدیدی خواهند کشید
قدرت از آن دوباره و دوباره. (آدولف هیتلر)



حتی شهرنشین، اگر می‌خواهد حامل مردم و فرهنگ بماند، باید دهقان بودن را بیاموزد:
اصیل، قوی، طبیعی، ساده و سخت.



تنها یک فضای به اندازه کافی بزرگ در این زمین آزادی وجود را برای مردم تضمین می کند. (آدولف هیتلر)



در سوسیالیسم واقعی، جبهه و میهن در مبارزه مقدس برای وجود ابدی مردم ما و رایش به رقابت می پردازند.

.28ما از چه چیزی می فهمیم سوسیالیسم؟

کلمه سوسیالیسم از socius = رفیق، جامعه گرفته شده است. در این صورت سوسیالیسم تصوری است که فرد از نظم زندگی مشترک افرادی دارد که «پیوسته اند»، یعنی به یک جامعه یا جامعه پیوسته اند. بسته به اینکه کدام جامعه بالاترین ارزش را قائل است، ممکن است ایده های کاملا متفاوتی با اصطلاح "سوسیالیسم" مرتبط شود. سوسیالیسم برای ما شکل خاصی از نظم «مردم» است، که شاید بتوانیم آن را به بهترین وجه به عنوان Volksgenossenschaft ترجمه کنیم، که در آن وضعیت حقوقی فرد در مسائل تعیین کننده به دهقان بودن یا کارگر بودن او بستگی ندارد. کارمند دولتی یا کارمند، صنعتگر یا دانشمند، اما در درجه اول به این موضوع که آیا او رفیق مردم است یا نه.

با این حال، هر سفارش نیاز به یک استاندارد ارزیابی دارد که بر اساس آن رتبه های مختلف داخل سفارش تعیین می شود. در

دولت رفاه آلمان، این استاندارد تنها می تواند عملکرد فرد برای مردمش باشد.

پیشوا:

ما دولتی را در ذهن داریم که در آن هر موقعیتی در آینده توسط تواناترین پسر مردم ما، فارغ از اینکه از کجا آمده، پر خواهد شد؛ حالتی که در آن تولد هیچ است و دستاورد و توانایی همه چیز است.»

بنابراین سوسیالیسم ربطی به برابری طلبی کسل کننده ندارد. این شکل از نظم مردمی که توسعه کامل آن تنها با جنگی که به ما تحمیل شده بود متوقف شد، دوباره احیا شده است.

به کارگر آلمانی و همچنین دهقان آلمانی احترام بگذارد و او را به عنوان عضوی کامل از جامعه ملی آلمان قرار دهد. در دولت رفاه آلمان با هر کارگر خلاق، چه کارگر پیشانی و چه کارگر مشتی، به یک اندازه رفتار می شود. جهان سرمایه داری بورژوایی در این وظیفه شکست خورده است. او معتقد بود که می‌توان آن را با اصلاحات اجتماعی به‌اصطلاح به دست آورد، که هدف اصلی پروژه درمان بدترین افراط‌های نظم اقتصادی سرمایه‌داری با صدقه بود. حتی آموزه های شفقت و رحمت می تواند آسیب های اجتماعی را که توسط دیدگاه مادی یهودیان به زندگی و اقتصاد ایجاد شده بود کاهش دهد. ایده های صدقه و رحمت در ناسیونال سوسیالیسم با وظیفه هر قربانی برای دفاع از جامعه مخالف است.

یک راه حل واقعی تنها از طریق یک دگرگونی واقعی انقلابی در خود نظم عمومی ممکن بود. زیرا کارگر به ترحم نیاز ندارد، بلکه به قانون و عدالت نیاز دارد. من هر دو را در دولت ناسیونال سوسیالیست یافته ام. و این موفقیت عظیم، به ویژه کشورهای پلوتوکرات را چنان هوشیار ساخت که در صورت پیروی از این نمونه، باید از فروپاشی سازمان های خود برای استثمار جهان بترسند. از این رو نفرت آنها از آلمان ناسیونال سوسیالیست، که تنها یک دلیل دیگر برای ماست که چقدر در مسیر درست هستیم. همین نفرت، به ویژه توسط یهودیت برانگیخته شد، که منجر به آغاز جنگ کنونی شد. به همین دلیل است که این جنگ در مورد سوسیالیسم آلمانی و آزادی شکل دادن به نظم ملی ما بر اساس طبیعت خودمان است.

اما در اینجا تأکید می شود: برای ما سوسیالیسم تنها به معنای حل مسئله کارگری نیست، بلکه به معنای گردهم آمدن همه رفقای ملی آلمان در یک اجتماع واقعی زندگی است، به معنای حفظ و توسعه بیشتر مردم بر اساس قوانین رشد ذاتی گونه

.29ناسیونال سوسیالیسم چه چیزی برای مردم آلمان به ارمغان آورد؟

ناسیونال سوسیالیسم پس از زوال آلمان در سال 1918 تولد دوباره خود را به ارمغان آورد. زندگی آلمان را مطابق با خون ما سازماندهی مجدد کرد. آدولف هیتلر آلمان را از شرم ورسای خارج کرد و "رایش" را ایجاد کرد. او در او تمام قبایل خون آلمانی را متحد کرد.

Volksgemeinschaftآلمان ایجاد شد. اصل اساسی این است: «منافع عمومی بر منفعت شخصی مقدم است، شرایط بیرونی جامعه ملی با انحلال همه فدراسیون‌های منفعت، ممنوعیت و انحلال خود احزاب و فدراسیون‌های سیاسی، اتحاد انجمن‌ها ایجاد می‌شود.

پیشوا:

ادای تکلیف: یعنی نه برای رضایت خود، بلکه برای خدمت به عموم مردم. ما گرایش بنیادی را که از آن چنین کنشی رشد می‌کند -بر خلاف خودخواهی، منفعت شخصی -ایده‌آلیسم می‌نامیم.

با این، ما فقط توانایی فرد را برای فدا کردن خود برای تمامیت برای همنوعان خود درک می کنیم. (مین کمپف)

مطالعات نژادی اساس ساخت و ساز ساخته شده است

مردم و اظهار می دارند که همه ارزش ها و همه دستاوردهای فرهنگی و تاریخی وابسته به نژاد است

شرایط، به دارایی ارثی. آموزه برابری همه انسانها با دکترین مخالفت شد

نژاد

مسئله نژادی برای مردم آلمان به مسئله زندگی تبدیل شد. بنابراین، خواسته اصلی ناسیونال سوسیالیسم نیست

فقط برای حفظ میراث نژادی مردم آلمان اما برای ارزش گذاری آن.

آگاهی نژادی بیدار شده باید به غرور نژادی تبدیل شود!

اقداماتی توسط رهبری ناسیونال سوسیالیست اتخاذ شد: قوانین برای محافظت از سلامت ارثی مردم آلمان، قانون برای جلوگیری از تولد فرزندان مبتلا به بیماری ارثی، قانون برای پاک نگه داشتن خون، قانون حمایت از خون آلمان و شرافت آلمان، بیدار کردن اراده برای خانواده. و کودکان، مبارزه با کاهش زاد و ولد (وام ازدواج، همسان سازی خانواده)، سازمان امداد مادر و فرزند، فعالیت اسکان، Heimstätten Amt، ارتقای سلامت عمومی از طریق اقدامات مدیریت بهداشت.

پیشوا:

«برنامه ناسیونال سوسیالیستی ما جایگزین مفهوم لیبرال فرد و مفهوم مارکسیستی بشر، مردم خون‌بسته و خاک‌بسته است، جمله‌ای بسیار ساده و بی‌معنی، اما با پیامدهای عظیم، شاید برای اولین بار از تاریخ بشر وجود داشته است، در این کشور دانش به سمت این سوق داده شده است که از همه وظایفی که بر عهده ما گذاشته شده است، شرافتمندانه ترین و در نتیجه برای انسان مقدس ترین حفظ خدا از نوع خونی است».

دهقانان به ویژه به عنوان منبع زندگی برای مردم آلمان تبلیغ می شوند. قانون Reichserbhof کشاورز را دوباره به کلوخ خود می بندد. پیوند خون و خاک زندگی مردم آلمان را تضمین می کند. تامین محصول از زمین از طریق تنظیم بازار و قیمت، تامین مواد غذایی برای مردم (نبرد تولید)، پیشوا:

"رایش سوم یک امپراتوری دهقانی خواهد بود،

یا مانند امپراتوری های هوهنشتاوفن و هوهنزولرن از بین خواهد رفت.

کارگر: از دیدگاه مارکسیستی لیبرال به سیر کار، «روح کار» آلمانی، اشرافیت کار، و شرافت کارگر احیا می شود. کارگر یدی از اعتباری مشابه سرکارگر برخوردار است. اول ماه مه یک تعطیلات ملی به عنوان "روز ملی کارگر" اعلام شده است.

6.5میلیون کارگر کار و نان می گیرند.

پیشوا:

من هیچ افتخاری در زندگی ام بیشتر از این نخواهم داشت که بتوانم در پایان روزهایم بگویم که کارگر رایش آلمان را به دست آورده ام. سیاست اجتماعی دولت ناسیونال سوسیالیست علاوه بر تحقق حق کار، اقداماتی را انجام داده است که برای تضمین رشد کامل شخصیت مناسب است.

عملکرد و شخصیت هر آلمانی را قادر می سازد تا پیشرفت کند.

برای این منظور، این امکان ایجاد شد تا راه را برای همه هموار کنیم
آلمانی برای پیشرفت از نظر توانایی، عملکرد و شخصیت:

هر کسی بدون توجه به تحصیلات می تواند افسر شود، امروز هر پسر توانا تحصیلات عالی رایگان دریافت می کند (موسسات آموزش ملی سیاسی، مدارس آدولف هیتلر، Hauptschulen)،همین امر در مورد تحصیلات دانشگاهی و مشاغل رهبران سیاسی مطالعات Langemarck، Ordensburgenصدق می کند.

قانون نظم ملی کار، مخالفت کارفرما و کارمند را با جامعه رهبران و پیروان جایگزین می کند.

جبهه کارگر آلمان همه افراد خلاق را شامل می شود: کارگران و کارآفرینان، کارگران یقه سفید و تاجران، حدود 18 میلیون کارگر.

سایر اقدامات اجتماعی مانند برنامه ریزی فضایی، اسکان، بهداشت و ایمنی شغلی، امنیت اجتماعی، رفاه اجتماعی، زیبایی کار و ترتیبات تعطیلات، .KdFکمک به

زندگی خالق را روشن و زیبا کند و نیروی کار را افزایش دهد.

اقتصاد به معنای ناسیونال سوسیالیستی بازسازی شده است. از تفکر سرمایه داری لیبرال جدا می شود و در خدمت مردم قرار می گیرد. در طی پنج سال، درآمد ملی افزایش یافت

45.2میلیارد به 68میلیارد و درآمد مالیاتی سرانه از RM 6.6در سال 1932به RM 14در سال 1937 افزایش یافت.

عرضه مواد غذایی تضمین شده است. کنترل تولید و مصرف توسط دولت

این برنامه چهار ساله همچنین آلمان را تا حد زیادی از واردات از خارج از کشور در تهیه مواد خام معاف کرد. اقتصاد ملی از اقتصاد جهانی مستقل می شود. مقررات بازار داخلی به آزادی تجارت خارجی منجر می شود.

ایده اقتدار، اصل رهبری و وفاداری زندگی آلمان را تعیین می کند.

ساخت جدید ایالت: .Führerstaatکارکنان

مسئولیت در تمام پست ها شرافت، وفاداری، شخصیت، عملکرد و اطاعت دوباره به ارکان اساسی زندگی آلمانی ارتقا یافت.

پیشوا:

ما هرگز فراموش نخواهیم کرد که مجموع همه فضایل و همه قدرت ها تنها زمانی می تواند مؤثر واقع شود که تابع یک اراده و دستور باشد.»

"رهبری منضبط: ... اراده وحشی فرد را رام می کند تا به اراده بی بند و باری دست یابد."

اتحاد حزب و دولت NSDAPحامل مفهوم آلمانی دولت (قانون به حزب و دولت امن) می شود. حزب هسته ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیستی و مخزن رهبران حزب و دولت است.

ایجاد دولت واحد. حقوق حاکمیت کشورها (دولت های آلمان) به رایش منتقل می شود. تابعیت رایش جای تابعیت قبلی را می گیرد.

نه هر دولتی جزئی ستون رایش است، «بلکه تنها ستونها همین هستند

مردم آلمان و جنبش ناسیونال سوسیالیست» The)

پیشوا، اعلامیه در افتتاحیه کنگره حزب (1933

فرهنگ دوباره آلمانی می شود، هر چیزی که با ذات خود بیگانه است از زندگی فرهنگی حذف می شود و اساس یک

سطح بالایی از توسعه فرهنگی ایجاد می شود. همه هنرمندان در اتاق فرهنگ رایش گرد هم آمده اند.

پیشوا:

ما نمیتوانیم احیای دوباره مردم آلمان را تصور کنیم، اگر نگوییم تجدید حیات

فرهنگ آلمان و به ویژه هنر آلمان" (در 16اکتبر 1933، در مونیخ)

پیشوا آزادی سیاست خارجی را با خروج از جامعه ملل و عزت مردم آلمان احیا کرد.

در 14اکتبر 1933آدولف هیتلر در برابر تهدید بیگانگان از جامعه ملل خارج شد! فقط تعداد کمی از رفقای او تصوری از ماهیت خطرناک وضعیت داشتند. شجاعت و عزم پیشوا در یک ساعت دشوار به او پیروزی بخشید.

در مارس 1935، مردم آلمان با معرفی Wehrpflicht، حاکمیت نظامی خود را بازیافتند.

در ژانویه 1935سرنوشت منطقه سار مشخص می شود

در مارس 1936، با توجه به اینکه محیط اطراف همه چیز را با نفرت می دید، راهپیمایی به راینلند انجام شد.

کشورهای خارجی جرات هیچ اقدام متقابلی را نداشتند.

در چهارمین سالگرد تصرف قدرت، امضای معاهدات بدهی ورسای پس گرفته می شود.

همه هنوز توسعه تهدیدآمیز اسپانیا را به یاد دارند.

پیشوا مداخله می کند و آلمان و اروپا را از تهدید خطرناک بلشویسم یهودی-مارکسیست نجات می دهد. در نوامبر 1936، دولت ملی اسپانیا توسط آلمان به رسمیت شناخته شد.

بعد از ظهر 12مارس 1938، پیشوا وارد خانه خود می شود

کشور

در 13مارس 1938، قانون Anschluss اعلام شد: "اتریش کشور رایش آلمان است. عظمت پیشوا و وفاداری او به میهن باعث شد میلیون ها آلمانی به کشور خود بازگردند.

در اکتبر 1938، پس از رفع تنش های خطرناک سیاست خارجی، سرزمین آلمان سودت می تواند توسط نیروهای آلمانی اشغال شود.

سودتنلند به خانه بازمی گردد.

در 14مارس 1939، اسلواکی استقلال خود را اعلام کرد و سرنوشت خود را به دستان پیشوا سپرد. در 16مارس، بوهم و موراویا توسط نیروهای آلمانی اشغال شد و با تجزیه چکسلواکی، یکی از بزرگترین خطرات برای آلمان برطرف شد.

در 21مارس 1939، لیتوانی مملاند را به آلمان بازگرداند.

در شش سال کار سرسخت، هدفمند و مصمم، پیشوا آلمان بزرگ را ساخته است! شایستگی فنا ناپذیر پیشوا! سیستم ورسای در سراسر جهان فرو ریخته بود.

با استعداد منحصر به فرد دولتمردانه آدولف هیتلر، اراده آهنین او و عزم یکجانبه او، جای تشکر دارد که

"رایش" در مدت زمان بسیار کوتاهی در مواجهه با دنیایی از دشمنان می‌تواند ایجاد شود، بدون اینکه شمشیر به دست گرفته شود و قدرت لازم را دریافت کند تا بتواند با تمام درگیری‌های آینده با بقیه جهان روبرو شود. قادر بودن

این اشتیاق افسانه ای مردم آلمان برای امپراتوری بود.

30. آیا اغلب با ادعای بی خدایی ملی سوسیالیست ها مطابقت دارند واقعیت؟

ادعای بی خدایی تنها می تواند از محافلی باشد که به دانش عمیق ناسیونال سوسیالیسم نفوذ نکرده اند.

به کسانی که در تقوای تنگ نظرانه فقط توسط

جزم، ترس از اینکه ممکن است ما در جنگ شکست بخوریم، زیرا ادعا می شود که ما بی خدا هستیم، بگذارید گفته شود: ناسیونال سوسیالیسم ریشه در معرفت تکریم به خدا دارد.

بیایید به پیشوا نگاه کنیم:

پیشوا در اعمال خود همیشه خود را با اراده حق تعالی یکی می دانست که بارها و بارها در سخنرانی های بزرگ او بیان می شود.

ما ژرمن‌ها عمیقاً مذهبی و وارسته هستیم. ما به خدا به عنوان نیروی خلاق اطراف خود و درون خود ایمان داریم. این

اعتقاد، همه اعمال سیاسی و معنوی ما را تعیین می کند، اعمال اخلاقی ما را به طور کلی.

ناسیونال سوسیالیسم منشأ الهی و معنای زندگی را به رسمیت می شناسد. جهان بینی آن برای غلبه کامل بر ماتریالیسم در مردم آلمان و تجدیدی که منجر به بازگشت به ابدیت در انسان و قدرت های الهی می شود که در ارزش های نژاد و مردم آشکار شده است، تلاش می کند.

برای ناسیونال سوسیالیست، ازدواج، خانواده و قبیله نه تنها نشان دهنده یک هدف اجتماعی است، بلکه به معنای یک مأموریت الهی برای حفظ و ارتقای زندگی است.

به همین دلیل، ناسیونال سوسیالیسم در بلشویسم بی روح و بی خدا، در سنجش فنی همه ارزش ها توسط آمریکایی گرایی، خطری مهلک می بیند که تنها با نیروهای ایمانی روح آلمانی می توان بر آن غلبه کرد. التزام به خون خود، به اجداد و نوادگان خود، به کل مردم، به معنای اطاعت از احکام الهی است که هیچ کس بدون مجازات از آن تخطی نمی کند.

اعتقاد ما به پیروزی خیر در دنیا (به معنای شریف و قوی) مستلزم ایمان به خدا و مسئولیت نهایی در برابر قوانین الهی است.

انگیزه الهی را در آرمانی می بینیم که رهبر آن را قوی ترین قدرت جهانی می نامد. تفکر نژادی ما فقط «بیان جهان بینی» است که حکمی الهی را در رشد عالی انسان می شناسد. سوسیالیسم ما نیز تنها نتیجه اعتماد ستیزه جویانه ما به نظم جهانی الهی است.

مردم عضوی از نظام خلقت الهی هستند. بنابراین فرد در مردم تحت قانون خداست. این قانون او را ملزم به استفاده از زندگی خود به معنای نظم مناسب گونه ای از زندگی می کند. بنابراین، برای ما ناسیونال سوسیالیست ها، نقض منافع مردم و رایش، شرافت، وفاداری و اطاعت، بارزترین نشانه فراموشی خداست.

هر که می خواهد به خدا خدمت کند باید از وطن شروع کند.

این قدرت خداست

چه کسی بر مردم می آید که آنها از خودشان بیرون می آیند و از خودشان بالاتر می روند و بعد دیگر احساس نمی کنند که چه کسی بوده اند، به سختی احساس می کنند که چه کسانی هستند.

بالاترین مقام در دست است

ای مبارزان شجاع و پارسا

چند بار مجبور شدی

فریاد بزن: "خدا به ما داد

"قدرت"

خدا خواست ما هم می خواستیم

والتر فلکس



31. چگونه ما را نگه داریم
ملی
جهان بینی سوسیالیستی زنده و مؤثر
به عنوان یک قانون اجباری
برای نسل های آینده؟

از طریق ایجاد یک رهبری مردمی که اعضای آن آگاهانه خود را حامل این ایده می‌دانند و آماده هستند تا در هر زمانی از زندگی شخصی خود آن را تحقق بخشند و به عنوان «سربازان سیاسی» از آن دفاع کنند.

هر دولت پیشرو، برای ماندگار ساختن موجودیت خود، یک قشر حامل سیاسی، «قشری پیشرو» که حامل سازمان سیاسی زیر نظر رهبر است و به عنوان ابزاری کاملاً مطمئن برای رهبری او در دسترس اوست، توسعه می یابد. بنابراین باید توانایی و اراده انکارناپذیری داشته باشد که آگاهانه و ناآگاهانه جهان بینی را که باید قانون درونی واجب رهبری و پیروی باشد، داشته باشد. زیرا "هر جهان بینی فقط به اندازه اراده حاملان آنها برای دفاع از آنها قوی است" (روزنبرگ). به طور کامل تر از طریق آموزش و خودآموزی.

هر دو شرایط مستلزم انتخاب بهترین ها هستند.

بهترین ها از نظر خونی که خالص ترین خصوصیات قوم خود را در خود دارند باید انتخاب شوند و تحت تعلیم و تربیت دقیق قرار گیرند تا بالاترین پیشرفت دارایی های خفته آنها حاصل شود. هرچه گزینش قابل اعتمادتر باشد، موفقیت این آموزش در رسیدن به اهدافش آسانتر می شود. از آنجا که جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی مردم را به عنوان ارزش برتر می شناسد، جوهر اساسی برای انتخاب فقط می تواند کل مردم باشد و از آنجایی که فقط با وجود آلمانی مطابقت دارد، بهترین مردم آلمان جذب آن می شوند و به یک مقدار معین شکل می گیرند. نوع

جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی قبلاً نوع قدرت خود را ثابت کرده است. به عنوان نوعی از طبقه حاکم، "سرباز سیاسی است، سیاست برای ما به معنای خدمت به مردم است. سرباز سیاسی کسی است که به طور خاص خود را متعهد به خدمت به مردم می داند و این را در نگرش، سبک زندگی شخصی خود بیان می کند. و آمادگی همیشگی برای عمل، هرکسی که این نوع سرباز را به طور خالص تجسم می دهد، به احتمال زیاد به عنوان یکی از اعضای طبقه حاکم شناخته می شود، جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی به عنوان یک قانون درونی اجباری شناخته می شود. قلب نسل جوان و در نتیجه به همه آینده منتقل می شود.

مسئولیت بزرگ همه رهبران در این است، و بنابراین این نگرش اساسی روشن باید از تک تک اعضای طبقه حاکم خواسته شود، صرف نظر از اینکه چه وظایف ویژه ای فراتر از این بر عهده او باشد، خواه رهبر حزب باشد، افسر یا مدنی. خدمتکار، معلم، هنرمند، دانشمند، تکنسین، دهقان یا رهبر اقتصادی.





ما می‌خواهیم یک جنسیت سخت را پرورش دهیم که قوی، قابل اعتماد، وفادار، مطیع و شایسته باشد تا مجبور نباشیم قبل از تاریخ شرمنده مردم خود باشیم.»

{آدولف هیتلر}





در سخت ترین انتخاب، Führertumشکل می گیرد که به مردم آلمان مهر می بخشد و
سرنوشت ما را تعیین می کند.
رایش.

و اینجا افسر حرف اول را می زند! نه تنها به این دلیل که او در مبارزه با رفتار مثال زدنی خدمه خود تلاش می کند و با به خطر انداختن جان خود فداکاری سوسیالیستی را انجام می دهد، بلکه به این دلیل که او مربی

مرد آلمانی! صدها و حتی هزاران نفر از ارزشمندترین مردان و زنان آلمانی سال ها از میان دستان افسر می گذشتند.

هر تحصیلی که در خانواده آغاز شد و در مدرسه و سازمان های حزبی ادامه یافت، در ارتش توسط افسر تاج گذاری می شود. اما ابزار همه آموزش‌ها فقط می‌تواند ایدئولوژی نوع باشد، یعنی ناسیونال سوسیالیسم.

ناسیونال سوسیالیسم بزرگترین قدرت آموزشی در تمام دوران های تاریخی آلمان است، زیرا کل فرد را با تمام توانایی ها و ارزش هایش درک می کند و او را به رابطه درست با مردمش می آورد.

دقیقاً در این آموزش ایدئولوژیک است که وظیفه بزرگ افسر علاوه بر وظایف رزمی او نهفته است. او وظیفه مقدسی دارد که در شکل گیری نوع جدیدی از انسان مشارکت کند

ناسیونال سوسیالیسم برای. او باید کسی باشد که به سربازانش دانشی را بر اساس ماهیت مردم ما و قوانین زندگی آن، یعنی جهان بینی ما که عمیقاً در قلب آنها لنگر انداخته است، می دهد.

به خصوص افسر بهترین شرایط را برای این آموزش خواهد داشت.
زیرا با سرباز سؤالات در مورد مشکلات زندگی به ویژه تحت تأثیر تجربیات جنگی و رویدادهای جنگ بسیار حاد است.
علاوه بر این، نیاز شدیدی به مطالعه در مورد رهبر او، افسر وجود دارد.

از اخلاق جامعه در جهان بینی ما، از ایده سوسیالیستی وظیفه، خدمت، و فداکاری فداکارانه برای جامعه ملی خون بسته، و دانش ما از خون، آموزش برای انضباط نظامی، برای اطاعت داوطلبانه حاصل می شود.

مردانگی، شجاعت و شجاعت، اراده و اراده، تمایل به فداکاری، لذت مسئولیت، رفاقت، صلاحدید و غرور نژادی، شرافت و وفاداری، ارزش های شخصیتی که به طبیعت آلمانی تعلق دارند. بدیهی است که جهت گیری ایدئولوژیک سرباز باید با نگاه و تفسیر صحیح از تاریخ تکمیل شود. مردمی که تاریخ آن را نمی دانند به بی اهمیتی فرو می روند.

بنابراین افسر آلمانی باید بهترین آگاه و مفسر تاریخ ما و نیروهای پشتیبان و حرکت دهنده آن باشد.

نتیجه این آموزش باید ملی متعصب باشد

سرباز سوسیالیست، دارای اعتقاد مقدس به قدرت

ما

Weltanschauung، که پشت اراده پیشوای ما آدولف ایستاده است

هیلر در وفاداری و عزم بی قید و شرط، مهم نیست که چه باشد

رویدادهای دوره طول می کشد.

تنها از این ایمان عمیق، آخرین و بالاترین افزایش عملکرد در تعهد برای مردم و وطن رشد می کند! بنابراین افسر باید فعال ترین مبارز ایدئولوژیک را تربیت کند و بنابراین قبل از هر چیز باید خودش برای انجام این کار آموزش ببیند.

در شناخت این وظیفه خودآموزی ارتش افسری و در نگرش او، به عنوان نتیجه این خودآموزی، باید «روح سپاهی» او بیان شود. روح سپاه در مفهوم کنونی ما از ماهیت جامعه رهبران، در اشتراک هدفی که در تعهد و عملکرد برای مردم و وفاداری دائمی به پیشوا بیان می‌شود، آشکار است. در تسلیم بی قید و شرط در برابر اراده پیشوا؛ در جهت گیری ایدئولوژیک یکسان؛ در تعهد به قوانین سختگیرانه زندگی بر اساس آلمانی؛ در یک شعور تاریخی عمیقاً درک شده، در گنجاندن خانواده در این نگاه زندگی و -هدایت، یعنی پیشبرد نظم فکری فدراسیون مرد به فدراسیون قبیله ای،

قوانین اساسی، فضایل اساسی و حداکثر ارزش ها باید در کل طبقه حاکم یکسان باشند. تنها در این صورت می توان تضمین کرد که هر رهبر حزب، افسر، کارمند دولتی، معلم، هنرمند و غیره همان تأثیرات را به کل مردم خواهد رساند. زیرا یک جهت گیری ایدئولوژیک یکسان کل مردم، که پیش نیاز مبارزه آنها برای زندگی است، تنها از این جهت می تواند به واقعیت تبدیل شود که کل طبقه حاکم در نگرش اساسی خود به یک نوع تعلق داشته باشد. این نگرش توسط عالی ترین ارزش های جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی تعیین می شود

افسر آلمانی باید الگو باشد،

افسران آلمانی باید به قوی ترین ستون ایدئولوژیک مردم ما تبدیل شوند!

پیشوا:

فقط طوفانی از شور و شوق داغ می تواند سرنوشت ملت ها را تغییر دهد.

اما اشتیاق را فقط کسانی می توانند بیدار کنند که آن را در درون خود حمل می کنند! (مین کمپف)

32.ما رایش و موقعیت آن در اروپا را بر اساس جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی چگونه می بینیم؟

ما برای «رایش» به عنوان یک وحدت ملی و به عنوان یک قدرت نظم اروپایی مبارزه می کنیم.

ایده رایش برای ما بیان نظم تاریخی است که مردم آلمان را به یک وحدت متحد می کند و آنها را به "مرکز تعیین کننده مردم اروپا تبدیل می کند. تا زمانی که مردم ژرمن وجود داشتند، اشتیاق به رایش، اسطوره رایش، همیشه حضور داشت.

اما با کل زندگی تاریخی ما به عنوان ایده جهانی منظم همراه است که در آن بشریت نژاد ما با خلاقیت هنری او، با خلاقیت او، با توانایی او در ایجاد ساختاری ارگانیک و بسته که برای درک آن پیشرو است. با این حال، ما باید با معیارهای متفاوتی نسبت به تفکر دولت-ملت در قرون گذشته اندازه گیری کنیم. خاطرات تاریخ امپراتوری پرافتخار آلمان دوباره به ما نزدیک است، علاوه بر این، همه امپراتوری هایی که مدیون مردم نوردیک به خاطر خلقشان هستند، آرنیم های کروسکی، بورگوندی ها، وندال ها، تئودریش و شارلمانی که غروب ژرمنی را پایه گذاری کردند. وارنگ ها از دریای بالتیک تا دریای سیاه، وایکینگ ها و نورمن ها. تاریخ این مردمان ژرمن تاریخ خود ماست. ما می توانیم آن را تجربه کنیم

رهبران مردم ژرمن که قرن ها مبارزه سخت و تنهایی را علیه نفوذ بیگانگان در خارج از رایش رهبری می کردند، ظاهر می شوند و از رایش به عنوان ایده ای صحبت می کنند که آنها از طریق این مبارزه آن را حمل و حفظ کردند. این گواه بر تداوم قدرت شکل گیری منحصر به فرد تاریخی و گواه آن است

ایده رایش حتی در خارج از آلمان نیز زنده مانده است

دولت ایده رایش قوی ترین خاطره این قاره و در عین حال قوی ترین نیروی واقعی برای نظم تاریخی پایدار است.

ما به خوبی می دانیم که آفرینش های دولتی ژرمنی در گذشته فقط به این دلیل مدتی موقت داشتند که به نیروی نژاد اجازه می دادند بارها و بارها در فرهنگ عامه خارجی از احساس ثروت پایان ناپذیر جاری شود.

رایش قرون وسطایی در مبارزه با جهان گرایی رومی و خاص گرایی شاهزادگان درگذشت. با این حال، ایده رایش همیشه باقی ماند. در راه از طریق ایده دولت که شکل کامل خود را در دولت شاه بزرگ یافت، ایده رایش شکل ژرمنی فعلی خود را در رایش ناسیونال سوسیالیست تجربه کرد.

مردم آلمان به دلیل موقعیتش در وسط قاره، همیشه برای اثبات خود و شکل دادن به دولت مشکل خاصی داشته اند. آنها تنها در صورتی می‌توانستند با فشار از همه طرف مقابله کنند که یک رهبر برجسته موفق شود تمام نیروهای حیاتی آلمان را به سمت این هدف هدایت کند و آنها را علیه تلاش‌های خاص خاص، علیه جهان‌های عقاید خارجی و تمایلات توسعه‌طلب امپریالیستی متخاصم جمع کند.

سیاست خارجی رایش نه با آرزوهای امپریالیستی، بلکه با مبارزه برای فضای ضروری زندگی تعیین می شد.

پیشوا در کتاب خود "نبرد من" گفته است که بالاترین نقطه سیاست خارجی باید هماهنگ کردن خاک با جمعیت باشد. دستیابی به این هدف یک ضرورت حیاتی است، زیرا زندگی مردم تنها در صورتی تأمین می شود که دارای فضای زندگی باشد.

به توسعه آزادانه توانایی های ذاتی خود اجازه می دهد، یعنی زندگی در آزادی از نوع خودش. اگر قرار است این آشکار شدن ارگانیک توسط نیروهای خارجی مانع یا محدود شود، اگر حتی بخواهد با استفاده از زور غیرممکن شود، باید آخرین را نیز به کار گرفت، آنگاه زمان مبارزه برای فضای زندگی ضروری یا سرنوشت فرا رسیده است. از مردم مهر و موم شده است. چنین مبارزه ای هیچ ربطی به تلاش امپریالیستی خودسرانه برای قدرت ندارد و -صرفاً به دلیل ضرورت حیاتی آن -در برابر مادران مردم است. این یک مبارزه برای هدف عادلانه است.

اما انجام این وظیفه تنها به خاطر خود بر مردم آلمان تحمیل نمی شود، زیرا همیشه با یک قدرت پرجمعیت مرتبط بوده است: به طور کلی یک قدرت پیشرو و تنظیم کننده برای مردم اروپا. در ایده و شکل رایش بیان شد.

"زندگی روی زمین ما را به اتحاد در مقیاس وسیع ترغیب می کند. اما این هنر رایش آلمان از همان ابتدا بوده است، متحد کردن مردم بدون از بین بردن آنها، جمع آوری و رهبری مردمان به گونه ای که قدرت خود آنها را نگیرد. از بین برود، اما در خدمت کل قیام کند.

تا زمانی که پارلمان پاریس علیه کشورهای پیشرو برای تحریک روسیه بلشویکی برای تحریک حملات به کشورهای اروپایی غیرت داشت، اروپای برادر همچنان یک مدینه فاضله باقی می ماند. آلمانی خاکستری یک واقعیت اروپایی جدید خلق کرده است.

اگر قرار است اروپا به طور کلی وجود داشته باشد، رهبری لازم است. اروپای باشکوه بدون رهبری یک توده بی حرکت خواهد بود، اروپای بدون رهبری در اولین آزمون استقامتی از هم می پاشد.

اما رهبری آلمان با امپریالیسم انگلیسی، فرانسوی یا روسی متفاوت است. سازماندهی مجدد اروپا باید مطابق با کد ساختمانی völkischقدیمی انجام شود

امپراتوری پرجمعیت، طبق این اصل: زندگی کن و بگذار زندگی کند. وظیفه مضاعف پرجمعیت آلمان، که زمانی توسط رایش آلمانی قدیمی انجام می‌شد، که بعداً توسط پروس و اتریش به طور جداگانه درک شد، باید توسط رایش آلمان بزرگ، از انبوه تجربه، از خرد رهبری هزاره، دوباره انجام شود. این رایش با امپریالیسم غیرمسئولانه ای که مردم را با نماد اتحاد خلق ها، تعاون خلق ها به بردگی می کشد، مخالف است. نه ظلم، محرومیت، استثمار، فلج، بلکه اجتماع، خودگردانی، خودگردانی، ترکیب همکاری، افزایش متقابل نیروها. (کلئو پلیر)

سرنوشت اروپا را سرنوشت رایش تعیین می کند، مانند گذشته، در آینده نیز. تا زمانی که رایش بزرگ و قدرتمند بود، اروپا یک وحدت، مرکز فرهنگ بشری بود. پادشاهان انگلستان و فرانسه در اوج قدرت خود را شاهنشاهی امپراتور آلمان می دانستند.

اما

اروپا در زمان فروپاشی رایش بی‌آرام بود و در معرض حملات قدرت‌های خارجی بود. ما باید به خاطر داشته باشیم که هم نام و هم واقعیت تاریخی که با کلمه اروپا در آغوش می گیریم، آفرینش نژاد نوردیک است. بنابراین رایش مرکز و برتری اروپا برای آینده است.

آنچه پدیدار خواهد شد نظم اجتماعی واقعی مردم است که در آن هر قوم بر حسب عملکرد و تعهد خود نسبت به کل و بر اساس ویژگی و ویژگی فردی افراد، جایگاه و رتبه خود را می گیرد.

تصمیمات نهایی در میزهای کنفرانس گرفته نمی شود، بلکه روی میزهای کنفرانس گرفته می شود
میدان های جنگ این جنگ

33.چه اهمیتی دارد

شدت خاص این مبارزه؟

برای هزاران سال، مردم نوردیک از اروپا در برابر توده های مردمی که از جنوب شرق، جنوب و شرق آمده اند، دفاع کرده اند.

آنها نه تنها خود را مطرح کردند، بلکه آن را به غرب دادند
شخصیت دولتی و فرهنگی

برای یک هزاره این مبارزه در منطقه هسته آلمانی در جریان است. مردم آلمان در یک مبارزه قهرمانانه از سرزمین نوردیک محافظت کردند. این واقعیت که آنها مانند بسیاری از مردمان دیگر با وجود سخت ترین کشمکش ها با محیط زیست و با وجود درگیری های تلخ با جهان های عقاید بیگانه، از بین نرفتند، قدرت بسیار آنها را ثابت می کند، بلکه ثابت می کند که آنها برای کارهای بزرگ مقدر بوده اند.

این نشان دهنده سرنوشت مردم ما و رسالت آنهاست که در زمانی که ملتهای دیگر در حال فتح یک امپراتوری جهانی برای اهداف امپریالیستی بودند، لازم بود ساختار درونی آن ایجاد شود. قرن‌های گذشته جنگ و کشتی، مردم ما را برای دانش امروز سخت و آماده کرده است، به مردم ما آگاهی سیاسی و عقیدتی روشنی بخشیده است. امروز مردم ما با آدولف وارد مهم ترین دوره خود شده اند

هیتلر

زمانی خون ارزشمند آلمانی به جزایر بریتانیا و آمریکا سرازیر شد. روحیه یهودی در امپریالیستی گم شد

تلاش برای تسلط بر جهان به جای اینکه به عنوان یک نیروی سازمان دهنده در جهان عمل کند، با تلاش غیر خلاقانه برای قدرت هدایت شد. امروز انرژی های این خون علیه سرزمین اصلی خود، علیه اروپا، می چرخد. حاملان آن که توسط یهودیت فریفته شده‌اند، بدون خون مرتکب می‌شوند.

ایالات متحده بیش از پیش از فرهنگ اروپایی دور می شد. آنها به فرهنگ خودشان نرسیدند. برعکس، آنها به بی فرهنگی یهودیان ادای احترام کردند و حتی خود را با بی روحی استپ روسی-آسیایی مرتبط کردند. آمریکایی گرایی و بلشویسم فرهنگ قدیمی ارجمند اروپایی را تهدید می کند. با این حال، هر دو گروه قدرت مدعی سلطه بر جهان هستند. در اردوگاه آنها، یهودیت نیروی محرکه است. هدف آنها تسلط و انقیاد مردمان روی زمین و نابودی و نابودی نظم های طبیعی است. اما دقیقاً همین هدف است که این نمایندگان تلاش برای سلطه بر جهان را به رقبای مرگبار تبدیل می کند.

در این بین دو گروه قدرت جوانان اروپا و آسیای شرقی قرار دارند که هر دو بر خاک فرهنگ های باستانی سر برآوردند. آنها برای ادغام خلاقانه از مناطق فرهنگی از قبل تقسیم شده، مانند اروپا و شرق آسیا، به جوامع سیاسی بالاتر برای محافظت در برابر بی روحیه بلشویکی یهودی-آمریکایی تلاش می کنند. این جنگ هر چه بیشتر نشان می دهد که این جنگ فقط یک جنگ آلمان نیست. مبارزه کنونی تصمیم خواهد گرفت که آیا آمریکاگرایی با ماتریالیسم یهودی و سرمایه داری بالا و روح استپ ها جهان را به بردگی می کشد یا اینکه روح آلمانی که توسط آلمان ناسیونال سوسیالیست حمل می شود و روح فرهنگ باستان آسیایی تبدیل به سازماندهی مجدد خلاقانه ای خواهد شد. جهان

در این مبارزه تایتانیک باید فراز و نشیب هایی در مبارزه وجود داشته باشد. وقتی تحت شرایط خاص، حتی یک جبهه کامل باید عقب نشینی کند، به چه معناست

ما را مجبور می کند پس از ایجاد جبهه های بسیار فراتر از مرزهای خود در قلمرو دشمن، به دنبال فضاهای مناسب تری برای دفاع باشیم؟ در نهایت اگر ثابت قدم باشیم پیروزی حاصل می شود. ما این را می دانیم زیرا از مأموریت خود آگاه هستیم.

ما خراب شدیم! حفظ خونسردی در نشانه پیروزی سخت نیست.

حالا در زمان نیاز شدید، سرنوشت بر ما سنگینی می کند، چه ما

دارای شخصیت و اندازه کافی برای وظیفه ای که به ما محول شده است.

یک جامعه هرگز نمی تواند بهتر از اعضای خود باشد. بهترین عضو این جامعه باید سرباز آلمانی باشد.

هر کس باید ثابت کند که می تواند در آزمون بزرگ سرنوشت با شخص خود مقاومت کند.

در این نبرد دشوار، فضیلت های افتخار آلمانی مهمترین آنها شد، وفاداری، تعهد و شجاعت، اطاعت داوطلبانه تا ارتفاعی بی نظیر. اینها ارزش هایی هستند که به ما پیروزی می دهند، بلکه ارزش هایی هستند که باید کار صلح آینده ما را تعیین کنند. آینده بزرگ ما، که می خواهیم برای آن بجنگیم، فداکاری های بزرگی را که باید انجام دهیم، توجیه می کند

ساخته شده و از تعهدی فداکارانه است که شایسته مدت طولانی است، ما برای بنیاد مردم ژرمن ابدی و رایش آن می جنگیم!

آیا مسیر مردم ما از پایین ترین نقطه خود در سال 1918 با مبارزه سرسختانه برای بهبودی و ظهور بی نظیرش از سال 1933 تاکنون، مسیری شگفت انگیز نبوده است؟ آیا مشیت الهی می تواند راه را با وضوح بیشتری به مردم نشان دهد؟

مردم آلمان در راه رسیدن به عظمت می جنگند. ما ملی

سوسیالیست ها حکومت الهی را بر مردم ما می بینند! ما به زمان بزرگی در آینده ایمان داریم که در آن مردم اروپا تحت رهبری رایش با هم به یک جامعه خلاق تبدیل خواهند شد.

.34هدف ناسیونال سوسیالیسم
پس از پایان دوره چیست؟

مبارزه برای آزادی؟

هدف ما این است: زندگی شرافتمندانه و آزاد تحت نشانه جهان بینی ناسیونال سوسیالیستی، حفظ و افزایش موجودیت مردم آلمان، گسترش پایه های زندگی و تغذیه آنها و فراتر از آن، حفاظت از توسعه. همه مردم صلح جو و ارزشمند در اروپا.

ما فضایی را که به نفع همه مردم جنگیده ایم شکل خواهیم داد. ما ایده سوسیالیستی را به واقعیت تبدیل میکنیم و مردم آلمان را به شکل واقعی زندگی به معنای ناسیونال سوسیالیست Weltanschauung خود میآوریم.

پسران ما به عنوان کشاورزان جدید در زمین آزاد زندگی خواهند کرد و به مردم ما آزادی کامل غذایی خواهند داد. اشراف جدیدی از خون و خاک به یک واقعیت آلمانی تبدیل خواهد شد.

کارگاه ها و کارخانه های ما با تولید کالاهای متنوع زندگی آلمانی را غنی می کنند. ارزش شخصیت به طور کامل در ظهور هر فرد به نفع ما منعکس خواهد شد

مردم دستمزد منصفانه به همه کارگران خلاق این امکان را می دهد که در زندگی مردم مشارکت کنند و از سرمایه های فکری و فرهنگی عظیم مردم ما بهره مند شوند.

و تنها زمانی که ما از محدوده فضای کنونی خود خارج شویم، فرهنگ آلمانی قادر خواهد بود مطابق با اهمیت و وظیفه خود توسعه یابد. در آن صورت همسر و مادر آلمانی ما با شادی بیشتری آماده جان دادن خواهند بود

کودکان و هدایت آنها به نور درخشان زندگی واقعاً آلمانی!

این زمانی خواهد بود که مردم ما با عظمت واقعاً آلمانی، بدون مخالفت با عقاید بیگانه با طبیعت خود، زندگی پاک، اصیل و اساسی در افتخار و آزادی خواهند داشت! و این چیزی است که ما برای آن می جنگیم! این همان چیزی است که رهبر بزرگ ما چندین دهه است که با ایثار و وفاداری مبارزه می کند و راه را به مردم خود نشان می دهد!

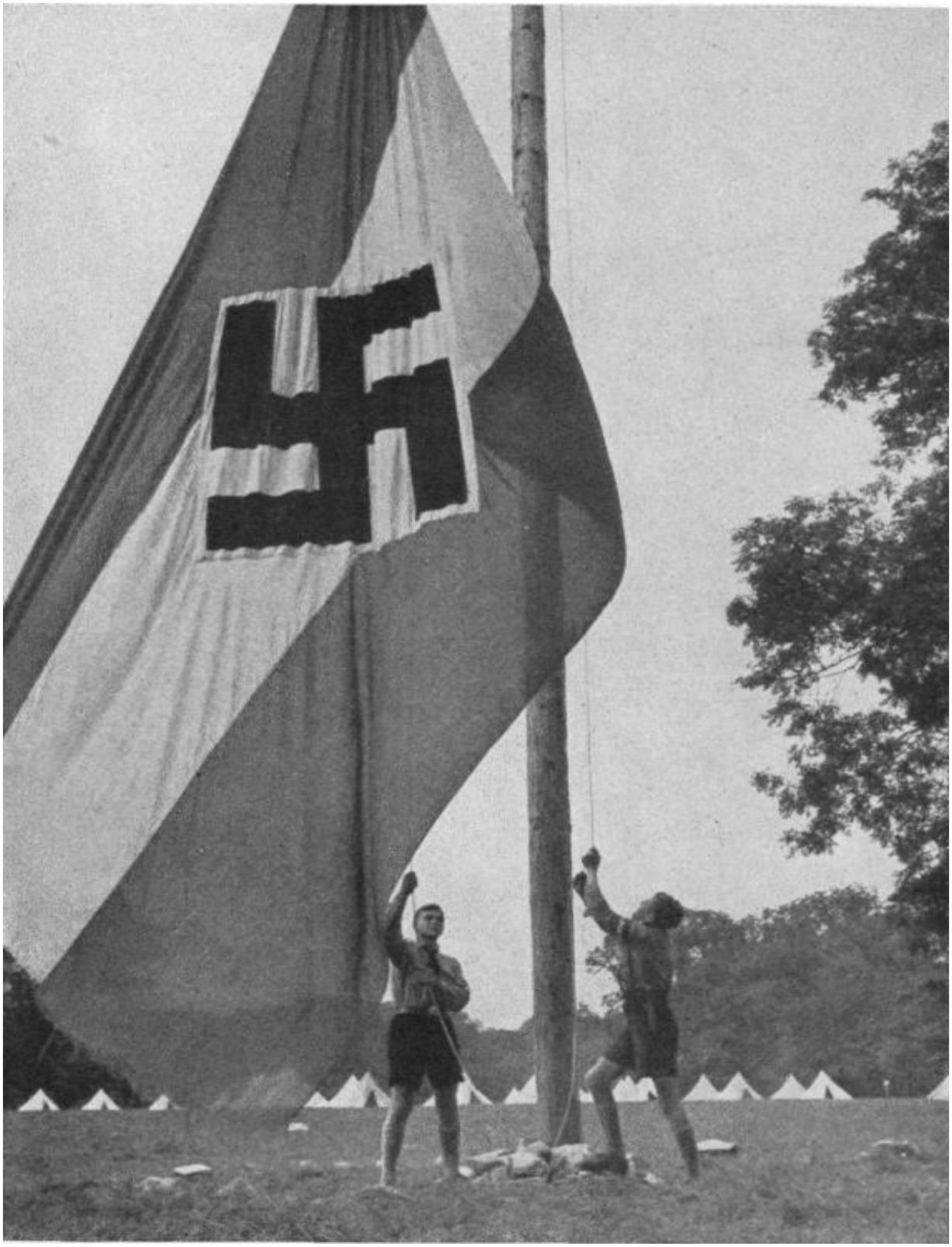
خداوند به این مبارزه شریف برکت خواهد داد!



رایش مراقب همه چیز است!



پیاده جاودان جوان و پیروز!



"جوانی می آید، در این جامعه رشد می کند و نه از جامعه ای دیگر، و آنچه را که امروز به طور پیشگوئی در برابر خود می بینیم، به طور کامل محقق خواهد کرد. (آدولف هیتلر)

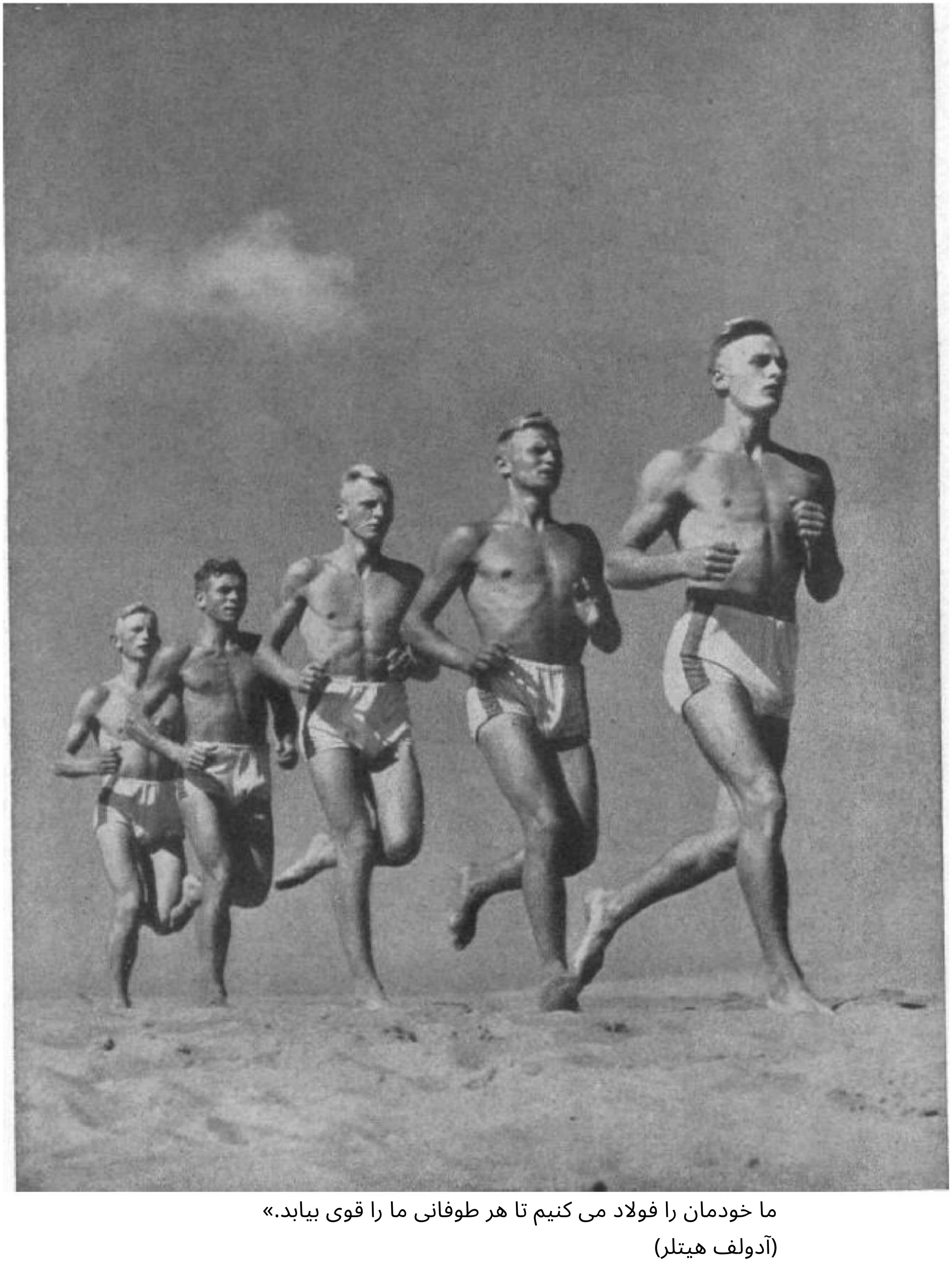


این جوان با قلبی مؤمن و ذهنی قوی باید زمانی پیوند بهتری در زنجیره جنسیتی مردم ما باشد از آنچه خود ما بودیم و شاید بتوانیم باشیم.»

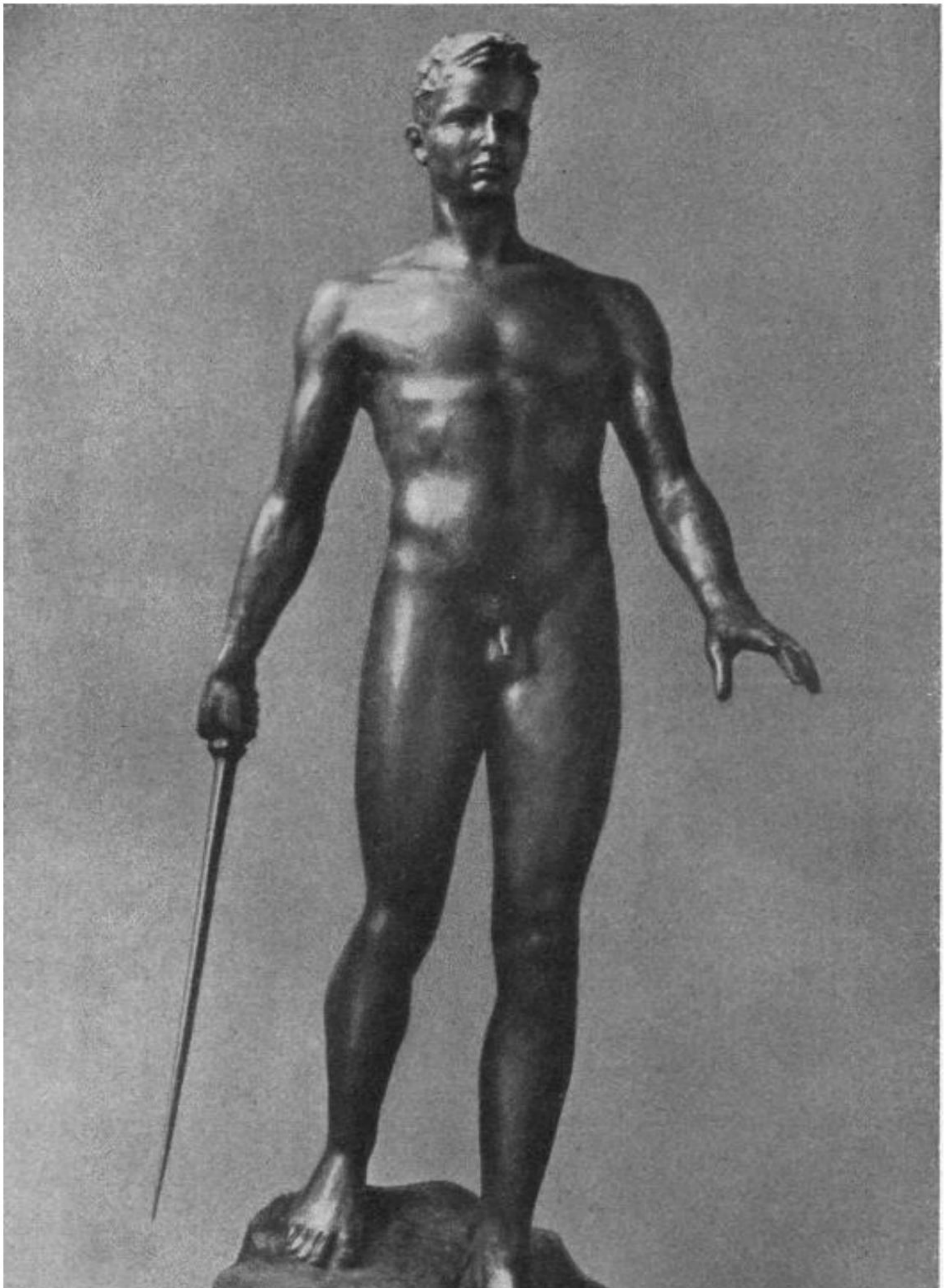
(آدولف هیتلر)



جنس مغرور به مردم زندگی ابدی می بخشد



ما خودمان را فولاد می کنیم تا هر طوفانی ما را قوی بیابد.»
(آدولف هیتلر)



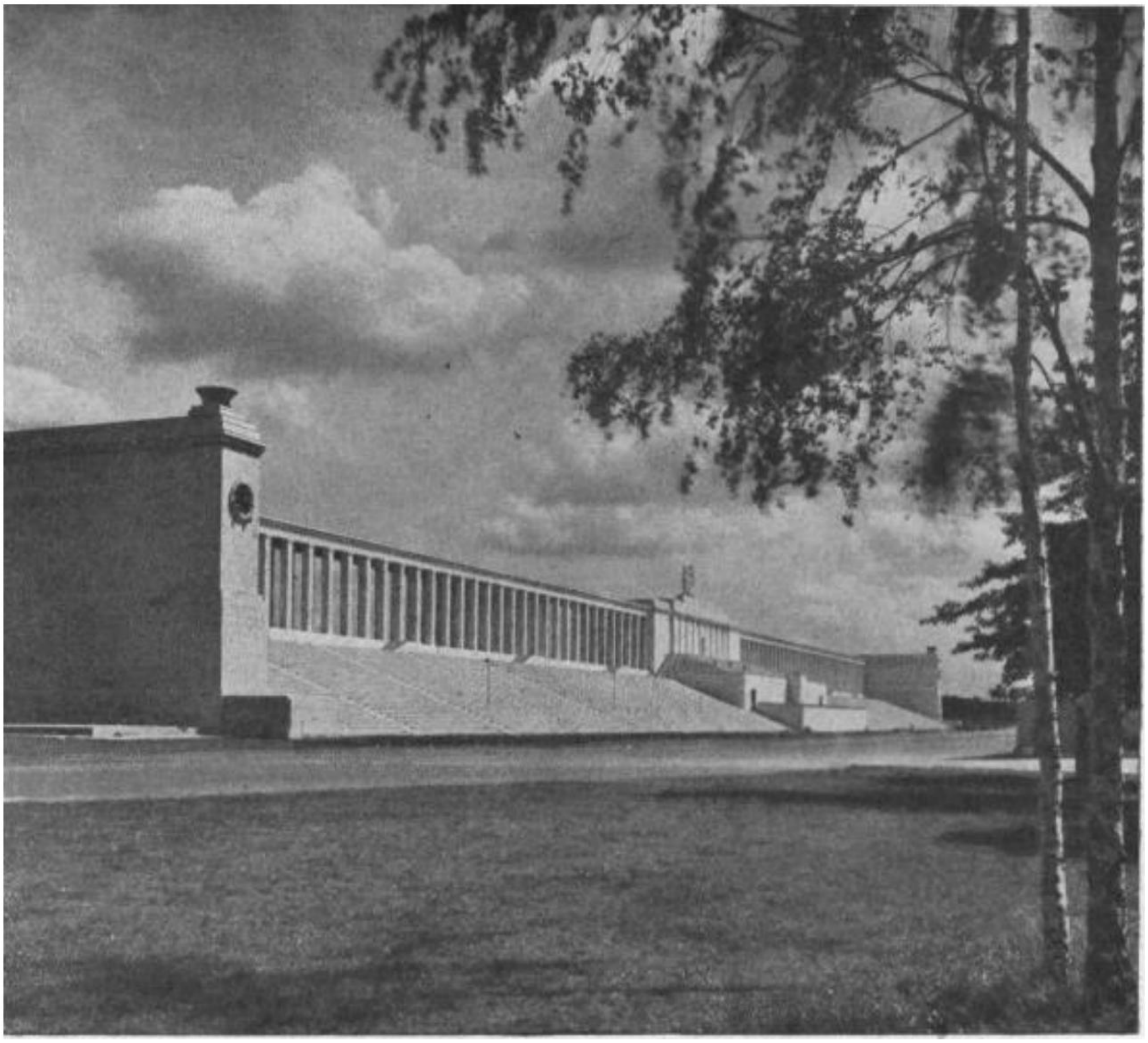
ما نمی توانیم تجدید حیات مردم آلمان را تصور کنیم

فرهنگ آلمان و مهمتر از همه هنر آلمان نیز احیا نمی شود.»

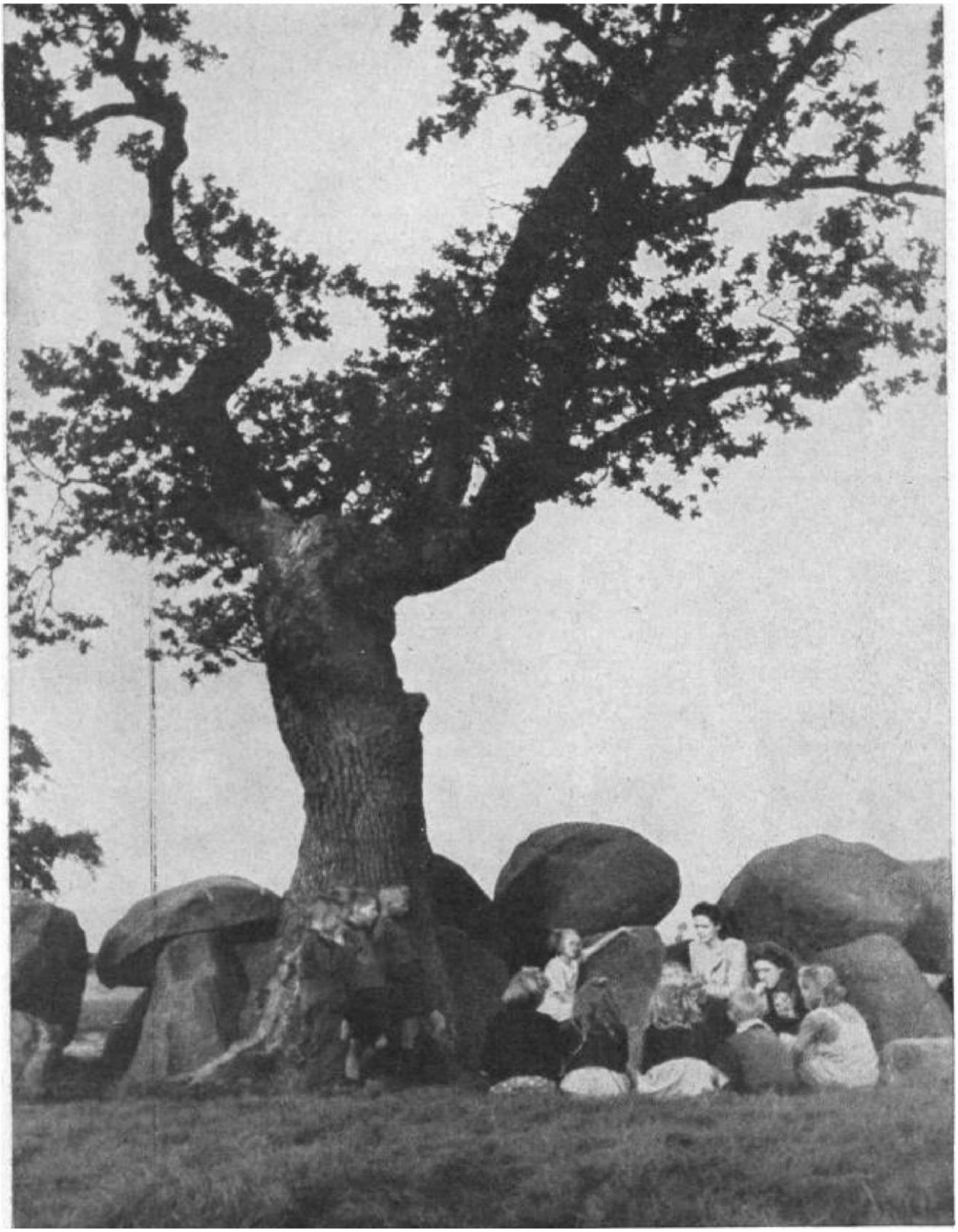
(آدولف هیتلر)



فرهنگ اصیل آلمانی زندگی مردم ما را تعیین خواهد کرد.



این انقلاب باید ادامه یابد، باید تابستانی باشکوه برای مردم ما شود.»
(آدولف هیتلر)



هدفی که مردم ما هزاران سال برای آن جنگیده‌اند، نسل‌های زیادی رنج کشیده‌اند و میلیون‌ها نفر جان باخته‌اند: یک مردم آلمانی آزاد، در یک رایش آلمانی قوی» (آدولف هیتلر)

35.چگونه می توانیم با اراده دشمنان خود برای نابودی روبرو شویم و چگونه

آیا به پیروزی می رسیم؟

هر آلمانی باید از این واقعیت آگاه باشد

• این جنگ یک جنگ ایدئولوژیک است

این جنگ تنها با سلاح تعیین نمی شود، بلکه حاملان آگاه و وفادار جهان بینی خالص تر و قوی تر هستند.

• اینکه تمام مردم آلمان، در ایمان به مقدس ما متحد شوند

علت، در رهبر ما و ملی

Weltanschauungسوسیالیست باید یک جبهه واحد تشکیل دهد.

ایمان و اراده ما را غیرقابل عبور خواهد کرد،

بنابراین، ما اراده دشمن برای نابودی را با یک ادعای متعصبانه تر در اعتقاد تزلزل ناپذیر به پیروزی خود برآورده می کنیم.

ما به این پیروزی، به آرمان بزرگ، عادلانه و مقدس خود ایمان داریم.

ما به قدرت عظیم مردم خود و پیشوای متحد تحت ناسیونال سوسیالیسم ایمان داریم.

ما معتقدیم که ناسیونال سوسیالیسم ما را به شکلی عالی و خلاقانه از وجود منطبق با خون ژرمنی ما هدایت کرد.

ما معتقدیم که دوران بزرگ ژرمنی فرا خواهد رسید، عصر زیباترین خلاقیت های فرهنگی و بزرگترین دستاوردها در نشانه سوسیالیسم آلمان.

ما به خدا و نظم جهانی الهی اعتقاد داریم، که در نهایت به هر چیزی که خالص، قوی و زمینی است اجازه می دهد تا غالب شود.

ما به مأموریت خدادادی مردم خود به عنوان منبع قدرت برای زندگی واقعی آلمانی در اروپا و به مأموریت پادشاهی به عنوان حفظ و نظم بخشیدن به قدرت معتقدیم.

این ایمان ماست!

پاک، نجیب و سربلند زندگی کنیم و تا آخر عمر برای جامعه ملی فداکارانه تلاش کنیم

این افتخار ماست!

پیروی از رهبر در تعهدش برای ملی

جامعه در اطاعت و انجام وظیفه تا آخر

این وفاداری ماست!

امروز وفاداری همه چیز است!

وفاداری به رهبرانمان، وفاداری به مردممان.

می دانیم که حتی متعصب ترین حریف نیز با مقاومت متعصبانه تر می شکند. نه مادیات انسانی و نه

قدرت اخلاقی حریف پایان ناپذیر است

می دانیم که به پرسش بزرگ سرنوشت پس از پیروزی با استواری به نفع خود پاسخ می دهیم.

ایمان، وفاداری و اراده آهنین، چه در جبهه و چه در خانه، به سلاح های ما پیروز می شود!

یک مردم، یک رایش، یک پیشوا، یک ایمان و یک اراده، آن وقت پیروزی را نمی توان از ما گرفت!

«من معتقدم و اعتراف می کنم که یک قوم چیزی ندارد

احترام بالاتر از حیثیت و آزادی اوست

وجود؛ که باید با آخرین دفاع از آنها دفاع کند

قطره خون که دیگر وظیفه مقدسی ندارد

هیچ قانون بالاتری برای اطاعت وجود ندارد. که انگ یک

تسلیم بزدلانه هرگز نمی تواند محو شود. که

این قطره زهر در خون مردم خواهد گذشت

به فرزندان و فلج کردن و تضعیف

قدرت نسل های بعدی؛

که عزت شاه و دولت یکی است با آبروی مردم و تنها پالادیوم رفاه آنان.

این که یک قوم در اکثر شرایط در مبارزه بزرگوارانه برای آزادی خود غیرقابل غلبه است.

که حتی نابودی این آزادی پس از یک مبارزه خونین و شرافتمندانه، تولد دوباره مردم را تضمین می کند و هسته اصلی زندگی است که یک بار درخت جدیدی از آن ریشه خواهد گرفت.

من به دنیا و آیندگان اعلام می‌کنم و می‌پرستم، که عقل کاذب را که می‌خواهد از خطر بگریزد، فانی‌ترین چیزی می‌دانم که می‌تواند ترس و اضطراب را القا کند، وحشی‌ترین ناامیدی را عاقل‌تر می‌دانستم، اگر کاملاً بودیم. ناتوانی در مقابله با خطر با شجاعت مردانه، یعنی با تصمیمی آرام اما محکم و آگاهی روشن. که وقایع هشداردهنده روزگار قدیم و جدید، آموزه های حکیمانه قرن ها، نمونه های نجیب مردمان مشهور را در هیاهوی هراس روزگارمان فراموش نکنم، و تاریخ جهان را برای صفحاتی به دست نیاورم. روزنامه دروغگو؛ که احساس می کنم از تمام خودخواهی ها پاک هستم:

تا هر فکر و هر احساسی را که در وجودم است با پیشانی باز برای هموطنانم اعتراف کنم که یک بار در نبرد باشکوه برای آزادی و عزت وطن تا سقوطی باشکوه احساس خوشبختی کنم!

آیا این ایمان به من و امثال من سزاوار تحقیر و تحقیر همشهریان ماست؟ بگذارید آیندگان در این مورد تصمیم بگیرند!
کلاوزویتس-Carl v.

شاه بزرگ در یک جنگیده است

نبرد شدید با 3.5میلیون نفر در برابر 50 میلیون دشمن

در ناامیدی ظاهری، نه

او با درک بیشتر محیط اطراف خود،
پیروز شد زیرا به هدف بزرگ خود ایمان
داشت و به این دلیل که او بود

ثابت قدم
شاه بزرگ، گستاخ بود

برخی از ملت!



FÜHRER در 11 سپتامبر 1943:

سرنوشت خود ایتالیا اما ممکن است برای همه درس عبرت باشد تا در سخت‌ترین سختی‌ها و نیازهای تلخ هرگز بالا نیاید.

بالاتر از فرمان عزت ملی، صادقانه در برابر یارانمان ایستادگی کنیم و با قلبی مؤمن آنچه را که وظیفه داریم انجام دهیم.

بر ما تحمیل شده است. به افرادی که قبل از مشیت از این امتحانات عبور می کنند، خداوند متعال در پایان تاج گل فاتح را به عنوان پاداش و با آن بهای جان به دست می دهد. تحت هر شرایطی این آلمان باید باشد و خواهد بود.



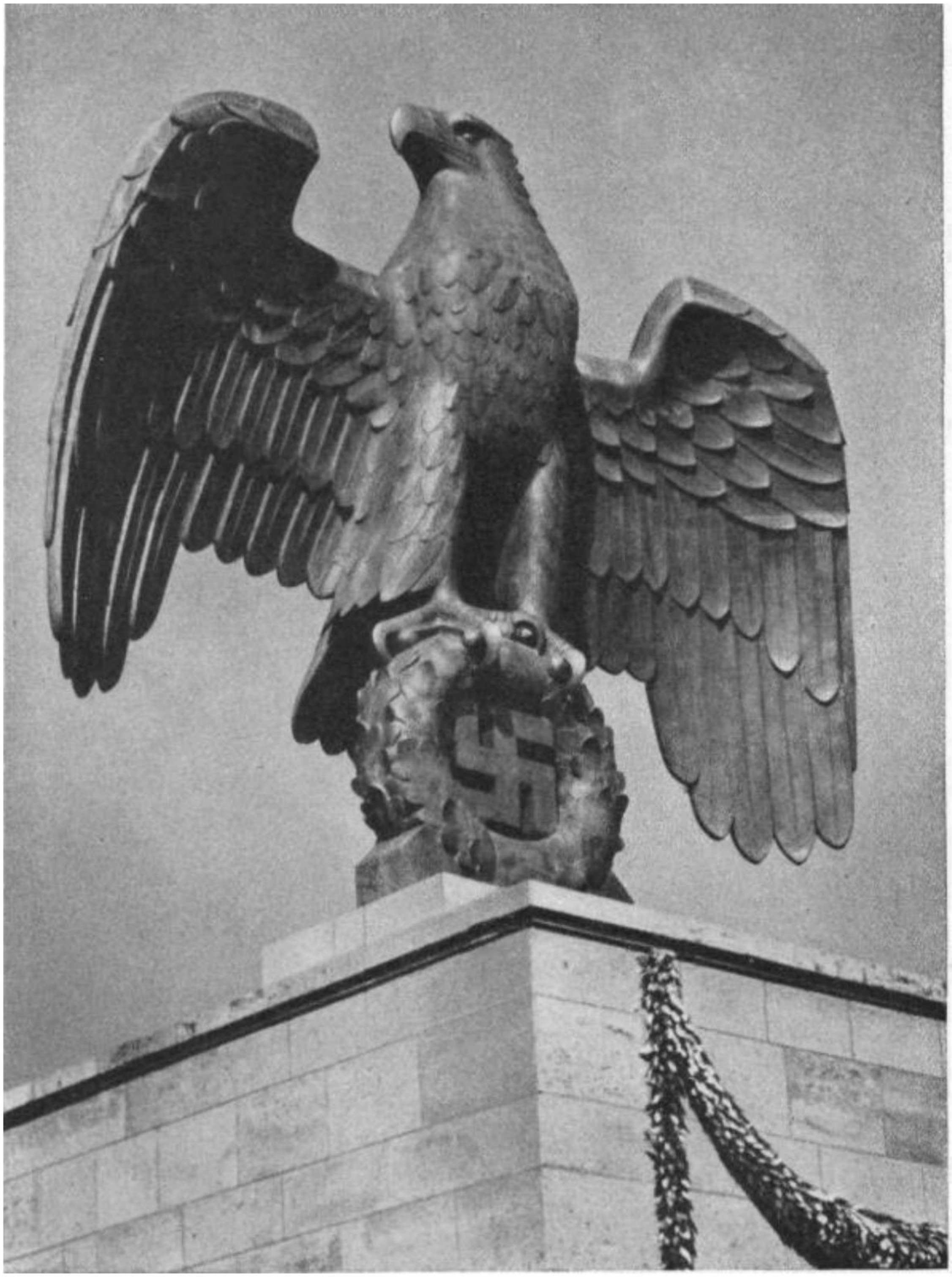
FÜHRER در 8 نوامبر 1943

وقتی این جنگ تمام شود، بزرگترین دستاوردها بیشتر به خاطر ایمان و استقامت ما خواهد بود تا انرژی منحصر به فرد و در نتیجه اقدامات فردی.

تا زمانی که این قدرت ایمان ناسیونال سوسیالیستی با ما باقی می ماند، من نه تنها نیازی به ناامیدی ندارم، بلکه برعکس با اعتماد به نفس غرور آفرین به آینده نگاه می کنم.

مردم آلمان ما کاملاً مطمئن باشند، هر چه پیش آید، ما بر آن مسلط خواهیم شد! در پایان پیروزی وجود دارد!





رایش است ابدی



National Socialist Order